

آذرماه ۱۳۷۰

۱۷

راه آزادی

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی



وبدینسان

بزرگترین کشور جهان ناپدید شد...!

بازگشت منتظری

مطرح شدن مجدد منتظری در میان محافل حاکمیت از جنبه های مختلف دارای اهمیت است. بویژه آنکه در آشفتگی بازار امروزی سیاست داخلی ایران، اوضاع و احوال پیش از هر زمان نامعلوم و مبهم بنظر میرسد. از یکسو ما شاهد ناتوانی آشکار دولت رفسنجانی در بی اثر کردن اقدامات نیرو های مخالف و نیز عدم کفایت آن در اداره امور کشور و بویژه آنچه به اقتصاد، زندگی روزمره و مسائل اجتماعی مربوط میشود، هستیم. از سوی دیگر در محافل حاکمیت روند جدایی صف ها در یک سال اخیر بر سر برخی مسائل اساسی مانند مسئله ولایت فقیه و آزادی ها (حتی در مفهوم محدود آن) شدت گرفته است. خط امام دیگر خط امام یکپارچه دیروز نیست، جناح محافظه کار طرفدار فقه سنتی با آنکه خود را همراه و متحد دولت نشان میدهد، اما در مواردی که با اقدامات دولت موافق نیست، چنگ و دندان نشان میدهد. همه این وقایع در صحنه سیاسی ایران در شرایطی بوقوع میپیوندد که نیرو های نامبرده خود را برای انتخابات مجلس چهارم آماده میکنند.

طرح مسئله منتظری در چنین شرایطی نمیتواند اتفاقی باشد. با آنکه افکار عمومی از همه جریانات پشت پرده و مذاکرات و دیدار های در خفا باخبر نیست، اما مطابق معمول از درون چنگ و جدل ها و بحث های جاری در میان این نیرو ها، بویژه در مجلس و در برخی از رسانه های محلی میتوان دریافت که موضوع بسیار جدی تر از ملاقات ساده تعدادی از نمایندگان مجلس با آقای منتظری بعنوان «مرجع تقلید» خود در رابطه با کنفرانس مادرید است. اینکه حدود چند ده نفر از نمایندگان مجلس بیدار منتظری میروند- حتی اگر آنها عمل خود را فقط شرعی و در چهار چوب «انتخابات آزادانه» مرجع تقلید قلمداد کنند- در وضعیتی که ایشان در گذشته بدان شکل تحقیر آمیز از سوی خمینی طرد شده آشکارا مضمون سیاسی پیدا میکند.

بیهوده نیست که فریاد روزنامه رسالت، حوزه مدرسین، حوزه علمیه قم و دیگر نیرو های مخالف به آسمان میروند و این عده متهم به تلاش به آوردن کسی به صحنه سیاسی میشوند که توسط خمینی طرد شده بود. احضار

یکی از نمایندگان خط امامی به دادگاه ویژه روحانیت در این رابطه بسیار پرمعناست، ضمن اینکه نماینده دیگری در مجلس آشکارا به دفاع از صلاحیت سیاسی منتظری دست میزند. حتی گفته میشود که از سوی سپاه پاسداران هم بیدار منتظری رفته اند.

چرا عده ای تلاش میکنند بار دیگر پای منتظری را به میدان سیاست جمهوری اسلامی بکشانند؟ بحران اعتبار در سطح نیرو های حاکمیت، عدم کفایت خامنه ای، ناتوانی دولت رفسنجانی در اداره و پیشبرد امور، تلاش بخشی از خط امامیها در آستانه انتخابات مجلس چهارم برای مقابله با سایر جناحها... همگی میتوانند بدرجات مختلف انگیزه نیرو و یا نیرو هایی باشند که به چنین اقدامی روی آورده اند. باوجود آنکه قضاوت قطعی درباره این انگیزه ها و نیرو ها با داده های امروز دشوار است، اما عنصری که در همه این انگیزه



ها بنوعی حضور دارد و نیاز به طرح مجدد منتظری را بمیان میکشد همانا عدم کارایی مجموعه کنونی و ناتوانی آنها در پیشبرد امور است.

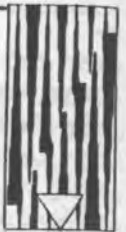
آیا منتظری قادر خواهد بود گره ای از کلاف سردرگم بحران کنونی بگشاید؟ با آنکه هیچ اطلاعی از واکنش منتظری در این زمینه در

دست نیست اما بهرحال طرح این مسئله بطور علنی و برخورد های بعدی به خودی خود مسئله را بطور کلی جدی بمیان میکشد. منتظری در صحنه سیاسی ایران مهره ناشناخته ای نیست. مواضعی که خشم خمینی و برکناری او از مقام جانشینی ولایت فقیه بدنبال آورد بر همگان روشن است. مخالفت های او با برخی اقدامات خشن و تندروانه دولت و بویژه کشتار زندانیان سیاسی، مسئله جنگ و... در زمان خود انعکاس وسیعی در افکار عمومی یافتند. اما در عین حال منتظری هیچگاه علاقه خود به مجموعه نظام جمهوری اسلامی و بسیاری از موازین و اصول آن و از جمله اصل ولایت فقیه را پنهان نکرده است. برای مثال مواضع منتظری در زمینه سیاست خارجی و مسئله صدور انقلاب و تقویت جنبشهای بنیادگرای اسلامی و نیز مبارزه آشکار با قدرت های بزرگ و متحدان منطقه ای آنها، او را درکنار بخش مهمی از نیرو های خط امامی و تندرو قرار میدهد.

درست به این دلایل است که علیرغم برخی مواضع مثبت، فقط در بهترین حالت خود میتواند در دوره ای کوتاه بصورت دارویی کم اثر عمل کند. بحرانی که اینک جمهوری اسلامی درگیر آنست، بحرانی نیست که با برخی اصلاحات کم دامنه و یا جابجاکردن چهره ها و بکارگرفتن شخصیت های بانفوذ تر در حوزه هواداران حکومت حل شود. دست بر قضا در ماههای اول پس از مرگ خمینی و انتخاب رفسنجانی این توهم وجود داشت که با برخی اقدامات نیم بند در عرصه سیاست داخلی، اقتصاد و سیاست خارجی میتوان افکار عمومی داخلی و نظر مساعد کشور های صنعتی را برای براه انداختن چرخهای اقتصاد در ایران جلب کرد، اما دو سال تجربه نشان داد که روشهای بکارگرفته شده، ساختار و ترکیب نیرو های حاکمیت چنانند که هیچیک از اصلاحات راه بجائی نمیبروند. بحران کنونی بیش از آنکه يك بحران اجتماعی و یا اقتصادی باشد، يك بحران سیاسی است که به سرعت گیری و ساختار این نظام باز میگردد.

منتظری و یا هر نیروی دیگری اگر بخواهد در چهارچوب های موجود عمل کنند، بحران در همه ابعاد خود نه تنها فروکش نمیکند، بلکه تشدید هم می شود. فقط نیرویی که جرأت کند پا از گلیم گذشته فراتر گذارد، با شکستن این چهارچوب و ساختار در جهت برقراری حکومت مردم سالارانه، رعایت دمکراسی و حقوق بشر گام بردارد، میتواند به نفوذ و اعتبار واقعی در جامعه دست یابد. در شرایط کنونی هیچ نیرویی در ترکیب فعلی حاکمیت چه بلحاظ بینش خود و چه بلحاظ آلودگی اش به مجموعه اقدامات و سیاستهای جمهوری اسلامی در گذشته شانس برای درپیش گرفتن خط مشی و دگرگون سازی بنیادی وضعیت موجود ندارد.

فراموش نکنیم که عملکرد روحانیت و نیرو های مذهبی در ۱۲ سال گذشته آنچنان پلهای پشت سر آنها و جامعه را خراب کرده است که افکار عمومی به نشواری میتوانند در چهره يك آخوند، نجات دهنده خود از این روزگار سیاه و تار را بیابد.



و بدینسان بزرگترین کشور جهان ناپدید شد...!

است. مشکلی که در گذشته توانست به اعتبار و به روند اصلاحات دمکراتیک گورباچف در شوروی لطعات چیران ناپذیر وارد آورد، امروز هم با همان عظمت در برابر رهبران جدید قرار دارد. سرنوشت هر نیروی سیاسی که نتواند قفسه های مغازه ها را از مواد خوراکی و لوازم مصرفی پر کند، میتواند نزد افکار عمومی چیزی شبیه گورباچف باشد. با این تفاوت که گورباچف از حقانیت تاریخی در شکست یک نظام و یک تفکرتوتالیتر در کشورش و سراسر جهان برخوردار بود که چانشینانش از آن بی بهره اند. فزون بر این اگر مشکلات اقتصادی از نفوذ و محبوبیت گورباچف در داخل کشورش بشدت کاسته بود، او دارای چنان اعتبار و جایگاهی در میان افکار عمومی جهان بود که معلوم نیست رهبران جدید هیچگاه قادر باشند چنین چهره ای از خود نزد جهانیان بنمایش گذارند.

گورباچف در سخنرانی بدرود خود در تلویزیون باتوجه به همه این مشکلات بدرستی نگرانی خود از آینده را پنهان نکرد. هم اکنون درگیری های خونین در گرجستان و قره باغ میتواند دهها یوگسلاوی کوچک و بزرگ در گوشه و کنار سرزمین پهناور شوروی سابق بوجود آورد. یلتسین در ماه اوت دربرابر اوچگیری جنبش های استقلال طلبانه جمهوری ها تهدید کرده بود که در صورت جدا نشدن جمهوریها مسائل مرزی فراوان باید حل و فصل می شدند. آیا فردا با روشن شدن آتش اختلاف کار به درگیری های خونین بر سر این اختلاف و مسائل ارضی نخواهد کشید؟ بویژه آنکه روندی که در مینسک و سپس در آلتا پیش رفت، هیچ قانونیتی بجز امضای رهبران کشور هایی نداشت که تعداد کمی از آنها حتی از طریق رأی مردم انتخاب شده اند.

موقعیت گورباچف

ستایش از گورباچف بدون بازگویی اصلی ترین خطا های وی، از خود او و سیاست های وی تصویر نادرستی بدست میدهد. سیاست های او بدون تردید نه تنها آزاد کننده مردم شوروی و کشور های اروپای شرقی بود، بلکه به روند پیشبرد دمکراسی در جهان

یعنی در حقیقت هیچ کشور جدیدی جای اتحاد جماهیر شوروی را نگرفته است و آنچه در تئوری روی کاغذ بوجود آمده است، ملغمه ای از همزیستی ۱۱ کشور در عین حال مستقل و جدا از هم در چهارچوب اتحادیه ای است که معلوم نیست تا کجا میتواند کارش ادامه یابد. آسان بودن نسبی حل مسائل در کنفرانس آلتا در حقیقت دورزدن اصلی ترین مسائلی بود که میتوانست در چهارچوب یک اتحادیه واقعی بین این کشور ها مطرح باشد. یلتسین و ۱۰ جمهوری دیگر بطور عمده مسائلی را حل کردند که پیش از همه برای غربی ها مهم بود.

سرنوشت سلاحهای اتمی مستقر در ۴ جمهوری روسیه، اوکراین، بلاروسی وکازاخستان، بوجود آوردن یک مرکز هماهنگی جهت حل مسائل فیما بین (ازجمله مسئله بدهی ۴۰ میلیاردی به غرب) از طریق نشست دوبار در سال بین رؤسای دولت ها و کمیته های هماهنگی با حدود وظایف نامعلوم از جمله موارد توافق کنفرانس مورد بحث میباشد. غرب هم در برابر با دلخوش کردن به جنبه های «مثبت» این کنفرانس، روسیه را بعنوان چانشین اتحاد شوروی در سازمان های بین المللی پرسمیت شناخت تا مشکل حقوقی ناپدید شدن اتحاد شوروی هم حل شود. ضمن آنکه کار شناسایی یک یک جمهوریها بطور جداگانه آغاز شده است.

بسیاری از کشور های غربی مانند خود گورباچف دربرابر عمل انجام شده قرار گرفتند. آنها ترجیح میدادند طرحی شبیه کنفرانس یون مورد علاقه گورباچف در اتحاد شوروی به اجرا درآید، قدرت مرکزی تا حدودی حفظ شود، خطر بروز خشونت های بین اقوام و ملل و بین جمهوری ها به حد اقل کاهش یابد و روند بازسازی اقتصادی و استقرار اقتصاد بازار با هماهنگی و کنترل پیش رود. بسیاری از رهبران غربی چه در گذشته چه حتی در هفته های اخیر عدم خوشبینی خود از آنچه را که توسط یلتسین و دیگران صورت می پذیرد پنهان نکرده اند. یلتسین برای آنها چهره قابل اعتمادی چون گورباچف نیست و بویژه تغییر موضع های پی در پی وی از اعتبار سیاسی وی در خارج کاسته است.

امروز دربرابر اتحادیه نوبنیاد و در برابر همه جمهوری های مستقل وظیفه بسیار دشوار بازسازی و راه انداختن چرخهای اقتصاد مطرح

سرنوشت گورباچف معمار پروسترویکا، برنده جایزه نوبل صلح، مردی که جهانیان طی شش سال گذشته بیش از هرکس درباره اش حرف زده بودند، شخصی که چهره جهان را در آخرین سالهای قرن پر حادثه کنونی دگرگون ساخت با سرنوشت کشورش، اتحاد جماهیر شوروی سابق گره خورده بود. روز ۲۵ نسامبر گورباچف از ریاست جمهور شوروی استعفا داد که دیگر وجود نداشت. شاید به جهاتی سرنوشت او به سرنوشت سروانتس شکسپیر می مانست.

گورباچف چند روزی در انتظار نشست تا مردم کشورش و جهانیان به آنچه که از دیدگاه وی از نظر شیوه کار شبیه کودتای اوت بود بست به واکنش زنند و زمانی که خود را در این میدان یکه و تنها دید، چاره ای جز استعفا دربرابرش قرار نداشت.

هرچند از زمان شکست کودتای ماه اوت در شوروی گورباچف دیگر هیچگاه نتوانست بصورت گذشته در صحنه سیاسی کشورش و جهان ظاهر شود، اما وقتی سه جمهوری روسیه، اوکراین و بلاروسی در مینسک اولین پایه های «اتحادیه کشور های مستقل» را در غیاب کامل او بنا گذاشتند، بر همگان بطرز انکارناپذیری روشن گشت که تاریخ بزرگترین کشور جهان در جای دیگر جریان دارد. قرار داد مینسک درست در شرایطی به امضاء رسید که گورباچف همه نیرو و اعتبار خود را برای پیشبرد طرح کنفدراسیون بکارگرفته بود و آشکارا از حمایت دولت های غربی هم برخوردار بود. بدینسان بود که پیوستن جمهوریهای آسیایی به قرارداد مینسک پایان حیات سیاسی گورباچف و اتحاد شوروی را رقم زد و نشست ۲۱ نسامبر آلتا در حقیقت چیزی جز امضای گواهی دفن ایندو نبود.

کنفرانس آلتا در عرض چند ساعت کاری را کرد که گورباچف طی ماهها نتوانسته بود به انجام برساند. در این کنفرانس ۱۱ جمهوری از ۱۵ جمهوری سابق شوروی اتحادیه جدیدی را بوجود آوردند و نام شوروی برای همیشه از صحنه گیتی پاک شد. البته هیچ معجزه ای در این میان اتفاق نیفتاده است. ۱۱ جمهوری سابق که پای قرارداد «اتحادیه کشور های مستقل» را امضاء کردند، فقط بر سر موضوعاتی به توافق رسیدند که برای پایان دادن به حیات اتحاد جماهیر شوروی لازم بود.

بقیه در صفحه ۱۲



پیرامون حوادث ماهی که گذشت

خاکریز جدیدی برای

گشودن گره کور «رهبری»!

آورد که در مبارزه جناحها آغاز شده است. بویژه که سخنران نیز در تعیین اهمیت موضوع پس از ذکر اینکه اولین توطئه امریکا، متهم ساختن ایران به ساخت سلاحهای اتمی است، موضوع مخالفت با رهبری را دومین توطئه امریکا نامید و مخالفین را «مزدوران امریکا» و «یا افراد نادانی که تاخواسته در خط امریکا حرکت میکنند» قلمداد کرد.

با چنین مقدمه ای است که چند روز بعد، احضار حجت الاسلام هاشمیان نایب رئیس اول مجلس و از روحانیون با نفوذ رژیم به دادگاه ویژه روحانیت به اتهام «اقدام برای تضعیف رهبر» و «توطئه علیه فرامین امام» معنای ویژه ای مییابد.

موتضی الویری از نمایندگان مجلس اسلامی پس از این حادثه در مجلس ماقع را شرح میدهد و شدیداً به دادگاه ویژه روحانیت حمله میکند. او یادآور میشود که:

«متأسفانه فرصت نیست موارد متعددی را که در ماههای اخیر در جهت تخریب فضای سالم سیاسی بوقوع پیوسته است نظیر برخورد با مطبوعات، تفسیر اصل ۹۹ قانون اساسی توسط شورای نگهبان و نظایر آن بپردازم، اما لازم میدانم تشف عمیق خودرا از برخورد دادگاه ویژه روحانیت با نایب رئیس محترم مجلس شورای اسلامی ابراز نمایم.» نامبرده توضیح میدهد که «جمعی از نمایندگان مجلس پس از کنفرانس فلسطین به دیدار مراجع عظام رفته... خواستار مساعدت مراجع در طرح مسئله فلسطین برای امت مسلمان میگرددند. متعاقب آن حجة الاسلام هاشمیان به اتهام «توطئه علیه فرامین امام» به دادگاه ویژه روحانیت احضار میشود. اظهارات شفاهی و همچنین شواهد موجود نشان میدهد که مسئله اصلی دادگاه ویژه روحانیت ملاقات نمایندگان و مخصوصاً نایب رئیس محترم مجلس با فقیه عالیقدر حضرت آیت العظمی منتظری بوده است.»

موتضی الویری در همین سخنرانی افشا میکند که در مجلس «۸۰ تا ۱۰۰ نفر» از آیه الله منتظری تقلید میکنند و سپس نامه منتشر شده ای از خمینی را قرائت میکند که تاریخ ۸/۱۸ را دارد. در این نامه خمینی خطاب به نامبرده اظهار میدارد که «من صلاح شما و انقلاب را در این میبینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند... جنابعالی انشاءالله با درس و بحث خود حوزه و نظام را گرمی میبخشید.»

سخنران با قرائت این نامه میپرسد «بنابراین ملاقات با شخصی که اینگونه امام در موردش وصیت کرده چگونه «توطئه علیه فرامین حضرت امام» تلقی میشود؟» وی آنگاه به کسانی انتقاد میکند که «مسئله مرجعیت حضرت آیه الله العظمی منتظری را تضعیف رهبری قلمداد میکنند.» و سپس یادآور میشود که در قانون اساسی رهبری و مرجعیت از هم جدا شده اند و «ما همگی به موجب اصل ولایت فقیه، تبعیت از مقام رهبری را وظیفه شرعی و قانونی خود میدانیم.»

با طرح این سخنان در مجلس و بویژه قرائت نامه مذکور، نشریه رسالت با تلخکامی آشکار از این سخنان یاد میکند و این کار را تلاشی

که هیچ رفرم میانه روانه ای را در عرصه سیاست های داخلی بشف تکتوکراتها و طبقات متوسط و غیر مذهبی تحمل نمیکند، از سوی دیگر شکنندگی این ائتلاف را، برای تحقق آنچه که به سیاستهای دوران سازندگی معروف شده نشان میدهد. در واقع این ائتلاف، از همان روز نخست نیز بیشتر برای «براندازی» رقیب بوجودآمده بود تا سازندگی متکی بر برنامه های مورد نظر رفسنجانی. چه بسا اجزاء متشکله این ائتلاف نیز، خود از قبیل میدانستند که تمایل به حذف «دشمن» مشترک، زمینه ساز اصلی و هدف آنهاست و بعید نیست که از همان زمان نیز هرکس آینده دیگری برای خود طراحی کرده باشد.

با اینحال طولانی شدن این جنگ فرسایشی درونی و نیز شدت گرفتن ناخشنودیهای عمومی و ناتوانی رژیم در به حرکت درآوردن چرخهای اقتصاد عواملی هستند که اجزاء هر دو سوی درگیری را به چاره یابیهای جدید وامیدارند و بدین ترتیب عرصه های نوینی از تبرد فراهم می آیند. در چند ماه گذشته تعرض یکجانبه جناح محافظه کار افراطی علیه حجاب و آزادیهای مدنی و نیز در مخالفت با آنچه «تهاجم فرهنگی» نام گرفته است از یکسو و انشعاب واضح ولی اعلام نشده ای که در جناح رادیکال صورت گرفته و آنان را بدور دو نشریه «بیان» و «سلام» گرد آورده است، در واقع شکافهایی بوده اند که در جریان چاره یابی های هر دو صف بندی، برای خروج از بن بست، ایجاد شده اند.

جبهه جدیدی که علیه رهبری

گشوده شده است!

مسئلاً باید این سخنان دکتر حسن روحانی دبیر شورای عالی امنیت کشور را که در مراسم ۱۳ ایان ایراد کرد و طی آن «قلم بدستان خود فروخته» را بیداد حمله گرفت که «میخواهند جوانان انقلابی کشور مان را از ولی فقیه جداکنند» مبداء تحولاتی بحساب

شکی نیست که با مطرح شدن مجدد آیت الله منتظری در صحنه سیاسی ایران بحران رژیم وارد مرحله کاملاً تازه ای شده است. در واقع هرچه به زمان انتخابات مجلس چهارم نزدیکتر میشود، بحران سیاسی ناشی از اختلافات درون رژیم ج. ا شدت بیشتری میگیرد و به عرصه های نوینی کشیده میشود.

گرچه میتوان گفت که مضمون مشترک تمام این درگیریها، اختلاف ارزیابی جناحهای مختلف حکومتی در چگونگی رهائی از بن بست است که رژیم را در خود فرو برده و جامعه را به ورطه سیاهروزی، فقر و ورشکستگی کامل کشانیده است. با اینحال این مضمون اصلی مانع از آن نیست که درگیریها اشکال متنوع، صف بندیهای متفاوت و گاه حتی هدفهای مختلفی نداشته باشد.

این دیگر راز سرپوشیده ای نیست که رفسنجانی و متحدینش کمر همت بسته اند تا در انتخابات مجلس چهارم، خودرا از «شبه» کسانی که اصطلاحاً «رادیکال» نامیده میشوند و اینک در مجلس اکثریت را تشکیل میدهند خلاص کنند. همین هدف آشکار ولی اعلام نشده، در يك سال گذشته عرصه درگیریهای متعددی میان طرفین بوده است و اینک میروند تا با وساطت روحانیون دست راستی عضو شورای نگهبان و نیز جابجائی های وسیع فرمانداران و استانداران یوسيله وزارت کشور به ثمر بنشینند و بشف ائتلاف هوادار رفسنجانی خاتمه یابد.

با اینحال شواهد نشان میدهند که ائتلاف هوادار رفسنجانی نیز بنبوه خود ترکیب شکننده ای است که با وضعیت کنونی قادر نخواهد بود آنچه را که سیاست میانه روانه برای نجات بحران های اقتصادی-اجتماعی کشور نام گرفته به سرانجام برساند. وجود شخص خامنه ای بعنوان ولی فقیه که برای حفظ تعادل آسیب ناپذیر خود میان دو صندلی نشسته است و بویژه در سیاست خارجی آنچه را که رفسنجانی رشته پنجه می کند از یکسو، و حضور پرقدرد جناح محافظه کار افراطی،

قلمداد میکند «تا مجدداً فردی را که بدلیل عملکردش توسط امام از مقام قائم مقامی رهبری کنار گذاشته شده و از دخالت در مسائل اجتماعی و سیاسی منع گردیده بود مطرح نماید و دیداری را که جهت احیاء سیاسی آیتالله منتظری صورت گرفته توجیه نماید.» همین نشریه آنگاه متقابلاً به انتشار نامه دیگری از خمینی مبادرت میورزد که بتاريخ ۶۸/۱/۲۶ (یعنی ۱۸ روز بعد از نامه مذکور) نگاشته شده و اینبار خطاب به نمایندگان مجلس و هیأت دولت قطع امید خود از منتظری را ابراز می نماید.

و فردای آن روز نشریه کیهان به الویری حمله میکند که «شما نامه حضرت امام را به آقای منتظری در مجلس عنوان کرده اید، اما یک روی دیگر سکه را فراموش کرده اید و آن اینکه حضرت امام از آقای منتظری خواسته بود وارد در امور سیاسی نشود. یعنی همان کاری را منع کرده بود که شما قصد دارید منتظری را وارد آن کنید.»

و بدین ترتیب علیرغم تصریح مکرر اینکه ملاقات با منتظری تنها به انگیزه مرجعیت بوده است، مخالفان گوششان بدهکار نیست و همه آنرا یک عمل «سیاسی» ارزیابی میکنند و بدین ترتیب، الویری نیز چند روز بعد به دادگاه احضار میشود.

نکته پراهمیت در اطراف این حادثه واکنش جامعه مدرسین حوزه علمیه قم است که بلافاصله بعد از این ماجرا اعلامیه ای منتشر میکند و در آن شدیداً به عمل ملاقات نمایندگان با آیتالله منتظری حمله میبرد. اما پیش از اینکه این اعلامیه وسیعاً منتشر شود، اعلامیه دیگری با امضای جامعه مدرسین انتشار مییابد و با توضیح اینکه مطالب مطرح شده در اعلامیه اول، بدون توافق همه اعضای جامعه تنظیم شده و در اجلاس جامعه مدرسین مورد بحث قرار نگرفته است، بی اعتبار اعلام میشود. با اینحال سخنان پیش از دستور نماینده زرد-مجید انصاری- در مجلس اسلامی نشان میدهد که اعلامیه نامعتبر مذکور- که گویا با عجله سرهم بندی شده است- باخوشنت بی سابقه ای به هواداران منتظری حمله کرده و آنان را ضد ولایت فقیه نامیده است. نماینده مذکور در نطق خود اعتراف میکند که درپاره اعلامیه فوق الذکر «در صد نقل مضامین آن نیستم، زیرا مصداق اشاعه منکر خواهد بود!» و «از طرفی طبق اطلاع واصله جامعه مدرسین آنرا غیر مصوب اعلام کرده اند» با اینحال نامبرده اظهار حیرت میکند که جامعه مزبور چگونه «بی مهاب» یاران امام و انقلاب و «بیعت کنندگان با مقام معظم رهبری را مورد هتاک و اتهام قرار میدهند.» مجید انصاری این اعلامیه را «چماق تکفیر و تفسیق» مینامد و نتیجه میگیرد که «افراد در تلاشند تا جامعه مدرسین را از نهادهای مقدس و حوزوی به تشکیلاتی سیاسی تبدیل نمایند و میتوان گفت تاحدودی هم موفق بوده اند.» وی در همین نطق بر ملا میگوید که تبدیل شدن جامعه مدرسین به یک «طیف سیاسی خاص» باعث شده که «تاکنون عده ای از فرزندان، از علما و مدرسین و شاگردان

امام کناره گرفته اند.» باید یادآوری کرد که این حادثه در مطبوعات و در مجلس اسلامی بازتاب گسترده ای داشت و موافق و مخالف، بحث زیادی در اطراف آن بعمل آوردند.

بنظر میرسد هنوز نتوان بدقت تعیین کرد که حوادث اخیر به کدام صف بندیها منتسب است و کسانی که به «تضعیف رهبری» اقدام کرده اند چه هدفی را دنبال میکنند.

حادثه مهم اختلاف در جامعه مدرسین حوزه علمیه قم بر سر تعیین و موضع گیری نسبت به ملاقات نمایندگان با آیتالله منتظری، نکته ای نیست که بتوان به آسانی از کنارش گذشت.

این «جامعه» در برخورد های گذشته اش، هیچگاه کمترین تردیدی در برخورد به جناح موسوم به «رادیکال» نداشته و این اولین بار است که چهار تزلزل و اختلاف درونی شده است. از سوی دیگر مجید انصاری نماینده زرد در مجلس اسلامی تصریح میکند که «ملاقات کنندگان از هر دو جناح فکری موجود میباشند.» و به این ترتیب به کسانی انتقاد میکند که به این بهانه «حملات خود را علیه تمام جناح موسوم به خط امام تشدید نموده اند.»



نشریه انقلاب اسلامی در هجرت نیز در تفسیری درباره این حوادث، هاشمیان نایب رئیس اول مجلس را «پسر عموی رفسنجانی و مسئول امور تجارت خانواده و رئیس سندیکای صادرکنندگان پسته و چشم و گوش رفسنجانی در هیئت رئیسه مجلس» ارزیابی میکند و میپرسد «او بدون اجازه رفسنجانی چگونه ممکنست گروهی نماینده را بردارد و بنزد منتظری ببرد؟»

با اینحال کسانی در مجلس، آشکارا جناح موسوم به «رادیکال» را مسئول این اقدام قلمداد میکنند و تمام حمله را متوجه آنان میسازند. سائلک نماینده اصفهان در همین زمینه ضمن برشمردن اقدامات طرف مقابل، یادآوری میکند که: «چرا هر روز شاهد یک حرکت سیاسی هستیم که موجب خرسندی دشمنان اسلام است؟ یک روز شاهد تضعیف مجلس خبرگان و آن همه غوغاسالاری، روز دیگر شاهد خدشه دار کردن شورای محترم نگهبان و حمله به تفسیر اصل ۹۹ قانون اساسی... فردای آن روز برخورد شدید با حضرت حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای

هاشمی رفسنجانی و زیر سؤال بودن برنامه های ایشان... روزی دیگر سخن از امام زدائی و کمرونگ شدن خط امام... و این اواخر دستور صریح امام... نامبرده در دنباله ردیف کردن اتهامات مربوطه، که آشکارا نشانی «رادیکالها» را دارد، آنان را مورد خطاب قرار داده میپرسد: «آیا این حرکت سیاسی، یک تست و آزمایش نبود برای اینکه بازتاب های آنرا بررسی کنید و مواضع جدید اتخاذ نمائید؟ آیا همان هدفی را که نهضت آزادی در فعل و انفعالات سیاسی خود مدنظر دارد آقایان نداشتند... حملات شدید علیه قوه قضائیه و دادگاه ویژه روحانیت به کدام منظور است؟ آیا مهدی هاشمی دنبال چنین اهدافی نبود؟»

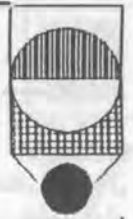
باید یادآور شد که نشریه «سلام» منتسب به بخشی از جناح موسوم به «رادیکال»- اولین نشریه ای است که خبر ملاقات با منتظری و نیز احضار هاشمیان به دادگاه را منتشر و از اقدام اخیر اظهار تأسف و حیرت میکند. همین نشریه، چند روز بعد در سرمقاله ای که به موضوع مراسم تودیع با مدیر مسئول روزنامه خراسان و احضار نایب رئیس مجلس به دادگاه مربوط است، مینویسد:

«درپی محکومیت مدیر مسئول روزنامه خراسان، عده ای در مقام دفاع و تقدير از وی برآمدند و قبل از رفتن به تبعیدگاه قم مجلس توديعی تشکیل دادند و گروهی از مردم و نمایندگان مجلس در آن شرکت کردند و پیام رئیس مجلس هم در آن جلسه خوانده شد. عده ای از این عمل برآشفتنند و آنرا محکوم کردند و محکومیتی دیگر بر احکام محکومیت قبلی افزودند.» همین سرمقاله سپس به موضوع ملاقات قم میپردازد و ضمن مقایسه آن با ملاقات رئیس کل بانک مرکزی با سرمایه داران ایرانی در نیویورک مینویسد: «این سؤال پیش می آید که چرا وقتی فردی از جانب دولت و بنام ملت با یک عده ضد انقلاب فراری ملاقات میکند... نه تنها مورد بازخواست قرار نمیگیرد که مدال افتخار هم میگیرد... درمقابل هنگامیکه نایب رئیس مجلس و ۲۰ نفر نماینده دیگر بیدار علمای قم میروند... بغوریت احضار میشوند که علیه فرامین امام توطئه کرده اند؟»

همین سرمقاله، ضمن محکوم کردن اقدامات اخیر دادگاه ویژه روحانیت یادآور میشود که «قدردانی از یک محکوم شروعی نامیمون برای ثبات و استقرار جامعه است» و اضافه میکند که «حومت این امامزاده را باید متولی آن بعهده بگیرد!»

چنین است که رشد اختلافات درونی رژیم طولانی شدن نبردی که انتهایش قابل پیش بینی نیست، ناتوانی ائتلاف حاکم در حل معضلات روزمره اقتصادی و اجتماعی، افزایش ناراضیهای مردم که روز بروز حد تر میشود و سرانجام وحشت از آینده ای که رژیم روحانیون را تهدید میکند، عملاً سیر حوادث را به عرصه هائی کشانده است که شاید هیچ کدام از طرفین درگیر، پیش بینی اش را نمیکنند و اینک نیز آینده نامعلوم و پرمخاطره ای در پیش رویشان گشوده است.

ب-الوند



صلح و آرامش به کامبوج باز می گردد

ترکیب نیروهای اپوزیسیون
رژیم کامبوج در آستانه تشکیل
کنفرانس صلح پاریس

خمر های سرخ - خمر های سرخ که توسط چین مسلح شده اند و تا سال ۱۹۹۰ از کمکهای آمریکا برخوردار بوده اند بر اساس يك ارزیابی نسبتاً دقیق قویترین نیروی چریکی بین ۹ تا ۱۲ هزار چریک را در اختیار دارند. آنها در تمام استانها به استثنای سیوی رینگ (SVAY-Rieng) فعالیت میکنند. از زمان اشغال کامبوج توسط ارتش ویتنام، رهبری این جنبش بندرت تعویض شده است. و علیرغم تکذیب های متعدد پول پوت کماکان شخصیت پر قدرت آن، خیم سان پان مسئول روابط بین المللی و تاموک و سون سن بعنوان فرماندهان جنگی باقی مانده اند.

همچون دیگر گروههای چریکی خمر های سرخ مواضع نظامی خود را در مرز های تایلند و در طول سلسله جبال کارهاموم و الفانت مستقر کرده اند و در سایر مناطق به استثنای منطقه کرمپونگ میزان نفوذ آنها بسیار اندک است. از زمان خروج نیرو های ویتنام از کامبوج (سپتامبر ۱۹۹۱) حرکت نظامی چشمگیری از سوی آنها دیده نشده است.

طرفداران سپهاتوک ((سپهاتوکيست ها)) طرفداران سپهاتوک جنبش ویژه خود را دارند هستند که در آستانه کنفرانس صلح پاریس تعداد اعضا آن ها از چند هزار نفر تجاوز نمیگردد این جنبش که جبهه ملی کامبوج مستقل، بیطرف و خواهان صلح و همکاری (FUNCINPEC) نام دارد دارای يك ارتش کوچک نیز میباشد. که تحت فرماندهی پسر سپهاتوک، پرنس دان دارید سپهاتوک قرار دارد.

گروه سپهاتوک در مرکز کامبوج و شمال غرب استان «اودارمین هی» فعال بوده و کمکهای مالی و نظامی از آمریکا، سنگاپور، مالزی و فرانسه دریافت میداشته است.

- جبهه ملی ازادببخش خلق خمر (FNLPK) به رهبری سون سان (SON SANIN) در آغاز بر پایه بقایای رژیم جمهوری بنا شده بود. نیرو های این گروه از چند هزار نفر تشکیل میشوند که اکثراً در مرز های تایلند و شمال استان باتامبانگ مستقر شده اند و پلحاط نظامی نسبت به دیگر گروههای اپوزیسیون، از

بازگشت آرامش به کامبوج و خاموش شدن توپها و پایان گرفتن جنگ های خونین و ویرانگر، شرط اولیه و لازم برای یکی از فقیر ترین کشورهای جهان جهت آغاز روند بازسازی و مبارزه با عقب ماندگی است. مردم کامبوج با آنچنان مشکلات عظیم و گسترده ای درگیرند که مبارزه اصلی در پی برقراری آرامش در میدان بازسازی، مرهم گذاشتن بر زخمای عمیق سال های جنگ و حکومت پول پوت و پراه انداختن اقتصاد کشور در انتظار آنهاست. کامبوج کشوری است که اگر کمکهای یونسکو و سایر سازمانهای مشابه نباشد، بچه ها حتی از داشتن يك مداد و دفترچه ساده برای رفتن به مدرسه هم محروم می مانند.

البته امضای موافقت نامه صلح و تشکیل شورای عالی ملی کامبوج متشکل از نمایندگان همه طرفهای درگیر گام های اولیه از يك روند طولانی برای بازگرداندن صلح به این کشور بحساب میروند.

اینکه مردم کامبوج، چگونه بتوانند بر کینه و نفرت انباشته شده شان از خمر های سرخ غلبه نموده و جنایات و قتل عام های میلیونی صورت گرفته به نیت آنان را به فراموشی بسپارند البته کار آسانی نخواهد بود. مثلاً کفایت توجه کنیم که در تاریخ ۲۷ نوامبر سال جاری هنگامیکه خپوسامهان مرد شماره ۲ خمر های سرخ (رئیس جمهور کامبوج در دوران حکومت خمر ها) برای شرکت در جلسات شورای عالی ملی به پنوم پن وارد شد، با خشم و نفرت جمعیتی انبوه از مردم مواجه شد که با دادن شعار های «مرگ بر خمر های سرخ» و «پول پوت جنایتکاره بطرف محل اقامت وی هجوم برده و قصد داشتند وی را در محل به دار بیاویزند. و سرانجام نامبرده پس از تحمل جراحاتی بر سر و صورت و گذراندن چند ساعت در یکی از مستراحهای ساختمان محل اقامتش با یکی از زرهپوش های نیرو های امنیتی به فرودگاه منتقل شده و از آنجا به بانکوک باز میگردد. در اینجا کوشش شده است وضع نیرو های سیاسی و گاه شماری از ۲۰ سال جنگ و درگیری در این کشور را برای اطلاع بیشتر خوانندگان بیان کنیم.

پدنیال ماهها جلسه و مذاکره، سرانجام در ۲۳ اکتبر ۱۹۹۱ در اجلاس پاریس «کنفرانس صلح برای حل مسئله کامبوج» با شرکت رئیس جمهور فرانسه، دبیر کل سازمان ملل متحد، نمایندگان جامعه ملت های جنوب شرقی آسیا، نمایندگان کشورهای هند، لائوس، ژاپن، استرالیا، چین و نمایندگان اپوزیسیون و نیز رژیم حاکم بر کامبوج موافقت نامه صلحی بین طرفهای درگیر امضا گردید که هدف اصلی آن خاتمه دادن به جنگهای خونین و خانمان برانداز ۲۰ ساله، ایجاد تفاهم و آشتی ملی و بازگرداندن صلح و آرامش به منطقه و سرانجام برگزاری انتخابات آزاد در این کشور تحت هدایت و نظارت مستقیم سازمان ملل میباشد.

بازگشت سپهاتوک به کامبوج و تشکیل يك دولت ائتلافی موقت تا برگزاری انتخابات در سال ۱۹۹۲ گامهای اساسی در راه اجرای همه جانبه و مؤثر توافق های کنفرانس پاریس است.

با حل کامل مسئله کامبوج آتش درگیری در یکی دیگر از کانون های بحرانی جهان سوم خاموش میشود. این بحران فقط به مرز های جغرافیایی کشور کوچک کامبوج محدود نمیشد بلکه بخش مهمی از کشورهای بزرگ و پرنفوذ منطقه جنوب شرقی آسیا چون چین، ویتنام، تایلند را نیز دربرمیگرفت و در ایجاد وسیعتر پای آمریکا و شوروی سابق هم در میان بود که هر يك جناح یا جناح هایی در کامبوج را زیر چتر حمایت خود داشتند. باز شدن این گره راه را برای بهبود روابط کشورهای منطقه هموار میکند.

با آنکه توافق کامبوج زیر نظر سازمان ملل و با تلاش و پیگیری آن به انجام رسید، اما نباید از یادبرد که اوضاع مساعد بین المللی از نیمه ده هشتاد و تحولات اساسی در سیاست خارجی اتحاد شوروی نقش اصلی را در این روند ایفا کردند. آمریکا، شوروی و سایر کشور ها در جهت تلاش همه جانبه برای از میان بردن کانونهای بحران در نقاط مختلف جهان برای حل مسئله کامبوج گام به میدان گذارند و پای چین و ویتنام و سایرین را به میز مذاکرات کشاندند. بدون چنین شرایطی حل مسئله کامبوج به این آسانی ها میسر نبود.



قسمت پنجم: وضع شغلی جمعیت فعال ایران

س. پیوند

به ۴/۴ میلیون نفر بالغ میشود که ۶۰ درصد آنها یعنی حدود ۲/۷ میلیون نفر در روستا ها به کار مشغول بودند. عبارت دیگر در جمعیت فعال روستایی ایران، سهم اصلی از آن کسانی است که حقوق بگیر کسی نیستند و از کار بروی زمین یا مؤسسه اقتصادی خود امرار معاش میکنند.

در میان حقوق بگیران، بخش دولتی بیشترین سهم را از آن خود میکند، بطوریکه دومین گروه بزرگ در میان جمعیت فعال ایران را ۲/۵ میلیون نفری تشکیل میدهند که در ادارات و یا مؤسسات و واحد های تولیدی وابسته به دولت به کار مشغولند. مزد و حقوق بگیران بخش عمومی (۳) حدود یک سوم کل جمعیت شاغل ایران را دربرمیگیرند. همانگونه که میتوان تصور کرد، بخش اصلی این عده (۷۵ درصد) ساکن شهر ها هستند و در روستا ها بخش دولتی تعداد بسیار کمتری را شامل میشود.

سرانجام باید به سومین گروه بزرگ در میان شاغلین جمعیت فعال ایران اشاره کرد که مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی (۴) به حساب می آیند و فقط ۲۵ درصد کل حقوق بگیران ایران را تشکیل میدهند. برابر سرشماری ۱۳۶۵، این گروه در مجموع ۱/۹ میلیون نفر را دربرمیگیرد و ۱۷ درصد جمعیت شاغل ایرانند. نسبت این گروه در شهر ها و روستا ها تفاوت چندانی ندارد.

در همین سال حدود ۲۵۰ هزار نفر کارفرما (۵) و نیم میلیون نفر کارکنان فامیلی بدون مزد (۶) در ایران به کار مشغول بوده اند.

تحولات مهم از سال ۱۳۳۵

ترکیب یادشده نسبت به دهه های پیش دستخوش تغییرات جدی شده است، جدول ۱ و نمودار ۲ اصلی ترین گرایش های این دوره ۲۰ ساله را بنمایش میگذارند. جدول ۱ نشان میدهد که طی سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۵

جدول شماره ۱:

سال	نسبت حقوق بگیران	نسبت شاغلین در بخش خصوصی
۱۳۳۵	۴۶ درصد	۹۲ درصد
۱۳۴۵	۴۸ درصد	۹۰ درصد
۱۳۵۵	۵۴ درصد	۸۱ درصد
۱۳۶۵	۴۹ درصد	۶۵ درصد

بطور منظم به نسبت حقوق بگیران جامعه در مجموع شاغلین افزوده شده است. درحالیکه در دوره آخر یعنی از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ این نسبت رو به کاهش گذاشته است. نمودار ۲ نشان میدهد که این کاهش چشمگیر به افت قابل توجه مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی بازمیگردد.

در بخش گذشته وضعیت جمعیت فعال ایران مورد بررسی قرارگرفت. برابر داده های سرشماری ۱۳۶۵، فقط حدود ۲۹ درصد جمعیت بالاتر از ۱۰ سال ایران در سال ۱۳۶۵ فعال بشمار میرفتند. در حالیکه ۲۰ سال پیش از این، ۴۷/۵ درصد جمعیت بالاتر از ۱۰ سال ایران از نظر اقتصادی فعال بودند. این ویژگی به همراه درصد ناچیز زنان شاغل در مجموع جمعیت زنان ایران، کشور ما را از نظر ترکیب و وضعیت نیروی انسانی به یک کشور جهان سومی بسیار نزدیک میکند. در این بخش جمعیت شاغل ایران برحسب وضع شغلی مورد بررسی قرار میگیرد.

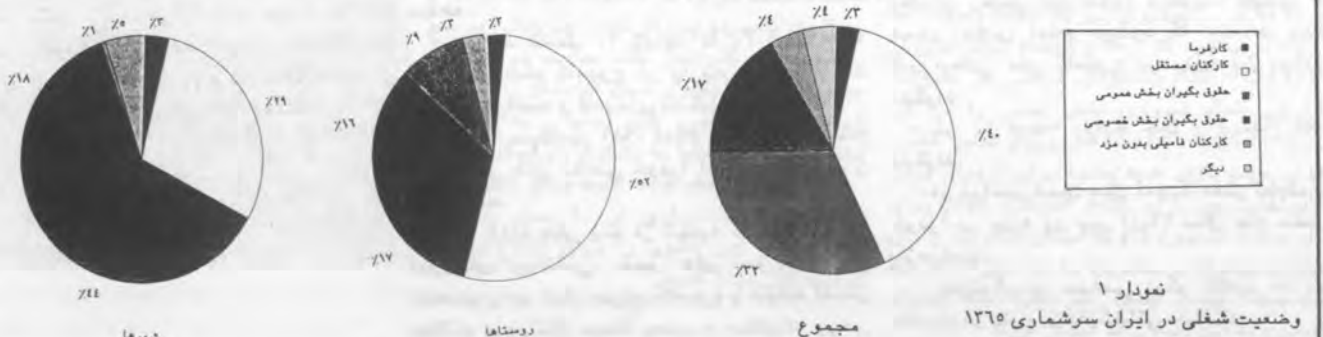
در سرشماری های ایران در بخش مربوط به جمعیت فعال علاوه بر اطلاعات کلی داده های زیر نیز گردآوری میشوند:

- اطلاعات مربوط به وضع شغلی نیروی فعال جامعه (کارفرما، حقوق بگیر بخش خصوصی و یا دولتی...)
- اطلاعات مربوط به گروه های عمده شغلی (مدیران، کارمندان، کارگران...)
- اطلاعات مربوط به گروه های عمده فعالیت (کشاورزی، ساختمان، صنعت...)

در این سلسله مقالات کوشش خواهد شد داده های موجود در هر بخش مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرارگیرد. لازم به یادآوری است که این داده ها هرچند در مواردی با طبقه بندی های متداول در سطح بین المللی همخوانی ندارد، اما در حد امکانات یک سرشماری در جامعه ای که قشربندی اجتماعی در آن در حال تحول دائمی است، بسیار ارزشمند بشمار میروند و میتوانند تصویر کم و بیش دقیقی از وضعیت جامعه ایران بدست دهند.

جامعه ایران در طول ۲۰ سال از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۶۵ دستخوش تغییرات بسیار جدی در زمینه وضعیت شغلی افراد فعال جامعه شده است. (۱) در سال ۱۳۳۵ بخش دولتی فقط ۷/۵ درصد کل شاغلین را دربرمیگرفت. در سال ۱۳۶۵ این نسبت به ۳۱ درصد رسید. در دوره مورد بحث پروژه در ۱۰ سال آخر شاغلین در بخش خصوصی از رشد مشابهی برخوردار نبودند و حتی در فاصله ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ از تعداد آنها کاسته شده است. اما پیش از پرداختن به این تحولات مهم بهتر است ابتدا به نتایج سرشماری سال ۱۳۶۵ بپردازیم: در سال ۱۳۶۵ فقط حدود نیمی از جمعیت شاغل ایران حقوق بگیر بخش خصوصی یا دولتی بودند (نمودار ۱) در مجموع بیش از نوسوم جمعیت شاغل ایران (۷ میلیون از ۱۱ میلیون) بصورت مزدبگیر یا کارکن مستقل یا کارفرما وابسته به بخش خصوصی بودند.

برابر داده های سرشماری ۱۳۶۵ چیزی نزدیک به ۴۰ درصد جمعیت فعال ایران جزء کارکنان مستقل (۲) بشمار میرفتند. تعداد این گروه



وضعیت زنان

در مجموع جمعیت فعال ایران نه تنها زنان نسبت به مردان از سهم بسیار ناچیزی برخوردارند، بلکه از وضعیت شغلی متفاوتی هم برخوردارند. نمودار شماره ۲ وضعیت مردان و زنان را به مقایسه با یکدیگر میگذارد. برابری این نمودار زنان بطور عمده صورت مزد یا حقوق بگیر بخش عمومی و یا کارکنان فامیلی بدون مزد به کار مشغولند و درصد بسیار کمتری از آنها نسبت به مردان در میان کارکنان مستقل و یا مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی قرار دارند. نسبت های یاد شده برای سال ۱۳۶۵ در مقایسه با سال های نورتی چهار دگرگونی های جدی شده اند. زنان شاغل ایران در سال ۱۳۳۵ بطور عمده در بخش حقوقی کار میکردند (۵۲ درصد). از این سال بطور منظم از نسبت شاغلین زن در بخش خصوصی بسود بخش عمومی کاسته شده است، تا اینکه در سال ۱۳۶۵ به حدود ۱۰ درصد رسیده است. دربرابر شمار زنان شاغل در بخش دولتی سریعاً افزایش یافته است و از ۵ درصد در سال ۱۳۳۵ به ۴۱ درصد در سال ۱۳۶۵ رسیده است. رشد چشمگیر نسبت شاغلین در بخش دولتی فقط به افزایش مطلق تعداد زنان در این بخش باز نمیگردد، بلکه افت چشمگیر زنان شاغل در بخش خصوصی نیز دربرجود آمدن این حالت مؤثر بوده است. در سال ۱۳۵۵ حدود ۲۲ هزار زن در بخش خصوصی بصورت حقوق بگیر کار میکردند، این تعداد به ۱۰۰ هزار نفر در سال ۱۳۶۵ کاهش یافته است.

آخرین موردی که در مورد زنان باید اشاره کرد، نسبت بالای کسانی است که بصورت کارکنان خانوادگی بدون مزد به کار مشغولند. این عده در طول سرشماری ها همواره بیش از ۲۰ درصد زنان رسماً شاغل را دربرمیگیرند. اما بدون تردید آمار واقعی بمراتب از این میزان فراتر است و در مورد زنان روستایی سرشماری ها کمتر توانسته است سهم واقعی زنان و نقش آنها را منعکس نماید. دنباله دارد

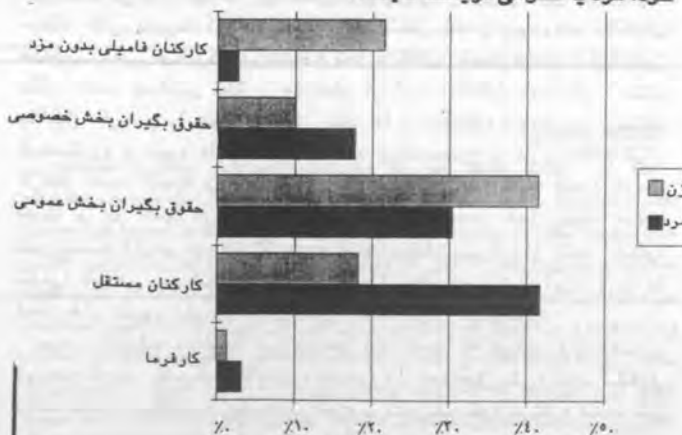
(۱) در این بخش جمعیت غیر ساکن برنظر گرفته نشده است.
(۲) کارکنان مستقل کسانی هستند که در بخش خصوصی فعالیت میکنند و صاحب تمام یا قسمتی از واحد اقتصادی است و این فعالیت را بدون داشتن کارکنان مزد و حقوق بگیر انجام میدهد.

(۳) مزد و حقوق بگیر بخش عمومی کسی است که در یکی از سازمانها و مؤسسات دولتی یا وابسته به دولت کار میکند. مؤسساتی که بیش از نصف سهام آنها متعلق به دولت است در شمار بخش عمومی قرار میگیرند. بازنشستگان حقوق بگیر بخش دولتی محسوب نشده اند.

(۴) مزد و حقوق بگیر بخش خصوصی: کسی که در بخش خصوصی کار میکند و مزد یا حقوق میگیرد.

(۵) کارفرما کسی است که در بخش خصوصی فعالیت میکند و صاحب تمام یا قسمتی از کارگاه میباشد و برای انجام این فعالیت حداقل یک نفر حقوق بگیر در استخدام دارد.

(۶) کارکن خانوادگی بدون مزد: کسی که در مغازه، کارخانه، مزرعه و دیگر مؤسسات متعلق به افراد خانواده خود کار میکند و در مقابل کار خود، مزد یا حقوقی دریافت نمیکند.



تحول مهم به شاغلین در بخش خصوصی باز میگردد. از سال ۱۳۳۵ بطور دائم بر وزن بخش دولتی در مجموع جمعیت شاغل ایران افزوده شده است و این رشد طی سالهای ۱۳۴۵ به بعد بطرز چشمگیری شتاب گرفته است.

بطورکلی نمودار ۲ نشان میدهد که بیشترین تغییرات مهم به دوره ۱۳۵۵-۶۵ باز میگردد. طی این دوره دروضعیت هر سه گروه بزرگ جمعیت فعال ایران، دگرگونیهایی جدی پیش آمده است، درحالیکه طی ۲۰ سال از ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۵ هرسال تعداد کارکنان مستقل با رشد ناچیز یک درصد افزایش یافته است، ناگهان از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ (دوره جمهوری اسلامی) سالانه بطور متوسط ۴/۵ درصد بر شمار کارکنان مستقل افزوده شده است و تعداد آنها از ۲/۸ میلیون نفر در ۱۳۵۵ به ۴/۴ میلیون نفر در سال ۱۳۶۵ رسیده است. این افزایش بویژه به شهرها پرمیگردد. در شهرها تعداد کارکنان مستقل طی این دوره ۲ برابر شده است.

همین رشد چشمگیر درمورد کارکنان بخش دولتی صادق است، با این تفاوت که افزایش شتابان تعداد کسانی که در بخش عمومی به کار مشغولند به اواخر دهه چهل و تمام دهه پنجاه باز میگردد. طی ۲۰ سال از ۱۳۴۵ تا ۱۳۶۵ شمار مزد و حقوق بگیران بخش عمومی از ۶۶ هزار نفر به ۲/۵ میلیون نفر رسیده است (رشد متوسط سالانه ۷ درصد).

دربرابر این دو مورد رشد چشمگیر، ما شاهد رشد منفی تعداد مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی هستیم. این پدیده ویژه سالهای پس از ۱۳۵۵ است، چرا که برای دوره ۲۰ ساله اول، یعنی از سال ۱۳۳۵ تا ۵۵، بر شمار این گروه بطور منظم افزوده شده است و با رشد متوسط سالانه ۱/۵ درصد از ۲/۳ میلیون در سال ۱۳۳۵ به تقریب ۲/۸ میلیون نفر در سال ۱۳۵۵ رسیده است. اما تحولات دوره انقلاب و سالهای پس از آن به آن اندازه در بخش خصوصی مهم بوده است که تعداد مزد و حقوق بگیران این بخش به پائین ترین حد خود در ۳۰ سال گذشته رسید. در سال ۱۳۳۵ حدود ۲/۲ میلیون نفر حقوق بگیر بخش خصوصی بودند، این تعداد در سال ۱۳۶۵ فقط ۱/۹ میلیون نفر بود. طی سالهای ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ تعداد حقوق بگیران بخش خصوصی از رشد منفی سالانه ۵ درصد برخوردار بوده است.

در یک نگاه سریع باید گفت تحولات این دوره (۱۳۵۵-۶۵) کم و بیش با مجموع تحولاتی که در سالهای نامبرده در ایران گذشته است همخوانی دارند، هرچند افت تا این اندازه شدید در مورد بخش خصوصی چندان قابل پیش بینی نبود. در دوره پیش از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، شمار کارکنان بخش دولتی در کنار رشد کلی منظم بخش خصوصی از افزایش منظم تری برخوردار بود. این پدیده از یکسو ریشه درگسترش معین واحد های صنعتی و خدماتی دولتی (ازجمله برق، آب،...) داشت، اما آرسوی دیگر همزمان با افزایش درآمد نفت دستگاه دولتی هر روز فربه و فربه تر شد. آغاز این روند به اواخر سالهای ۴۰ باز میگردد. اما پس از انقلاب بخش خصوصی چه بلحاظ مصادره های سالهای اول و چه بدلیل افت شدید فعالیت در بخش ملی نشده چهار لطعات جدی شد و این موضوع میتواند تا حدی کاهش چشمگیر تعداد حقوق بگیران را توضیح میدهد. نتایج آخرین سرشماری انجام شده در ایران در سال ۱۳۷۰ میتواند نشان دهند، تا چه اندازه این پدیده ها چهار تغییرات شده اند.

در بخش های بعد در این باره با جزئیات بیشتر صحبت خواهد شد.



دوبرخورد افراطی به مسائل قومی و ملی کشور ما

برای اثبات درستی عقاید خود با مطلق سازی تنوع خصوصیات فرهنگی و قومی تیره های مختلف ایرانی مصرانه در ساختن يك پشتوانه تاریخی ویژه برای «خلق» خود تلاش میورزند و هویت ایرانی اقوام و نژاد های ساکن ایران را تنها و تنها ساخته و پرداخته «شوونیستهای فارس» معرفی میکنند. گروه دیگری از مدافعین «جدائی خلق ها» بدون ابراز کینه توزی شدید قومی طبق تعاریف سنتی رایج با اتکاء به اصل «کثیرالملله» بودن ایران از لزوم «حق تعیین سرنوشت ملل» و «جدائی خلقها» دفاع میکنند و مواضع روشنی درباره تمامیت ارضی ایران و مرز های بین المللی نداشته و بیشتر از روی عادت ایدئولوژیک به اینگونه تز های سنتی معتقدند. سسته ای نیز از «جمهوری فدراتیو ایران» لزوم تشکیل جمهوری های متعدد فارسی، کردی، آذری، بلوچی و ترکمن بعنوان حکومت مستقل و سپس اتحاد داوطلبانه این جمهوریه را مد نظر قرار دارند. و سرانجام از شعار «خودمختاری برای کردستان، دمکراسی برای ایران» باید سخن گفت که خواست استراتژیک حزب دمکرات کردستان ایران و بخش بزرگی از نیرو های چپ دمکرات ایران است و اساساً در چهارچوب حفظ تمامیت ارضی ایران مطرح بوده و جزو گرایشهای تجزیه طلبانه و جدائی خواهانه نباید شمرده شود.

چنانکه پیداست مدافعین اندیشه ها و طرح های تجزیه طلبانه و جدائی خواهانه دارای دلایل و دیدگاههای فکری و سیاسی همگونی نیستند و نمیتوان بر تفاوتهایی که میان آنان وجود دارد، چشم پوشید. باوجود این وجوه مشترک، افکار کلیه آنان را میتوان مطلق گرایانه، غیر واقع بینانه و ماجراجویانه توصیف کرد. شالوده این طرحها و آرژو ها مطلق گرایانه و یکجانبه نگرانه است. زیرا با استناد بر واقعیت تنوع خصوصیات قومی و فرهنگی تیره های مختلف ایرانی به یکباره از «ملتها» و «کشور هائی» سخن میگویند که گویا همواره تحت ستم و فشار «خلق فارس» قرار داشته و مسبب همه محرومیت های آنان «ملت فارس» می باشد. با هیچگونه سابقه تراسی و تاریخ سازی نمیتوان این واقعیت تاریخی را نفی کرد که همه اقوام و نژاد های مختلف ایرانی نظیر کرد ها، آذری ها، ترکمن ها و بلوچ ها طی قرن ها درکنار هم زیسته و ایران را سرزمین مادری و مشترک خود دانسته اند و همواره از سرزمین مادری خود در برابر هجوم بیگانگان متحداً و مشترکاً به دفاع برخاسته اند، برخلاف نقاطی همچون شوروی و یوگسلاوی روابط و مناسبات اقوام و نژاد های گوناگون ایرانی هیچگاه خصمانه و کینه توزانه نبوده است.

این تنها رژیمهای ستمگر ضد مردمی بوده اند که بر همه مردم ایران اعم از فارس و کرد و آذری و بلوچ و ترکمن بیداد و خودکامگی روا داشته اند و از جمله در زمینه سیاست عدم تمرکز و تقسیم امکانات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ملی کشور برخلاف نیاز ها و خصوصیات مناطق و اقوام گوناگون کشور از يك سیاست سرکوبگرانه و غیرعادلانه پیروی کرده و در حقیقت حقوق انسانی و همگانی مردم ایران را پایمال کرده اند. با کدام منطق و کدام پشتوانه واقعی تاریخی میتوان این سیاستهای ظالمانه را به حساب «ملت ناسیونالیست فارس» که خود قربانی جور و ستم این رژیم ها بوده است، گذاشت و «ایجاد کشور های مستقل که دارای مالک جداگانه بوده اند» را «تنها راه حل» غلبه بر سیاستهای اقتدارگرایانه دانست؟

طرح های تجزیه طلبانه و جدائی خواهانه، خطرناک و تشنج آفرین اند، زیرا مدافعان آنان تنها باید با توسل به چند تعریف و تفسیر و یا

نگاهی به مباحث جاری درباره مسائل قومی و ملی ایران که در بسیاری از نشریات خارج از کشور جریان دارد، حاکی از حدت و تشدید صف بندیهایی است که در این زمینه در نیرو های سیاسی کشور در حال شکل گیری است. گسترش دامنه این مباحث در محافل روشنفکری داخل و خارج از کشور و ایده های گوناگونی که در این باره مطرح میشود، از یکسو نشانه حدت و اهمیت مسائل قومی و ملی در ایران و از سوی دیگر حاکی از تأثیرات سیاسی و روانی برخورد های خونین قومی و ملی کشور های بلوک شرق در طیف نیرو های سیاسی ایرانی است. فروپاشی «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» و تجزیه بخش بزرگی از آن به جمهوریهای مستقل و رویداد های خونین در مناسبات بین ملیتها در این کشور و برخی دیگر از کشور های اروپای شرقی و از جمله یوگسلاوی تأثیرات بسزائی در دیدگاههای نیرو های سیاسی ایران و بویژه فعالین سابق و کنونی کرد، آذری، ترکمن و بلوچ چپ سنتی ایران داشته است. راست افراطی نیز نتیجه گیریهای خاص خود از این حوادث تکان دهنده را کرده است. ابراز عقیده و نظر و دامن زدن به يك گفت و شنود دوستانه و راه حل جویانه درباره مسائل ملی و قومی ایران بسیار ضروری و راهگشاست و میتواند از بروز فجایعی که ممکنست روزی در کشور ما هم در این زمینه وقوع یابد، جلوگیری کند. ولیکن متأسفانه بحث آزاد در این زمینه در نشریات گوناگون خارج از کشور باشتاب حیرت انگیزی به عرصه خصومت ورزی قومی و برخورد های نگران کننده افراطی مبدل شده است. از هم اکنون در دو سمت برخورد به مسائل قومی و ملی در ایران بوی بسیار ناخوشایندی به مشام میرسد که میتواند آسیبهای بزرگی به امر مبارزه در راه دستیابی به دموکراسی و حقوق انسانی و همگانی مردم ایران برساند و پر بار مشکلات انبوه جامعه ما بازهم بیفزاید. بنظر من گرایشهای افراطی تجزیه طلبانه و یا جدائی خواهانه از یکسو و گرایش افراطی عظمت خواهانه و تمرکز طلبانه از سوی دیگر دو قطب کشمکش ساز و بن بست آفرین حل مسائل قومی و ملی ایران را تشکیل میدهند.

گرایش های افراطی تجزیه طلبانه و یا جدائی خواهانه

در نوشتجات متعددی که در شماره های اخیر نشریات راه آزادی، کار و برخی از نشریات روشنفکران چپ کرد، آذری و غیره در زمینه مساله ملی توسط افراد گوناگون منتشر شده، ضرورت جداکردن مناطق قومی از ایران و اندیشه تجزیه کشور تحت عناوین گوناگون مثل «اتحاد جماهیر خلق و ملیتهای ایران» «تشکیل دولتهای مستقل مناطق ملی» و یا «حفظ حقوق ملت ها و ملیتها» «جمهوری مستقل کردستان» و غیره با تعصب و حدت زیاد مطرح و مورد دفاع قرار گرفته است. بسیاری از این نوشته ها حامل يك کینه شدید قومی است و در آنها از هرگونه حملات خصومت آمیز علیه «ملت شوونیست فارس» دریغ نگردیده است. بخش بزرگی از آنها آشکارا خود را ایرانی نمیدانند و فکر «دفاع از تمامیت ارضی ایران» را با شعار ها و شیوه های گوناگون مورد حمله قرار میدهند.

جوهر اندیشه مدافعین این طرحها این است که ایران را به چندین «ملت» که هر يك باید «کشور» خود را در «مناطق ملی» خود تشکیل دهند تقسیم میکنند و پذیرفتن طرح و تعاریف خود درباره ملت، حق تعیین سرنوشت و غیره از جانب دیگر نیرو های سیاسی را مهمترین شرط پایبندی آنان به دمکراسی قلمداد میکنند. موافقین این نظرات

اصول تئوریک مجرد بر تمامیت ارضی ایران یکسره خط پتلان می کشند و با یک چرخش قلم همه مرزهای بین المللی و اوضاع و احوال کشور های همسایه ایران را بیازی میگیرند. بنا به تجارب ملی، منطقی ای و جهانی متعدد و از جمله رویداد های دهه ۲۰ ایران در آذربایجان و کردستان ایران و نیز تجارب جنبش کرد ها در عراق و ترکیه با قاطعیت میتوان گفت که اکثر قریب به اتفاق طرح ها و آرزو های تجزیه طلبانه و یا جدائی خواهانه تنها با اتکاء به نیرو های خارجی و کشور های همجوار و بند وبست های آشکار و پنهان و آنها تحت شرایط مشخص منطقی ای و جهانی که وجود مخاطمات و درگیری های مرزی و یا مصالح مقطعی برخی از دولت ها از عناصر ضروری آن بوده اند، قابل پیشبرد بوده اند و بلافاصله با تغییر شرایط و یا تأمین منافع و مصالح دولتهای همجوار ناگزیر به تحمل شکستهای ذلت بار و بد فرجامی گردیده اند. این واقعیت چنان عیان است که استفاده از تضاد میان حکومت های همجوار مدتهاست که مبدل به یکی از عناصر اصلی اندیشه های سازمانگران جنبش کرد در منطقه ما گردیده است. یکی از مهمترین دلایل عواقب و نتایج دردناک این جنبش ها صرفنظر از نیت و ماهیت رهبران آنها، در همین نکته نهفته است. این تصور بسیار ساده لوحانه است که تجزیه شوروی و عدم اقتدار حکومت مرکزی در جمهوریهای همجوار با ایران و نیز دورنمای برچیده شدن رژیم صدام حسین زمینه های جدیدی برای پیروزی طرحهای جدائی خواهانه فراهم کرده است.

خواست حق تعیین سرنوشت و جدایی از ایران از کلیه جهات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی غیر واقع بینانه است و قبل از هر چیز با منافع مردم کرد، آذری، ترکمن و بلوچ ایران نا همخوانی دارد. اگر بفرض محال چنین طرحهایی در ایران اجرا شود با توجه به اقتصاد تک پایه ای ایران و توسعه نیافتگی و عقب ماندگی عمومی کشور هیچ نتیجه ای جز عقب ماندگی و محرومیت بیشتر برای اقوام ساکن ایران نخواهد داشت. دستیابی به سطح یک زندگی و فرهنگ پیشرفته امروزی و گام گذاشتن کشور ما در راه توسعه اقتصادی و صنعتی و عمرانی با جدایی و کشمکش های فرسوده کننده ناشی از آن بشدت سرناسازگاری دارد و عملاً به مانعی در راه تأمین حقوق انسانی و خواستهای عادلانه و دموکراتیک و رفاهی کرد ها، آذری ها، بلوچ ها و ترکمن های ایران مبدل میشود. اینکه نسل های بعدی ما پس از دستیابی به دموکراسی و نظامی عادلانه و غیر متمرکز و پس از طی روند همگرایی کشور های منطقه و از میان رفتن تدریجی مرز ها، روزگاری کرد ها، آذری ها، ترکمن ها و بلوچ های جدا مانده از یکدیگر طی روندی مسالمت آمیز و با رای و اراده واقعی خود تصمیم به جدایی از این یا آن کشور و تشکیل فدراتیو های مستقل خود بگیرند، امری است که هرگونه تصمیم گیری و اقدام به آن مربوط به آیندگان است و هیچ انسان آزاده و نیکخواهی نمیتواند و نباید مانع آن گردد. ولی طرح این آرزو ها و تئوریزه کردن آنها بعنوان واقعیات امروزی، در بهترین حالت یک اراده گرای نافرجام بیش نیست و هیچ کمکی به حل مسائلی که در مقابل ما و نسل کنونی قرار دارد، نخواهد کرد. در حال حاضر مسلم است که مردم بلا کشیده ایران اعم از فارس و کرد و آذری و ترکمن و بلوچ که سالهای سال اسیر هیولای استبداد و سرکوب و انواع محرومیتها و زجر های غیر انسانی بوده اند هرچ و مرج های جدید قومی و ناامنی و خسارات گوناگون ناشی از جدایی خواهی و تجزیه طلبی را به رژیم جمهوری اسلامی ترجیح نخواهند داد. سیاستی که به تحقق خواستها و آرزو های مردم ایران از هر قوم و نژاد و جنس و مذهب بطور جدی و سازنده کمک خواهد کرد همراهی و همزایی ملی و مشترک در راه برقراری دموکراسی و ایجاد یک جمهوری غیر متمرکز است که توزیع واقعی قدرت و کلیه امکانات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و رفاهی کشور را در هر منطقه باتوجه به خصوصیات ویژه آن مهیا سازد. سیاستی که امکان مشارکت و کنترل مردم بر دولت در همه زمینه ها را فراهم سازد و برابر حقوقی و رأی مساوی همه آحاد ملت ایران را صرفنظر از قوم و نژاد و مرام و مسلک و... تضمین کند.

عدم تمرکز و تقسیم قدرت از طریق تشکیل و تحکیم انجمن های ایالتی که نقش پارلمان های منطقه ای را ایفا میکنند هم حقوق انسانی و عادلانه کلیه اقوام ساکن ایران را بطور کامل تأمین میکند و هم تمامیت ارضی و استقلال ایران را از تعرض بیگانگان مصون خواهد داشت.

گرایش افراطی مظلمت طلبانه و تمرکز جویانه

در سمت دیگر برخورد نادرست و ماجرا آفرین به مسائل قومی و ملی در ایران گرایش راست افراطی به چشم میخورد. این گرایش هرگونه تفاوت های قومی، نژادی و فرهنگی و زبان تیره های گوناگون ایرانی را نادیده گرفته و یا کاملاً بی اهمیت می شمردند. در میان آنان کسانی از توسل به زور و اسلحه برای حل مسائل قومی و ملی آشکارا دفاع میکنند. علاوه بر مدافعان ولایت فقیه که اساس و جوهر درک و عمل آنان بر تمرکز قدرت و بی حقوقی کامل «امت مسلمان» استوار است، گرایش های افراطی راست و سلطنت طلب نیز همچون دوران حکومت خاندان پهلوی، ایجاد یک حکومت مقتدر و همه کاره مرکزی و پر عظمت را یگانه راه حل همه مشکلات جامعه ایران می شمردند. مدافعین این گرایش از جمله با استناد به برخی از سوابق تاریخی مدعی هستند که کلیه ساکنین جمهوریهای آسیایی و مسلمان نشین شوروی از تاجیکستان تا آذربایجان و بخشی از پاکستان و افغانستان همگی جزو «ملت ایران» و «ایران زمین» شمرده میشوند. بمعنیه آنان تشکیل یک حکومت نیرومند و بزرگ یگانه راه احیای عظمت ایران است. این گرایش در هفته های اخیر به پهنانه شدت گرفتار گرایش های جد طلبانه برخی از نیرو های سیاسی چپ و افراطی و بمنظور مقابله با آنان فعالانه نظرات خود را از جمله در کیهان لندن منتشر ساخته است. کتانه سلطانی از جمله سلطنت طلبان افراطی است که در شماره ۳۷۰ کیهان لندن تحت مقاله ای با عنوان «غلام یحیی ها و قاضی محمد های نوین به جنبش درآمده اند» نه تنها از سیاست رژیم شاه در سرکوب کرد ها و دیگر اقوام ایرانی دفاع کرده است، بلکه آشکارا از «تسلیم ناپذیری خمینی» در برابر مبارزات حق طلبانه کرد ها ستایش و تمجید کرده است. وی سپس ملیون و مهندس بازرگان را که علیرغم میل و اراده خمینی «کمونیستهای تجزیه طلب را به استانداری کردستان و جاهای دیگر منصوب کرده» به باد انتقاد و ناسزا گرفته و دعوت نمایندگان کرد به مجلس مؤسسان و خبرگان را «پاره پاره شدن ایران» دانسته است. آشکار است که از چنین برخوردی به مسائل ملی و قومی ایران چیزی جز بوی خون و سرکوب به مشام نمیرسد. حیرت آور است که کتانه سلطانی نه تنها از دوران ۵۰ ساله استبداد سلطنتی، بلکه از فروپاشی دیکتاتوری تمرکزگرای همچون شوروی و اروپای شرقی هنوز این درس عبرت را نگرفته است که مسائل قومی و ملی را نه با زور و سرنیزه میتوان حل کرد و نه با «توطئه». نامیدن «نفخه های شوم تجزیه ایران» چنین فرهنگ و نگرشی به مسائل جدی اجتماعی تنها بر تشدید کینه های قومی و انفجار آمیزتر کردن آنان منجر خواهد شد.

سرمقاله نویس دیگر کیهان لندن در همان شماره این تشریح از اینکه حکومت فعلی جمهوری اسلامی توانایی و هشپاری لازم برای «تأثیرگذاری بر سرنوشت سیاسی و فرهنگی جمهوریهای مسلمان نشین شوروی» را ندارد بشدت افسوس خورده و این آرزو را پنهان نکرده است که در صورت وجود یک حکومت مقتدر «ایران چه تأثیرات بزرگی در این جمهوریها و نیز اوضاع قفقاز و ماوراءالنهر میتواند بگذارد». چنین افکاری که دولتهای مقتدر و بزرگ با تقسیم اراضی ملل ضعیف حد و حدود جغرافیای سیاسی کشور ها و مناطق را تعیین کنند، یک پدیده دوران فتوحات استعماری قرن نوزدهمی است که مقاله نویس کیهان لندن پس از یک قرن هنوز در رویای آن افسوس میخورد.

خلاصه سخن

بنا بر نکات فوق هر دو گرایش افراطی جدایی طلبانه و اقتدارگرایانه زمینه ساز و تقویت کننده یکدیگر بوده و در صورت عدم تجدید نظر در باور های خود میتوانند صدمات و آسیبهای بسیار سنگینی برای آینده کشور ما ببار آورند. تمرکز زدایی و جدایی طلبی دو مقوله و مسئله کاملاً مجزا و متفاوت از یکدیگرند. ما در باور خود به اهمیت و واقعیت مسائل قومی و ملی در ایران که به دلیل سیاست های رژیم های گذشته و کنونی حساسیت های زیادی برانگیخته است، هیچ لازم نیست که تمامیت ارضی ایران را نفی کنیم. با هیچگونه تئوری و زمینه سازی نمیتوان «ایجاد جمهوریهای مستقل» را به مردم

بقیه در صفحه ۱۹



شتابی نوچندان بخشید. اما او در مواردی گاه بسیار مهم از همراهی یا سیر پرشتاب حوادث بازماند و مجبور شد در مقابل عمل انجام شده به تصمیم گیری ناست زند. گورباچف تا سه سال پیش به نظام تک حزبی و نقش پیش آهنگ حزب کمونیست باور داشت. او تا کودتای اوت به نقش حزب و امکان بازسازی آن، به امکان نگهداشتن کشور های پالت در میان جماهیر شوروی، به موفقیت اصلاحات اقتصادی گام به گام و... باورداشت و هر بار فقط حوادث او را مجبور کردند ناست از موضع خود بشوید. گورباچف در عمل طی دو سال اخیر در پس حوادث گام بر میداشت و ابتکار عمل را از دست داده بود. اما با همه این اشتباهات و تردید ها، گورباچف همانگونه که میتران و کهل در پی استعفا او گفتند «از بزرگترین چهره های قرن بیستم» است. بدون تردید نسل آینده کشور و مردم اروپای شرقی به عظمت کاری که گورباچف انجام داد بهتر پی خواهند برد.

ایران بیش از دو هزار کیومتر مرز مشترک با کشوری داشت که طی هفت دهه گذشته همواره نقش مهمی در سیاست جهانی و نیز سیاست داخلی کشور ما ایفا کرده بود. ایران زمانی بخاطر این مرز طولانی جزء مناطق «استراتژیک» غرب بشمار میرفت، امروز غرب دیگر از این زاویه به ایران تمینگورد. امروز ایران با همسایه های جدیدی روبروست که دیگر آن تاثیر گذشته را بر سمگیری سیاست های ما ندارد. اما این کشور های نو بنیاد بلحاظ بافت جمعیتی و قومی و ساختار اقتصادی و گذشته تاریخی به کشور های دیگر منطقه و از جمله ایران نزدیک اند و حضور آنها جغرافیای سیاسی منطقه را دگرگون می سازد. در حالیکه برای جهانیان مسئله ناپدید شدن اتحاد شوروی از صحنه سیاسی جهان مطرح میباشد، برای ایران و کشور های منطقه علاوه بر این بعد دیگر این قضیه یعنی ظهور کشور های جدیدی مطرح است که میتواند مسائل جدیدی را با خود به همراه بیاورند. با چنین چشم اندازی است که برای مثال ترکیه قبل از حوادث بسامبر بسرعت استقلال آذربایجان رابرسمیت شناخت سیل دلار های عربستان سعودی به نواحی مسلمان نشین سرازیر شده است و جمهوری اسلامی تا آخرین لحظه حاضر نشد از سیاست استقلال جمهوری ها دفاع کند.

س. نورسته



طرح

زیر زمینی شدن حزب توده ایران

۲- ارکانی اساساً به چه مناسبت باید در جریان امر قرار میگرفت و چرا فخرآرائی باید برای کار خودش بوسیله او از حزب استمراج میکرد؟

۳- ارکانی از کجا اسلحه فروش را میشناخته و چرا باید اسلحه برای فخرآرائی میخورد (انطور که به من گفت) و یا موقع خرید اسلحه همراه او میبود (انطور که در شهادتنامه بالا آمده)؟ و اساساً تعمیرکار اسلحه چطور به آنها طپانچه و گلوله فروخته است؟

۴- با اینکه کیانوری در جریان حادثه بوده و بعد هم نستگیر شد چگونه پلیس در این زمینه مطلقاً پای او را بعیان نکشیده است در حالیکه با این کار آسان تر پای حزب را در مسئله تیراندازی بعیان میکشید. و برخی سوالات دیگر.

اما مطلبی را که من در اینجا میخواهم اضافه کنم و تصور میکنم بی ارتباط به تیراندازی به شاه- که خود مسئله بسیار پیچیده ای باید باشد- نباشد مربوط است به اختفای اختیاری و بعد هم غیرقانونی شدن حزب توده ایران؛ توضیح آنکه حدود یک ماه پیش از تیراندازی به شاه، و شاید کمتر، علی مستوفی، که در آن زمان با امضای «احمد صادق» ترجمه میکرد و قصه مینوشت و پامن هم بسیار نزدیک بود، ورقه کوچکی با یک نوشته ماشین شده به رؤیت من رساند که مضمون آن این بود که از آن ببعبد عبدالله ارکانی و من باید در یک حوزه سه نفره که زیر نظر او و بطور مخفی تشکیل میشود فعالیت کنیم. خواننده باید بیاد داشته باشد که حزب در این زمان قانونی و علنی بود و بسیاری از جلسات عمومی، و حتی بعضی از حوزه های حزبی، در داخل کلوب تشکیل میشد. من در این زمان

دوستان «راه آزادی»، در ارتباط با حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ دانشگاه تهران و تأیید «شهادتی» که در شماره ۱۵ روزنامه چاپ شده اینجانب مدت کوتاهی پس از انقلاب ۲۲ بهمن عبدالله ارکانی را بطور کاملاً تصادفی و برای حدود یک ربع ساعت دیدم و چون تا آن زمان اتهام مشارکت او را در این حادثه باور نداشتم مطلب را با او در میان گذاشتم. او با لبخند گفت اصلاً اسلحه فخرآرائی را من برای او خریدم، و اسم فروشنده را هم که پشت قورخانه دکان تعمیر اسلحه داشت گفت که من یادم رفت. ارکانی توضیح داد که طپانچه در اصل به سرهنگ بقاشی تعلق داشت که در آن موقع در دادرسی ارتش دادیار بود و بعد ها سرلشکر شد، و چون فروشنده طپانچه نستگیر شد مردانگی کرد و حرفی نزد و سرهنگ بقاشی هم پس از چند روز او را آزاد کرد.

ارکانی در مورد آشنائی و رابطه اش با فخرآرائی هم توضیحاتی داد به این ترتیب که پدر فخرآرائی باغبان خانه بزرگی در چهار راه «آب سردار» بوده که به یکی از رجال تعلق داشت و او از بچگی در آنجا با او آشنا شده بود. ارکانی موضوع طرح های فخرآرائی را هم برای ترور شاه در امجدیه و اسفهان و تمام مطالب دیگری را که در ارتباط مستقیم با حادثه در آن شهادتنامه آمده عیناً برای من هم نقل کرد که تکرار آنها موردی ندارد.

متأسفانه در آن برخورد کوتاه با ارکانی ذهن من بشدت مشغول حکایت او شد و از آنجا که دیگر هیچگاه ملاقاتی میان ما ناست نداد نتوانستم برای سزالاتی که در این باره برایم مطرح شد از او جوابی بگیرم. اما این سزالات:

۱- با اینکه فخرآرائی درجا کشته شد نستگاه چگونه رد پای فروشنده طپانچه و ارکانی را در حادثه پیدا کرد و بلافاصله بسراغ آنها رفت؟ و چطور شد که فروشنده طپانچه آزاد شد و هیچگاه هم مورد تعقیب قرار نگرفت.

بقیه در صفحه ۲۸



سخن ماه از: ابوالحسن ساده عواقب روده درازی!

پارسال پیرارسالها یکی دو شماره خدمت پولهیم را دادم نشریه خریدم. خدا بدهد برکت رسیدم و از روی سادگی چند نکته ای عرض چقدر روزنامه و هفته نامه و ماهنامه و کردم. عشق نوشتن داشتم و حواسم به کیلومتر سالنامه و گاهنامه و عشقی نامه به زبان شمار مدادم نبود. مسئول محترم این صفحه فارسی درمی آید و ما خبر نداشتیم. حتماً محترمه با احترام تمام یقه زپرتی ام را گرفت و گفت: آقای محترم خیلی روده درازی می کنی کوتاه تر بنویس!

من ببور هم که هنوز آن چند قطره عرق انقلابی روی پیشانی ام در کوران و بوران حوادث خشک نشده بود جواب دادم: آقای مسئول محترم بو دور که وارا! می خوام بخواه نمی خوام نخواه!

ایشان هم که ذاتاً آدم محترمی است چیزی نگفت و رفت. چند دقیقه بعد برگشت. با محبت و احترام بستنی به شانه ام زد و گفت: قریونتم، بپر برو اون روبروی یک بسته سیگار برگ برام بخر و بیار!

من بی شیله پیله هم کاغذ و مدادم را گذاشتم کنار و رفتم بیرون که برایش سیگار بخرم. درست روی خط وسط خیابان یادم افتاد که طرف اصلاً سیگاری نیست، حالا سیگار برگ می خواهد چکار؟

فوری برگشتم. دیدم در بسته ست. شستم خبردار شد. رویم نشد در بزنم. هرچه باشد ما هم یک چیز هائی سرمان میشود. سرم را انداختم پائین و رفتم.

گفتم حالا چه کنم چه نکنم، دیدم بهترین کار تحقیق و مطالعه ست. بنابراین رفتم و یک جاش بعنوان ظرفشور مشغول کار شدم و

آوردم که خود من همیشه بر ضرورت مفهوم «مسلمان جهانی» تاکید کرده بودم، درست مثل «یهودی جهانی» یعنی فردی که عضو یک مجموعه فرهنگی است، اما خود را از قید آئین مذهبی رها ساخته است. باید اعتراف کنم که امید من به نوسازی و تجدید اندیشه اسلامی یک خیال باطل بود.

مسلمان رشدی «اسلام موجود» با داعیه های قدرت طلبانه آن را با «سوسیالیسم واقعاً موجود» مقایسه کرد: «همانطور که حکومت ترور و خفقان شوروی به آرمانهای سوسیالیست های دمکرات پشت پا زد، اسلام موجود هم ارزش های عدالت خواهانه اسلام را لکه دار کرده است. امروز از اسلام استبدادی سر پر آورده که من حاضر نیستم تسلیم آن شوم.»

مسلمان رشدی در پایان سخنرانی خود گفت: «یکی از مخالفین کتاب من گفته است که در این ماجرا، مسئله آزادی بیان تنها بهانه است. نه آقا، این حرف درست نیست. آزادی بیان همه چیز است. اصل قضیه همین است. آزادی بیان خود زندگی است.»

مسلمان رشدی:

من حرفم را پس نمی گیرم

مسلمان رشدی، نویسنده هندی تبار انگلیسی که سه سال پیش به خاطر نوشتن کتاب «آیه های شیطانی» از جانب آیت الله خمینی محکوم به مرگ شد، در ماه دسامبر در دانشگاه کلمبیای نیویورک در برابر علاقمندان خود ظاهر شد و به حملات دشمنان و مخالفین خود پاسخ گفت.

او ضمن انتقاد به کسانی که با سوءاستفاده از غیبت او، نظریات او را تحریف کرده، درباره او شایعه ساخته و به جای او حرف می زنند، گفت: «این درست مثل این است که مرا کشته باشند، چون مرا از کلام خود محروم می کنند». وی در پاسخ به این شایعه که گویا تسلیم زورگویی مسلمانان افراطی شده اعلام داشت: «من نه حرفم را پس گرفته ام و نه از نوشتن کتابم پشیمان هستم. من تنها گفته ام که اگر در این بین به کسانی توهین شده است، متأسف هستم زیرا چنین قصدی نداشته ام.»

رشدی به قدرتهای غربی که بر سر او دست به سازش و مصالحه زده اند به شدت حمله کرد و گفت: «برای آنها جان گروگانهای اسیر در لبنان یا تاجران انگلیسی زندانی در عراق و ایران از جان من باارزش تر است. آنها تجلی منافع اقتصادی و سیاسی غرب هستند، درحالیکه من تنها یک ماجرای پردرسر بوده ام.» رشدی هشدار داد که غرب آماده می شود تا باخطر روابط تجارتنی، معاملات اسلحه و توازن جدید قوا در خلیج فارس، زندگی او را قربانی کند: «در سال ۱۹۹۰ انگلستان روابط خود با ایران را از سر گرفت. آن زمان مأموران انگلیسی به من اطمینان داده بودند که مقامات ایرانی مخفیانه قول داده اند تا فتوای خمینی را لغو کنند. در عمل اما عکس آن پیش آمد: ایران مبلغ جایزه را دوبرابر کرد، مترجم ایتالیایی مضروب و زخمی شد و مترجم ژاپنی به قتل رسید.»

رشدی اظهار داشت که: «من در اواخر سال ۱۹۹۰ چنان مستاصل و درمانده شده بودم که جداً تصمیم گرفتم غرورم را زیر پا بگذارم و با دولت ایران مصالحه کنم. کسانی که این اقدام مرا مورد انتقاد قرار دادند فراموش می کنند که من برآن بودم تا میان دو بخش ستیزنده جهان، که همانا لونیسم ستیزنده روح من است، آشتی برقرار کنم. به خودم می گفتم: مسلمان، تو باید فریادی چنان بلند سزدهی تا همه مسلمانها متوجه شوند که تو دشمن آنها نیستی، و غربی ها هم اندکی بیشتر به پیچیدگی فرهنگ اسلامی پی ببرند... به خاطر

پا خونتان بردارید.

نتیجه دوم اینکه در تاریخ بسیاری آدمهائی که از هیچ شروع کردند و به همه چیز رسیدند و اما از عجایب روزگار ماست که آدمی بنام گورباچف پیدا شد که از همه چیز شروع کرد و به هیچ چیز رسید.

حتماً اطلاع دارید که از اول سال نو میلادی ایشان بیکار میشوند. شایع شده که شاید به اینجا ها تشریف بیاورند. میخواستم از وی خواهش کنم که نور و بر کیوسک داری و کیابیی و رانندگی تاکسی و خرید و فروش ماشین اوراقی نگیرد که صرف نمیکند. دنبال خاطرات نویسی هم نروند که حوصله خواندنش را نداریم حتی اگر بدون احترام هرگز بنویسد. حوصله هم داشته باشیم مترجم مترجم نداریم. مترجم هم مترجم های قدیم.

و نتیجه سوم اینکه جمله سیاست پدر و مادر ندارد قلم است. به این دلیل که سیاست پدر و مادر ندارد که بتواند بی پدر و مادر بشود. این سیاستمدار ها هستند که پدر و مادر دارند و می توانند بی پدر و مادر بشوند. همین. تا شماره بعدی مخلص سردبیر محترم هم هستیم.

با گامهای گربه در مرغزار شعر فارسی

الف. نجفی

مولانا این داستان را بدین ترتیب روایت کرده است:

بود مردی گلخدا اورا زنی
سخت طنز و پلیدی و رهزنی
بهر مهمان گوشت آورد آن معیل
سوی خانه با دو صد جهد طویل
زن بخوردش با شراب و با کباب
مرد آمد داد دفع نا صواب
مرد گفتش: گوشت کو مهمان رسید
پیش مهمان لوت میباید کشید
گفت زن: کاین گربه خورد آن گوشت را
گوشت خر دیگر اگر باید، هلا
بر کشیدش، بود گربه نیم من
پس بگفتش مرد: کای محتال فن
این اگر گربه است، پس آن گوشت کو؟
ور بود این گوشت، پس آن گربه کو؟!

در کتاب «چهل طوطی» (یا جواهر الاسمار) که سراسر آن داستانهایی غرض آلودی درباره «مکر زنان» است از زن بدکاره ای حکایت می رود که با مرد غریبه ای آمد و شد دارد و در این میان طوطی غمازی هست که پرده از رازشان برمیدارد. از آنجا که در روزگاران قدیم هم «زبان سرخ سوسبز» را بر باد میداده، زن طوطی فضول را می کشد و گناه را به گردن گربه می اندازد. از مطالعه آثار سعدی چنین برمی آید که این شاعر دنیا دیده به گربه جماعت علاقه چندانی نداشته است. برای مثال دربرابر دهها حکایت و مثلی که به سگ اختصاص داده، تنها در مواردی انگشت شمار - آن هم حتماً به اکراه- از گربه یاد کرده است. سعدی بیش از هر چیز از آزمندی و فزون خواهی گربه و به اصطلاح «بی چشم و روشی» او آزرده بوده است. گربه از نظر سعدی حیوان نیرنگ باز و بد نهادهی است که باید اورا «دم حجله» کشت و رویش را کم کرد، زیرا:

گربه باشد به کارزار دلیر
گر نپسند کشیده پنجه شیر
و یالین پیشداوری:

گربه مسکین اگر پر داشتی
تخم گنجشک از جهان برداشتی
سعدی «دیپلماسی تالیراتی» گربه را هم اصلاً نمی پسندد و میگوید:

گربه شیر است در گرفتن موش

لیک موش است در مصاف پلنگ
البته سعدی آدم منصفی است و خواهش های موش گرایانه گربه را- که اقتضای طبیعت اوست- درک میکند. در تنها حکایت زیبایی که درباره گربه سروده مصلحت گربه را در آن میبیند که تنها به شکار موش بپردازد و از زبان او به ما درس قناعت و خویشتن داری میدهد:

یکی گربه در خانه زال بود
که برگشته ایام و بد حال بود
دوان شد به مهمانسرای امیر
غلامان سلطان زندنش به تیر
چکان خونش از استخوان می دوید
همی گفت و از هول جان می دوید:
اگر چستم از دست این تیر زن
من و موش و ویرانه پیر زن

گربه زاهد

عبید زاکانی با منظومه درخشان موش و گربه به سیمای گربه بعدی سیاسی-اجتماعی داد و ترکیب «گربه عاید» را تا یک استعاره نیرومند ادبی بالا برد. گربه عبید یک گربه ماکیاولیست تمام عیار است. از طرفی در تعقیب سیاست خود (شکار موشان) سخت پیگیر و بی باک است و از طرف دیگر در پیشبرد هدف خود از هیچ وسیله ای درنمیگذرد. و طبیعی است که مهمترین حربه سیاست او دستاریز کردن ایمان مذهبی مردم است. حربه ای که هنوز هم در ملک کیان کاربرد دارد، و چه جور هم!

جایگاه جانوران مختلف در ادبیات فارسی از دیدگاههای گوناگون قابل بررسی است. از دیدگاه نقد ادبی میتوان به گونه ای رده بندی ابتدائی درمیان آنها دست زد: برخی از جانوران نظیر رخس، شببیز، سیمرخ و گاو پرمایه به مقامی اسطوره ای دست یافته اند. گروهی دیگر مانند بلبل (شیدائی)، عنقا (پلند پروازی)، پروانه (چانبازی)، سگ (وفاداری)، گرگ (کینه توزی) و بوقلمون (تلون طبیعی) کارکردی استعاری دارند. دسته سوم حیواناتی هستند که خود از ویژگیهای بارز نوعی بی بهره اند و به ضرورت پیام حکایات و امثال یا طبق سلاقی عام، خصایص متفاوت و چه بسا متضادی از خود بروز میدهند. طبیعی است که این گروه از حیوانات از ارزش ادبی پائین تری برخوردارند و لذا کمتر نیز مورد توجه پژوهشگران قرار میگیرند. گربه یکی از حیواناتی است که در مسیر ادبیات ما حضور برجسته ای دارد و با این وجود تقریباً مورد بی اعتنائی کامل قرار گرفته است. هدف این نوشتار مروری شتابان بر بارزترین نمود های گربه در شعر فارسی است، از گذشته های دور تا دوران معاصر. (ه)

امیدواریم که این چند سطر عالمانه ای که ما به ضرب و زور سرقلم رفتیم، بخالت ما را در رشته گربه شناسی ادبی- که تنها از سر بطالت و برای رفع ملالت صورت گرفته- توجیه کند.

گربه بی حیا

گربه در متون قدیمی حیوانی بد ذات و بی آزرتم تصویر شده است. (گمان میرود که ضرب المثل «... حیای گربه کجا رفته» ریشه ای قدیمی داشته باشد.) با این وجود در بعضی از داستانها از حیثیت او دربرابر شرارت آدمیان دفاع شده است. چه بسا افراد بدکار از بد نامی این حیوان سوء استفاده کرده و اورا سپر بلای خود ساخته اند.

درمیان داستانهای ملا نصرالدین نقل شده است که روزی ملا نیم من گوشت به خانه می آورد تا همسرش برای ناهار کباب کند. زن ملا گوشت را میپزد و به تنهایی (یا با معشوقش) نوش جان میکند. هنگامی که ملا بعداً از گوشت سراغ میگیرد، زن میگوید که گوشت را گربه دزدیده و خورده است. ملا با ترازو گربه را وزن میکند و می بیند که بیشتر از نیم من وزن ندارد... الخ



تصویری که عبید از گربه ارائه میدهد نست کمی از میکی ماوس ندارد:

از قضای فلک یکی گربه
بود چون اژدها به کومانا
شکمش طبل و سینه اش چو سپر
شیر دم و پلنگ چنگانا
از غریوش به وقت غریدن
شیر درنده شد هراسانا
چنین گربه ای وقتی به تنگنای «کمبود آذوقه» دچار میشود، ناگهان به یاد «اسلام عزیز» می افتد و نجات موشان را شعار خود می سازد:



دست و رو را بشست و مسح کشید
ورد میخواند همچو ملانا
بارالها که توبه کردم من
ندرم موش را به دنداننا
بهر این خون ناحق ای خلاق
من تصدق دهم تو من ناننا
آنقدر لایه کرد و زاری کرد
تا به حدی که گشت گریانا
موشکی بود در پس منبر
زود برد این خبر به موشانا
مژدگانی که گربه تائب شد
زاهد و عابد و مسلمانا...
معلوم است که گربه پس از فریب موشان توبه خود را می شکند و آنها را به خاک و خون میکشد. لحن حماسی عبید در توصیف صحنه های رزمی جنگ موش و گربه از طنز درخشانی برخوردار است:

لشکر موشها ز راه کویر
لشکر گربه از کهستانا
در بیابان فارس هر دو سپاه
رزم دادند چون دلیرانا
جنگ مغلوبه شد در آن وادی
هر طرف رستمانه چنگانا
آنقدر موش و گربه کشته شدند
که نیاید حساب آسانا...

مضمون اصلی منظومه عبید که بنمایه آن بهره برداری از مذهب برای کسب قدرت است، مسلماً از حوادث واقعی روزگار او، درگیریهای پایان ناپذیر و کشمکشهای خونین حکام و اتابکان فارس سرچشمه گرفته است. مثلاً نمیتوان این منظومه را خواند و به امیر مبارزالدین حاکم جلا و جنایتکار آل مظفر که «ولی فقیه» زمان خود بود نیندیشید. این ستمگر چکیده زهد فروشی و ریا کاری بود و در غزلهای حافظ به کنایه «محتسب» نام گرفته است.

اصطلاح «گربه عابد» یا «گربه زاهد» بعنوان نمونه مجسم سالوس و ریاکاری مذهبی را حافظ در بیت مشهوری چنین آورده است:
ای کیک خوشخرام، کجا می روی بایست!
غره مشو که گربه عابد نماز کرد

در تاریخ ادبیات آمده است که حافظ (که حدوداً همزمان با عبید میزیست) در این بیت به عالم و زاهد معروف دوران خود عبید فقیه کرماتی نظر داشته است. او «فقیه عالیقدر» این عصر بود و مریدان بیشمار داشت که شاه شجاع هم از شمار آنان بود. گفته اند که او گربه ای را چنان آموخته بود که هنگام نماز سر به مهر می گذاشت، ابلهانی نظیر شاه شجاع هم این را حمل بر کرامات او میکردند. البته برخی از پژوهشگران این روایت را نادرست شمرده اند.

ایرج میرزا هم زهد گربه سان ملایان را به سبک خود با بیانی ساده و شیرین افشا کرده است:

به زهد گربه شبیه است زهد حضرت شیخ
نه، بلکه گربه تشبیه به آن جناب کند
اگر ز آب کمی بست گربه تر گردد
بسی تکاند و در خشکیش شتاب کند
کسی که غافل از این جنس بود پندارد
که آب پنجه هر گربه را عذاب کند

ولی چو چشم حریصش فتد به ماهی حوض
ز سینه تا دم خود را درون آب کند!

دشمنی با موش

در پاره آموزش گربه یا عبارت دقیق تر «تربیت ناپذیری» او داستان دیگری نقل شده است که ادیب الممالک فواهانی- سخنور چیره دست عصر بیداری- آنرا به شعر برگردانده است:

گویند که پادشاه ابلهی (برای کم کردن روی وزیر خردمندش!) گربه لندهوری را چنان تربیت کرده بود که از بام تا شام شمع بدست در پیش تخت او می ایستاد. اما از بد حادثه:

در این میانه ز سوراخ خانه موشی جست
که گربه موش چو بیند ز هوش بی خبر است
فکند گربه ز کف شمع را و در پی موش
دوید هرسو چونانکه خوی جانور است
فتاد شعله آتش زشمع در ایوان
چنانکه گفتی ایوان تنور پر شرر است
برهنه پای شد اندر گریز و خاصانش
یکی فتاده ز ایوان یکی دوان ز در است
وزیر دامنش اندر گرفت و گفت: شما
بین که تربیت بد سرشت بی اثر است...

در این داستان سرشت موش گریانه گربه، تربیت او را بیاد میدهد. تضاد موش و گربه که تضادی رادیکال و آنتاگونیستی (آشتی ناپذیر) است تا دوران اخیر دستمایه بسیاری از اشعار بوده است.

ایرج میرزا در قطعه «داستان نو موش» دعوی موش و گربه را نزاعی ابدی و مسلم ارزیابی میکند که رابطه ای جز غالب و مغلوب نمیتوانند داشت:

ای پسر لحظه ای تو گوش بده
گوش بر قصه دو موش بده
هر دو در کنج سقف یک خانه

داشتند از برای خود لانه

گربه ای هم در آن حوالی بود
کز دغل پر، ز صدق خالی بود
چشم گربه چون به موش افتاد
به فریبش زبان چرب گشاد

این مضمون در قطعه «فریب آشتی» پروین اعتصامی با اندیشه زاهد مآبی گربه همراه شده است:

ز حيله بر در موش نشست گربه و گفت:
که چند دشمنی از بهر حرص و آز کنیم؟
بسی به خانه نشستیم و دامن آلودیم
بیا رویم سوی مسجد نماز کنیم
بگفت: کارشناسان به ما بسی خندند
اگر که گوش به پند تو حيله ساز کنم
تا پیام قطعه از زبان موش:

حدیث روشن ظلم شما و ذلت ما
حقیقت است چرا صحبت از مجاز کنیم

اما با اینکه پروین در این شعر طرف موش را گرفته اما بطور کلی او هوادار سرسخت گربه است.

در قطعه کار آگاه با مطلع:

گربه پیری ز شکار اوفتاد

زار بنالید و نزار اوفتاد...

رسماً گربه بیمار را تحریک و تشویق به گرفتن موش میکند.

شعر «ای گربه» او اقدامی سنت شکنانه و بدیع در سیر و سلوک ادبی گربه بشمار میروند. سیمای گربه برای اولین بار با نگرشی مدرن و متعذرنانه ترسیم شده است. آن گربه وحشی و متجاوز ادبیات کهن در اینجا رام و شهرنشین و خانه پرور شده و مهربانی آدمیان را به خود جلب می کند.

ای گربه ترا چه شد که ناگاه
رفتی و نیامدی دگر بار
پس روز گذشت و هفته و ماه
معلوم نشد که چون شد این کار
جای تو شبانگه و سحرگاه

در دامن من تویی است بسیار
 در راه تو کند آسمان چاه
 کار تو زمانه کرد بشوار
 پیدا نه به خانه ای نه بر بام...

این گربه بقدری لوس و نازپرورده است که اگر در همان روزگار شاعره فقید کم و گور نشده بود قطعاً میتوانست در فیلم «گربه های اشرافی» نقش شایسته ای ایفا کند و مایه افتخار میهن ما شود!

ضمناً یک ماده گربه متمدن دیگر هم در داستان «سه قطره خون» صادق هدایت جولان می دهد که حتی اسم دارد: نازی؛ و آنقدر خل بازی درمی آورد که سرانجام سر خود را بپا میدهد.

باوجود اینکه گربه به پیویزی و چاپلوسی و سالوسی متهم است اما از بهدگاه شرع بر سگ - که نجس بشمار میرود- برتری دارد. ضرب المثل معروف «انشاءاله گربه است» دال بر همین معنی است و ریشه آن را هلامه دهخدا در قصیده استادانه ای بیان نموده است: با این مقدمه: «دیربامی امام ده به مسجد میرفت جامه اش به سگی باران دیده بسانید، امام چشم برهم نهاد و گفت: انشاءاله گربه است». باید بخاطر داشت که دهخدا در همان سالها از جانب ملایان مورد تکفیر قرار گرفته بود و از آنها دل پروردی داشت. بی جهت نیست که در این شعر جانب بیطرفی را رها کرده و بجای توصیف شکل و شمایل گربه مربوطه (که البته وجود خارجی نداشته است) یکسره به ترسیم هیكل منحوس ملای ماجرا پرداخته است، و با چه مهارتی هم:

گردن و سینه در شکم مدغم
 پای تا سرچو خم تمام شکم
 هیچ نه جز عمامه و شکمی
 کلمی خضم بر فراز خمی
 بر زبان ذکر و خاتمش به پمین
 سبچه بر دست و پینه نقش
 ریش انبوه پر ز اشپش و کک
 زیر او او فتاده تحت حنک
 ز آستین گشاد و پاچه باز
 بغل و کش عیان چو چرم گراز...
 شیخی اینسان که ذکر خیرش رفت
 بود وقتی امام مسجد شفت...
 تفصیل ماجرا را باید در دیوان دهخدا خواند.



سیاستمداران گربه سان

در دوران طولانی میان انحطاط پایانی سبک عراقی (قرن دهم) تا عصر بازگشت ادبی، شور و جوشش زندگی اجتماعی از شعر دور شد و لاجرم عرصه تاخت و تاز نیز بر گربه تنگ آمد. تنها نشان برجسته ای که ما در این سالهای دراز سترونی از گربه یافتیم، نه شعر، بلکه شاعری است به نام **گربه شوشتوی**. او عمرش را در راه بذله گوئی برای حکام و خوانین گذراند وقتی خود را برای خوشامد آنها گربه نامید. مسلماً هیچ گربه ای در فرومایگی و چاپلوسی به گرد او نمیرسیده است. در «تذکره نصر آبادی» اشعاری هم به او نسبت داده شده است.

در خلال نوران بیداری و عصر مشروطیت گربه دوباره به میدان ادب برگشت، و اینبار با رنگ تند سیاسی. در دوره ای که رجال سیاسی از فرط بی لیاقتی مدام در حال «گربه رقصانی» هستند، یا عین «گربه مرتضی علی» نان را به نوخ روز میخورند، یا چنان یکدنده و مستبدند که **نسیم شمال** رابه وحشت می اندازند: زلزله ها فکنده ای به کوه و پشت و دامنه

آهسته بیا، آهسته برو، که گربه ساخت زننه!

این که چنین گربه های عجیب و غریبی از کی و کجا به ادبیات نفوذ کرده اند، از حوصله و گنجایش این نوشته بیرون است! البته ما از یک گربه شاخدار عظیم الشان هم خبر داریم که هرچند ربط مستقیمی به تحقیق ادبی ما ندارد، اما ذکر آن بی فایده نیست.

گویند که یکبار روابط ایران و فرانسه بخاطر بزرگترین گربه ایرانی شدت تیره شد. تفصیل ماجرا از این قرار است که یکی از روزنامه های فرانسوی کاریکاتوری از یک گربه قلدز بچاپ رسانده بود که شباهت عجیبی به رضا شاه داشت، و زیر آن هم نوشته بود: شا دو پرس. (chat به زبان فرانسه یعنی گربه) و معلوم بود که روزنامه



شاه گربه ایرانی

فرانسوی ریگی به کفش دارد. شاهنشاه قدر قدرت ایران بمحض اطلاع از طرح «توهین آمیز» مزبور، روابط سیاسی با فرانسه را بحال تعطیل درآورد. (گویا در آن روزگار هنوز اعزام تروریستهای حزب الهی مد نشده بود) ظاهراً از جانب گربه های ایرانی مقیم فرانسه هم یاد داشت اعتراضی در این زمینه به نخست وزیر وقت فرانسه تسلیم شده بود. ته و توی این ماجرا را هم پژوهشگران روابط بین المللی باید دربیابند.

گربه در شعر معاصر

گربه در شعر نوین فارسی اثر برجسته ای بجا نگذاشته است. نیمای پوشیچ باوجود علاقه وافرش به انواع جانوران حقیقی و اساطیری، کمترین توجهی به گربه نشان نداده است. (گویا اهالی پوش و حوالی آن از شر گربه راحت هستند!) اما در شعر یکی از پیروان برجسته او- اسماعیل شاهرودی- گربه حضور مرموزی دارد و فضای شعر را از اضطراب سنگینی می انبارد:

پرده بالا میرود:

شحنه ای در خواب میبیند که میتابد سبیل خود به دست خود
 (صحنه تاریک است)
 گربه ای آرام می لیسد سبیل شحنه را.
 هر تماشاجی که دست چپ نشسته
 می نهد در جیب دست راستی
 کاغذی تا خورده را
 (صحنه تاریک است و خوابیده است شحنه)
 گربه در کار است و می لیسد،
 به ناگه
 پرده می افتد.
 (قطعه «خواب»)

تشبیه رجال سیاسی به گربه نه تازگی دارد و نه مختص ادبیات ایران است. **گوتته** (که البته شیفته شعر فارسی بود) در مواردی سیاستمداران زمان خود را به گربه تشبیه کرده است. در دوران اخیر از شاعره رومانیایی **آنا پلا ندینا** شعری انتشار یافته که بکمک گربه تصویر هجو آمیزی از چاووشسکو ارائه داده است:

وقتی مشهورترین گربه شهر ما به خیابان می آید،
 همه مردم به تماشای او میشتابند...

به ماشین ها دستور داده میشود
 که یواش حرکت کنند

و مردم پاتمسین برانداز میکنند
 حضرت گربه را.

(راه اراتنی، شماره ۱۹)

در سالهای اخیر بار دیگر گربه- بویژه جنس مذکر آن- در ادبیات طنز آمیز کاربرد وسیعی پیدا کرده است. شهرت این استعاره تا حد زیادی مدیون نوشته های طنز نگار نامی **هایی خوسندی** است.

همچنین تشبیه شکل نقشه ایران به گربه نیز به احتمال قوی از طبع سرشار همین نویسنده سرچشمه گرفته است. (برای آگاهی از تفصیل ماجرا باید به دوره های نشریات **آهنگر** و **امسفر آقا** مراجعه کرد که ما به آنها دسترسی نداشتیم!)

بقیه در صفحه ۱۹



تحولات نیروها و روشنفکران اسلامی

و

مسئولیت اپوزیسیون آزادیخواه

همچون محسن مخملباف که از پیروند های پیشین با «خط امام» و حزب الله رها گردیده، تا کسانی که همچون نویسندگان سلام از حکومت و اسلام بینشی جز ولایت فقیه دارند و یا کسانی که همچون دکتر سروش راه و روش دکتر شریعتی در وارد کردن عناصری از تجدید در ارزشها و روابط دینی و همزیستی مذهب با زندگی عرفی در چهارچوب جدا کردن دین از حکومت را دنبال میکنند و یا کسانی که برای حفظ ادامه حیات جناحی و صرفاً مخالفت با اقدامات دولت رفسنجانی به تکاپو افتاده اند،

وجود دارند. ولی مسلم آن است که خلاصه کردن این تحولات در چهارچوب کشمکش های جناحی تنها یک شعار گوشتی و رجزخوانی بی حاصل است. در هر صورت برای ما که به اندیشه همزیستی ملی و تحولات تدریجی و مسالمت آمیز سیاسی در جامعه اعتقاد داریم، تلاش برای گفت و شنود سیاسی و اجتماعی و فرهنگی با این نیروها از اهمیت بزرگی برخوردار است. نباید فراموش کرد که تفکر اسلامی در کشور ما دارای زمینه واقعی و جدی است. اندیشه ها و اعتقادات اسلامی قبل از برقراری ج.ا. در کشور ما وجود داشته و در میان بخش بزرگی از مردم، نویسندگان و روشنفکران تا سالهای سال تداوم خواهد یافت. با فروپاشی و ناکامی کشورها و جنبش های کمونیستی احتمال اینکه بسیاری از جنبش های آتی در ایران و منطقه ما رنگ اسلامی بخود بگیرد حتی بیش از گذشته است. در این میان اپوزیسیون آزادیخواه و روشنفکران لائیک با تلاشی که در راه همزیستی مذهب با زندگی عرفی، هم اکنون در کشور ما جاری است، از مهم ترین الزامات دستیابی به جامعه ای است که در آن دین از حکومت جدا گردد و یک فضای سالم و تفاهم آمیز برای تقابل برنامه ها و سیاستهای اجتماعی متفاوت برقرار شود. بنظرم اهمیت تجدید نظر در اندیشه های دین سالارانه و بنیادگرایی مذهبی بحدی است که میتوان آنرا یک رنسانس اسلامی نامید. این رنسانس هرچند با محدودتهای تاریخی درجهت ایجاد رفرم در اسلام روبروست، ولی عقلانی کردن تفکر اسلامی در این راستا که آزادیهای سیاسی و اجتماعی را بپذیرد و در مقابل رای و اراده ملت گردن نهد، اهمیت بزرگی برای برقراری دموکراسی و حکومت قانون در کشور ما دارد. نیرو های اسلامی دگراندیش با هر نوع برداشت از متون و احادیث اسلامی، بایستی اینرا بپذیرند که نه فقط در حکومت ولایت فقیه، بلکه هر نوع حکومتی با هر نام و نشانی که قدرت را در انحصار عده ای خاص قرار دهد، نمیتوان «دیوار استبداد» و «بند های اختناق و خرافات» را شکست. به عبارت دیگر با یک نظام خودکامه نمیتوان به «پویایی اندیشه» «تنوع افکار» و حتی «نجات اسلام تحقیقی از چنگال فقه سنتی» دست یافت. بنابراین نتیجه واقعی بازنگری نیرو های اسلامی دگراندیش باید این باشد که در راه آزادی همه گرایشهای سیاسی تلاش کنند و بنویه خود این امکان را فراهم آورند که همه مردم بتوانند آزادانه مخالفت و موافقت خود نه تنها با ولایت فقیه، بلکه در مورد هر مسئله سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بقیه در صفحه ۲۱

مذهبی از سوی دیگر در جریان است. در سمت اصلاح طلبان اسلامی که عمدتاً دارای گذشته «خط امامی» بوده اند علاوه بر دکتر سروش به کسانی همچون مجتهد شبستری، حجتی کرمانی، محسن مخملباف، خاتمی وزیر فرهنگ و ارشاد، بخش بزرگی از نویسندگان نشریه سلام، برخی از انجمنهای اسلامی دانشجویی و غیره پرمیخوریم که به درجات گوناگون به تجدید نظر در «اسلام راستین خمینی» روی آورده اند. بعنوان نمونه نویسندگان نشریه سلام ضمن انتشار بسیاری از اخبار محرمانه و مطالب انتقادی، درج اعلامیه های نهضت آزادی و نظرات رادیو های فارسی زبان خارجی درباره ایران، از ضرورت دموکراسی و مراجعه به آراء مردم سخن میگویند و هرگونه خودکامگی را مورد انتقاد قرار میدهند. در جریان حمله به نشریه گردون این روزنامه و نیز روزنامه ابرار به دفاع از آزادی اندیشه برخاستند. خاتمی وزیر فرهنگ و ارشاد که اخیراً واحد میزبانی و سانسور کتاب این وزارتخانه را برچید کسانی را که با دید امنیتی به مساله آزادی مشروع در جامعه مینگردند مورد انتقاد قرار میدهد و یا در برخی از انجمنهای اسلامی از ضرورت «تنوع اندیشه» دفاع میشود. واقعیت آن است که تجارب ۱۳ سال پس از انقلاب اسلامی و بن بست و شکست همه جانبه خط امام و نیز تحولات بزرگ بین المللی و بویژه فروپاشی نظام های توتالیتریست اروپای شرقی، نه تنها در نیرو های سنتی اپوزیسیون، بلکه بخش مهمی از عناصر سیاسی و متفکران و روشنفکران اسلامی در حکومت و خارج از آنرا تحت تاثیر قرار داده و به تجدید نظر در یاور ها و ارزشهای ارتدوکس اسلامی واداشته است. روند تقدس زدایی در حوزه های سیاسی و اجتماعی در میان نیرو های اسلامی برای ما که از درون یک حصار ایدئولوژیک توتالیتریستی کمونیستی بتدریج تحول یافتیم بسیار آشناست و حتی شباهتها و همخوانیهای بسیار دارد. اینکه اصلاح گرایان اسلامی شروع به طرح مباحث جدی از قبیل رابطه دین و حکومت، تقدس زدایی، پویایی اندیشه های اسلامی، تناقضات حکومت ولایت فقیه و فقه سنتی در فکر و عمل، منشاء مشروعیت نظام، خرافه ستیزی، مساله آزادی بیان و مطبوعات و تنوع اندیشه و عدم انحصار تفسیر و قرائت سنتی از متون اسلامی را پیش کشیده اند، بهیچوجه تصادفی نیست. بدیهی است این نیرو ها مجموعه یکدستی را تشکیل نمیدهند و اندیشه ها و انگیزه های هر یک از آنان در برخورد به مسایل فوق الذکر با دیگری یکی نیست. در طیف این نیرو ها مثلاً فیلمسازی

مراسم امسال روز ۲۷ آذر یعنی روز روحانی و دانشجو میل به کارزار فکری و سیاسی حاد و حساسی گردید که از مدتها پیش میان گرایشهای گوناگون اسلامی در حکومت و خارج از آن درگرفته است. موضع گیریهای گوناگون و گسترده نهاد های دانشجویی، حوزه های علمیه و مقامات حکومتی تا شخص ولی فقیه درباره اندیشه های تجدید نظر طلبانه ای که توسط دکتر عبدالکریم سروش یکی از نظریه پردازان اصلی جمهوری اسلامی بمیان کشیده شده، مهمترین موضوع روز روحانی و دانشجویی امسال بود. مضمون و دامنه این مباحث بگونه ایست که نمیتوان آنها را در چهار چوب کشمکش های جناحی در حکومت ج.ا. ارزیابی کرد و از عمق و اهمیت سیاسی و فرهنگی آنها برای آینده کشور و لزوم برخورد مسئولانه اپوزیسیون آزادیخواه به آن غافل ماند. عبدالکریم سروش یکی از متفکرین صاحب نام ج.ا. در اولین شماره مجله کیهان که در آذر ماه امسال انتشار یافته است با قاطعیت مجاز بودن تجدید نظر در فقه سنتی و بطور کلی ایدئولوژی اسلامی را مطرح کرده است. وی از جمله تاکید کرده است که: «نهضتها مانند نهضت اسلامی زمانی که به قدرت میرسند از حرکت پویایی دور شده و به سکون میرسند. اکنون تنها جنبه فقهی اسلام برجسته شده است. در حالیکه قبل از انقلاب جنبه های عقیدتی و انسان شناسانه که با اندیشه های علمی و عرفانی آمیخته بود مطرح می شد. اینها جنبه های چون و چرا بردار اسلام است. در حالیکه اسلام فقهاتی بر مبنای تقلید استوار است.» به گفته سروش ریشه این امر در آموزش حوزه است که در آن معلومات به فقه خلاصه میشود. به گفته وی روی اسلام تقلیدی با عامیان است و روی اسلام تحقیقی با جستجوگران که گاه ینام اسلام روشنفکرانه طرد میشوند. سروش که این سخنان را خطاب به دانشجویان دانشگاه گیلان ایراد میکرد گفت: «دانشجویان در اغلب مسایل اسلامی نباید مقلد باشند» وی دانشجویان را به پرسش، نیش و نق زدن تشویق کرد تا روند کنونی تغییر کند زیرا مطابق با قانون عرضه و تقاضا با تقلید محض هیچوقت عالمان دین بر نخواهند انگيخت. اینکه خامنه ای در روز روحانی و دانشجو مباحث سروش را «فساد آور» خواند و دفتر مرکزی نمایندگان رهبری در دانشگاه ها با اشاره به سخنان سروش نسبت به «بزرگ کردن نقاط ضعف حوزه و فقه» پشدد هشدار داد، بیش از هر چیز نشانگر پیکارحادی است که میان مدافعان ایجاد رفرم در مذهب اسلام و دگراندیشان اسلامی از یکسو و بنیادگرایان



ملاحظاتى در باره شكست سوسيال دمكراسى سوئد (بخش اول)

زمينه ها و پيامدها

ناپودى مدل سوئد در يرد کوتاه آن (دوره انتخاباتى ۹۴-۹۹) در همين اختلافات است. شايد بتوان حاصل و يا به ازاء پارلمانى تغييرات گرايشات مردم سوئد را با شاخص عددى رشد ۳۰ در صدى كرسى هاى پارلمانى بسود راست نشان داد. اما نشان دادن ما به ازاء اجتماعى آن كه به مراتب عميق تر ميباشد، نيازمند بررسى مشروح ترى است.

در سوئد همواره رسم پراين است كه از ميان مسائل مهم انتخاباتى يك يا دو موضوع بعنوان «موضوع انتخابات» مطرح مى شود. اگر در انتخابات ۱۹۸۸ سوئد محيط زيست مركزى ترين «موضوع انتخابات» بود، و در انتخابات سالهاى قبل موضوعاتى نظير مسئله نيروگاههاى هسته اى، يا بيكارى و امثال آنها موضوع انتخابات محسوب مى شد، در انتخابات اخير هيچ موضوع اصلى انتخاباتى مطرح نشد. در سرتاسر مبارزات انتخاباتى، از ميتينگ هاى خيابانى گرفته تا دوئل هاى تلويزيونى همه موضوعات تحت الشعاع موضوع «تغيير سيستم» قرار گرفته بود. سوسيال دمكراتها شعار مبارزاتى خود را «حفظ بسى همثانى سوئد و مدل سوئد» قرار دادند، و جناح راست هم با شعار هاى نظير «سوئد را آزاد كنيد» يا «آغازى نو براى سوئد» وارد كارزار شد. سوسيال دمكراتها از مدتى پش با چرخش سياسى جدى به سود عضويت سوئد در بازار مشترك، و با اصلاحات مالياتى جدى، تلاش كردند بخشى از شعار هاى انتخاباتى راست را خنثى كنند و در حل مسائل اقتصادى نيز بهر حال بسود موج بورژوايى برخاسته در سراسر جهان عقب نشينى هاى کرده و طرحهاى را در حال اجرا داشتند. با اين ترتيب مسائل روز از دستور انتخابات عملاً خارج شده و در واقع مسئله «تغيير سيستم» به «موضوع انتخاباتى» اعلام نشده بدل گشت. و نتايج انتخابات قبل از هرچيز بيانگر مهمترين حقيقت ميباشد و آن اينكه مردم سوئد از «وضع موجود» خسته اند و در عين حال بيانگر اين نيز هست كه تركيب «مردم سوئد» چه از نظر طبقاتى و چه از نظر مشرب سياسى و اخلاقيات حاكم بر جامعه به موازات اين خستگى، دستخوش تغييرات جدى شده است.

تحقيقات و آمارگيريهائى تلويزيون سوئد در مثلاً رأى گيرى نشان ميدهد كه ۳/۴ در صد جوانانى كه براى نخستين بار حائز شرايط انتخاب كردن شده اند، به احزاب راست و افراطى و نژادپرست رأى داده اند.

از اين قشر تنها ۳۰ در صد به سوسيال دمكراتها رأى داده اند (دربرابر ۴۴ در صد دوره قبل). از ميان كارگران، ۴۰٪ بسود احزاب راست و راست افراطى رأى داده اند، و اين درجائى است كه سوسيال دمكراتها مستقيم از درون جنبش كارگرى رونيده اند و با آن همواره پيوند ارگانيك تاريخى داشته اند. جنبه هاى ديگر تازه در اين انتخابات اينست كه رأى دهنده محتاط و دوراندیش سوئدى همواره و در همه دوران معاصر تاريخ سوئد (به جز انتخابات سالهاى ۷۶ و ۷۹) در آخرين لحظه در برابر احساس «تغيير سيستم» دچار تزلزل شده و رأى به «وضع موجود»، يعنى سيستم اجتماعى سوسيال دمكراتيك داده بود. ولى در اين انتخابات اين تزلزل شايد بدليل موج هاى

شكست قابل پيشبيني حزب سوسيال دمكراسى نو و بهم خوردن تمام عيار تعادل دمكرات كارگرى سوئد در انتخابات عمومى اين سنتى چندين دهه اى در پارلمان سوئد است. كشور در ۱۵ سپتامبر ۹۰ بيش از پيش مورد حزب دمكرات مسيحي با اميد هاى حمايت از توجه معافل سياسى جهان قرار گرفت و اين خانواده و مطرح كردن موازين اخلاقى و در امر با توجه به شكست سيستم هاى حكومتى در ضمن تعهد به اجرائى يك سياست «ضد اروپاى شرقى و متمايل شدن بسيارى از سوسياليستى» بسود بلوك سنتى بورژوايى، كمونيست هاى سابق به مدل هاى بعد از چندين دوره مبارزات ناكام انتخاباتى وارد پارلمان شد. حزب دمكراسى نو كه بوضوح داراى گرايشات نژاد پرستانه و راست افراطى است، تنها چند ماه پس از تاسيس وارد پارلمان شد و اكتون بدون شركت در حكومت ائتلافى در واقع حكم وزنه تعادلى را دارو بسود حكومت ائتلافى راست ولى بعنوان عامل فشار فوق راست بران وارد معركه سياست سوئد شده است. به اين ترتيب موج سنگين و نيرومند راست در جامعه سوئد، عليرغم ناكامى احزاب راست سنتى موجب تغييرحكومت و بهم خوردن كامل تعادل درون پارلمان اين كشور شده است. اين موج البته باسقوط حزب محيط زيست كه بهر حال حامل گرايشات حداقل «غير راست» محسوب مى شد و غيبت آن از پارلمان تقويت شده است. حكومت ائتلافى راست به نخست وزيرى كارل بيلد Carl Bildt رهبر حزب ميانه رو، با شركت ۳ حزب بورژوايى ديگر يعنى حزب مردم (ليبرال)، حزب سانترو، و حزب دمكرات مسيحي، بدون شركت حزب فوق راست دمكراسى نو، يك حكومت اقليت (با ۱۷۱ كرسى در برابر حداقل ۱۷۵ كرسى لازم براى كسب حداكثر آراء پارلمان) محسوب مى شود و اين ۲۵ كرسى حزب دمكراسى نو است كه تعيين كننده ميباشد و حكومت مزبور را كه باندازه كافى راست ميباشد، بيشتر به راست ميكشاند.

بطور خلاصه تعادل پارلمان با يك نسبت ۱۹۶ به ۱۵۲ بسود مجموعه گرايش راست در برابر چپ بهم خورده (اين نسبت به انتخابات قبل با احتساب حزب محيط زيست بعنوان يك حزب نيمه چپ ۱۸۹ به ۱۵۲ بود). حكومت چهار حزبى مؤتلف با حمايت نوافكتو و مشروط حزب دمكراسى نو از هم اكتون خود را براى به هم ريختن كامل مدل سوئد آماده مى كند. کاهش چشمگير ماليات سوداگران و صنعتگران، محدوديت بيمه بيمارى حقوق بگيران، فروش مؤسسات دولتى سود ده به بخش خصوصى، محدود كردن كمك هاى خارجى سوئد به كشور هاى جهان سوم و اعمال محدوديت شديد در امر پذيرش مهاجران، در واقع جزء اولين اقدامات و عاجل ترين آنها ميباشند. در داخل حكومت ميان تمايل راست و خشن حزب ميانه رو و گرايشات ليبرال-چپ حزب مردم (ليبرال) و حزب سانترو نوعى تعادل اعلام نشده بسود گرايش راست (تحت فشار حزب دمكراسى نو) بوجود آمده و تنها اميد سوسيال دمكراتها به ناكام ماندن تلاش تاريخى حزب راست براى

شكست قابل پيشبيني حزب سوسيال دمكراسى نو و بهم خوردن تمام عيار تعادل دمكرات كارگرى سوئد در انتخابات عمومى اين سنتى چندين دهه اى در پارلمان سوئد است. كشور در ۱۵ سپتامبر ۹۰ بيش از پيش مورد حزب دمكرات مسيحي با اميد هاى حمايت از توجه معافل سياسى جهان قرار گرفت و اين خانواده و مطرح كردن موازين اخلاقى و در امر با توجه به شكست سيستم هاى حكومتى در ضمن تعهد به اجرائى يك سياست «ضد اروپاى شرقى و متمايل شدن بسيارى از سوسياليستى» بسود بلوك سنتى بورژوايى، كمونيست هاى سابق به مدل هاى بعد از چندين دوره مبارزات ناكام انتخاباتى وارد پارلمان شد. حزب دمكراسى نو كه بوضوح داراى گرايشات نژاد پرستانه و راست افراطى است، تنها چند ماه پس از تاسيس وارد پارلمان شد و اكتون بدون شركت در حكومت ائتلافى در واقع حكم وزنه تعادلى را دارو بسود حكومت ائتلافى راست ولى بعنوان عامل فشار فوق راست بران وارد معركه سياست سوئد شده است. به اين ترتيب موج سنگين و نيرومند راست در جامعه سوئد، عليرغم ناكامى احزاب راست سنتى موجب تغييرحكومت و بهم خوردن كامل تعادل درون پارلمان اين كشور شده است. اين موج البته باسقوط حزب محيط زيست كه بهر حال حامل گرايشات حداقل «غير راست» محسوب مى شد و غيبت آن از پارلمان تقويت شده است. حكومت ائتلافى راست به نخست وزيرى كارل بيلد Carl Bildt رهبر حزب ميانه رو، با شركت ۳ حزب بورژوايى ديگر يعنى حزب مردم (ليبرال)، حزب سانترو، و حزب دمكرات مسيحي، بدون شركت حزب فوق راست دمكراسى نو، يك حكومت اقليت (با ۱۷۱ كرسى در برابر حداقل ۱۷۵ كرسى لازم براى كسب حداكثر آراء پارلمان) محسوب مى شود و اين ۲۵ كرسى حزب دمكراسى نو است كه تعيين كننده ميباشد و حكومت مزبور را كه باندازه كافى راست ميباشد، بيشتر به راست ميكشاند.

بطور خلاصه تعادل پارلمان با يك نسبت ۱۹۶ به ۱۵۲ بسود مجموعه گرايش راست در برابر چپ بهم خورده (اين نسبت به انتخابات قبل با احتساب حزب محيط زيست بعنوان يك حزب نيمه چپ ۱۸۹ به ۱۵۲ بود). حكومت چهار حزبى مؤتلف با حمايت نوافكتو و مشروط حزب دمكراسى نو از هم اكتون خود را براى به هم ريختن كامل مدل سوئد آماده مى كند. کاهش چشمگير ماليات سوداگران و صنعتگران، محدوديت بيمه بيمارى حقوق بگيران، فروش مؤسسات دولتى سود ده به بخش خصوصى، محدود كردن كمك هاى خارجى سوئد به كشور هاى جهان سوم و اعمال محدوديت شديد در امر پذيرش مهاجران، در واقع جزء اولين اقدامات و عاجل ترين آنها ميباشند. در داخل حكومت ميان تمايل راست و خشن حزب ميانه رو و گرايشات ليبرال-چپ حزب مردم (ليبرال) و حزب سانترو نوعى تعادل اعلام نشده بسود گرايش راست (تحت فشار حزب دمكراسى نو) بوجود آمده و تنها اميد سوسيال دمكراتها به ناكام ماندن تلاش تاريخى حزب راست براى

شكست قابل پيشبيني حزب سوسيال دمكراسى نو و بهم خوردن تمام عيار تعادل دمكرات كارگرى سوئد در انتخابات عمومى اين سنتى چندين دهه اى در پارلمان سوئد است. كشور در ۱۵ سپتامبر ۹۰ بيش از پيش مورد حزب دمكرات مسيحي با اميد هاى حمايت از توجه معافل سياسى جهان قرار گرفت و اين خانواده و مطرح كردن موازين اخلاقى و در امر با توجه به شكست سيستم هاى حكومتى در ضمن تعهد به اجرائى يك سياست «ضد اروپاى شرقى و متمايل شدن بسيارى از سوسياليستى» بسود بلوك سنتى بورژوايى، كمونيست هاى سابق به مدل هاى بعد از چندين دوره مبارزات ناكام انتخاباتى وارد پارلمان شد. حزب دمكراسى نو كه بوضوح داراى گرايشات نژاد پرستانه و راست افراطى است، تنها چند ماه پس از تاسيس وارد پارلمان شد و اكتون بدون شركت در حكومت ائتلافى در واقع حكم وزنه تعادلى را دارو بسود حكومت ائتلافى راست ولى بعنوان عامل فشار فوق راست بران وارد معركه سياست سوئد شده است. به اين ترتيب موج سنگين و نيرومند راست در جامعه سوئد، عليرغم ناكامى احزاب راست سنتى موجب تغييرحكومت و بهم خوردن كامل تعادل درون پارلمان اين كشور شده است. اين موج البته باسقوط حزب محيط زيست كه بهر حال حامل گرايشات حداقل «غير راست» محسوب مى شد و غيبت آن از پارلمان تقويت شده است. حكومت ائتلافى راست به نخست وزيرى كارل بيلد Carl Bildt رهبر حزب ميانه رو، با شركت ۳ حزب بورژوايى ديگر يعنى حزب مردم (ليبرال)، حزب سانترو، و حزب دمكرات مسيحي، بدون شركت حزب فوق راست دمكراسى نو، يك حكومت اقليت (با ۱۷۱ كرسى در برابر حداقل ۱۷۵ كرسى لازم براى كسب حداكثر آراء پارلمان) محسوب مى شود و اين ۲۵ كرسى حزب دمكراسى نو است كه تعيين كننده ميباشد و حكومت مزبور را كه باندازه كافى راست ميباشد، بيشتر به راست ميكشاند.

بطور خلاصه تعادل پارلمان با يك نسبت ۱۹۶ به ۱۵۲ بسود مجموعه گرايش راست در برابر چپ بهم خورده (اين نسبت به انتخابات قبل با احتساب حزب محيط زيست بعنوان يك حزب نيمه چپ ۱۸۹ به ۱۵۲ بود). حكومت چهار حزبى مؤتلف با حمايت نوافكتو و مشروط حزب دمكراسى نو از هم اكتون خود را براى به هم ريختن كامل مدل سوئد آماده مى كند. کاهش چشمگير ماليات سوداگران و صنعتگران، محدوديت بيمه بيمارى حقوق بگيران، فروش مؤسسات دولتى سود ده به بخش خصوصى، محدود كردن كمك هاى خارجى سوئد به كشور هاى جهان سوم و اعمال محدوديت شديد در امر پذيرش مهاجران، در واقع جزء اولين اقدامات و عاجل ترين آنها ميباشند. در داخل حكومت ميان تمايل راست و خشن حزب ميانه رو و گرايشات ليبرال-چپ حزب مردم (ليبرال) و حزب سانترو نوعى تعادل اعلام نشده بسود گرايش راست (تحت فشار حزب دمكراسى نو) بوجود آمده و تنها اميد سوسيال دمكراتها به ناكام ماندن تلاش تاريخى حزب راست براى

مساعده دنیای اطراف و شاید بخاطر همان تغییرات چشمگیر در مشرب سیاسی و در ترکیب طبقاتی جامعه نتوانست بر تمایل به ایجاد تغییر غلبه کند.

بنیانگذاری مدل سوئد در واقع به ۱۹۳۶، یعنی اولین پیروزی مطلق سوسیال دمکراتها در انتخابات و تداوم حکومت بلاوقته آنها تا سال ۱۹۷۶ برمیگردد. حکومت پلانناز ۴۰ ساله به سوسیال دمکراتها این فرصت استثنائی را داد که عملاً برنامه حداکثر خود را در سوئد اجرا کنند و مدلی از سوسیالیسم ترکیب شده با پارلماناریسم کلاسیک را بنیان گذارند. بدون وارد شدن در جزئیات چگونگی شکل گیری این سیستم اجتماعی-اقتصادی در جامعه سوئد، تنها میتوان گفت که سیستم پیاده شده بهرحال توانسته کشوری کوچک با جمعیتی ۸ میلیونی را در ردیف کشور های درجه اول صنعتی دنیا قرار دهد و سطح رفاه اجتماعی بسیار بالایی پدید آورد، یعنی ترکیب نو پدیده متناظر رشد صنعتی و عدالت نسبی اجتماعی را وقفه ۶ ساله میان ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۲ که به حکومتهای متزلزل و ناتوان مختلف ائتلافی از سه حزب سنتی راست (مرکزی لیبرال و میانه رو) منجر شد، نه تنها تحولی در مدل سوئد ببار نیاورد، بلکه کشور با یک بحران اقتصادی (بحران سال ۸۲ اقتصاد جهان غرب) مواجه شد و انتخابات ۱۹۸۲ به پیروزی بزرگ سوسیال دمکراتها (با ۴۵/۶٪) و مؤتلف غیر رسمی آنها حزب کمونیست چپ (حزب چپ فعلی) (با ۵/۶٪) منجر شد. سوسیال دمکراتها در واقع به لطف

رونق عمومی جهان غرب در فاصله سالهای ۸۲ تا ۹۰ توانستند دو دوره انتخاباتی دیگر (سالهای ۸۵ و ۸۸) را بسود خود بپایان برسانند. اما در اواخر دهه ۸۰ سقوط سوسیالیسم اروپای شرقی و وزش طوفان عظیم بسود سرمایه داری جهانی، بهمهرا بحران های مزمین و نارضاییتی عمومی مردم با تغییرات جدی در ساختار طبقاتی جامعه و ظهور قشرهای جدید نوکیسه منظره سیاسی کشور را یکلی تغییر داد. مدل سوئد که قبل از هرچیز در یک اقتصاد بازار به معنای گراتی شدید نیروی کار و کاهش قدرت رقابت صنعتی با جهان پیرامون کاملاً بورژوازی شده میباشد، با محو خطر جنبش های چپ و کارگری دیگر کارائی خود را در ایجاد تعادل و امنیت در بازار کار و حل مرضی الطرفین مناقشات کارگری از دست داده است. و از سوی مردم عادی نیز بیشتر جنبه بوروکراتیک و فشار مالیاتی آن برجسته میشود تا جنبه های اجتماعی و عدالت جویانه اش، آنهم در شرایطی که در میان مردم عادی، قشر های وسیع نوکیسه که هیچ منافعی در حفظ دیوان سالاری دولتی بخاطر حفظ رفاه عمومی و تقسیم عادلانه ثروت ندارند بسرعت رشد کرده اند. شاید ظهور این قشر یکی از عوامل توضیح دهنده شکست جدی چپ در انتخابات و ورود حزب فوق راست دمکراسی نوین به پارلمان باشد (امری که تعادل سیاسی سوئد را بطرز بیسابقه ای بهم زده است). حزب مزبور طبق آمارگیری های قبل و بعد از انتخاباتی قبل از هر چیز از میان افشاری

نظیر ویزیتور ها، فروشندگان، کارمندان و صاحبان آژانس های توریستی، صاحبان سوداگریهای کوچک، قشر های جدید خدماتی و غیره سربازگیری کرده و رأی بدست آورده است. پلاتفرم سیاسی آن در کنار تمام خواستهای ضد سوسیالیستی حزب میانه رو، شامل خواستهای آشکارا نژاد پرستانه علیه خارجی های «غیر اروپایی» و تغییراتی بسود توریسم و شرکت های کوچک خدماتی است. برت کارلسون (Bert Carlsson) و یان واکت ماستر (Jan Wachtmeister) دو بنیانگذار اصلی این حزب خود از میان همین نوکیسه های دهه ۸۰ برخاسته اند و با ژست مخالفت با نظم موجود در حیات سیاسی سوئد و با شعار های پوپولیستی بسرعت خود را در رأس موج نارضاییتی بخش هایی از جامعه قرار داده و فاتحانه وارد پارلمان شده اند. از طرف دیگر حزب دمکرات مسیحی یا طرح ایده حفظ اخلاقیات مسیحی در برابر ارزشهای سوسیالیستی و مخالفت با نهاد های اجتماعی که جایگزین اصل خانواده و روابط عاطفی انسانها شده اند، سرانجام اینبار بعد از شکستهای متوالی در انتخابات قبلی، خود را برآتب بالا تر از حد نصاب ورود به پارلمان (۴٪) کشانده، با کسب ۷ درصد آراء خود به عامل دیگر تغییر تعادل سیاسی جامعه سوئد بدل شدند. اینان نیز بنوعی دیگر تغییر در اخلاقیات و ذهنیات (mentallite) مردم سوئد را منعکس میکنند.

پایان بخش اوک ج.م. وحیدی

با گامهای...بقیه از صفحه ۱۶

این نوشته را با شعری خاتمه میدهم که یکی از شاعران گمنام معاصر (احتمالاً یکی از مقلدین بی مایه شیخ اجل سعدی) بمناسبت ارتحال مخوف ترین گربه ایران زمین سروده و نکر نام او با فروتنی جبلی ما مغایر است.

مرا در چماران یکی گربه بود
که از جور او خلق افسرده بود
به جنگ ضعیفان چو درنده شیر
ز خون جوانان نمیکشت سیر
چو زرتش یکی روز قمصور شد
ز شادی دل خلق پر نور شد
شندیم خلاق همه میگريست
که افسوس، آخر چرا دیر زیست!



بعد التحریو: هنگامی که این نوشته در حال تکمیل بود، خبری دریافت کردیم که حدس خوش بینانه ما در مقدمه این نوشته را بر باد داد. چرا که برخلاف تصور ما میحث «گربه شناسی ادبی» چندان تازه و بدیع نیست. توضیح آنکه ایران شناس آلمانی خانم آن ماری شیمل سالها پیش کتابی انتشار داده بعنوان (Die Orientalische Katze) که تحقیق مشبعی است در احوالات گربه در ادبیات مشرق زمین، و از جمله ایران. ما بدبختانه به این کتاب دسترسی نداشتیم و نداریم، اما گمان میکنیم که خانم شیمل- که خداوند بر عمر پر برکتشان بیفزاید- حق مطلب را ادا کرده باشد. والله اعلم بحقائق الامور.

* ما نیز بروال همه اهل تحقیق هنگام تدوین این پژوهش قبل از هر کار به سراغ منبع لایزال «لغت نامه» رقتیم، اما از شما چه پنهان چیزدندان گیری در آن نیافتیم.

بحث آزاد...بقیه از صفحه ۱۱

ایران تکمیل کرد. از طرف دیگر هم مسائل قومی و ملی با نظام ها و ایده های خود کامه و اقتدارگرایانه و با توسل به زور و تهدید غیر قابل حل است. واقعیت آن است که سنت سیاسی هم چپ و هم راست ایران در زمینه برخورد به مسائل ملی و قومی چندان درخشان نیست. برای حل مساله ملی بجای توسل به تئوریا و مفاهیم ازکارافتاده و یا طرح شعار هایی که چه در مفهوم و چه از نظر تاریخی و روانی تجزیه طلبانه و غیر ملی شناخته شده اند، باید به تجارب و دستاوردهای ملی خود یعنی نهضت مشروطه رجوع کنیم.

احیاء و تکامل انجمن های ایالتی که از ابتکارات و دستاوردهای گرانقدر نهضت تجدیدخواهانه روشنفکران ایرانی در انقلاب مشروطیت بوده و در عمل بدلیل بسیجه های استبداد هرگز امکان تحقق نیافت، مناسبترین راه حل مسائل ملی و قومی درکشور ماست. از این طریق از تجزیه و تلاش کشور چلوگیری خواهد شد. ثبات سیاسی، و یکپارچگی و تمامیت ارضی ایران که شرط اصلی گسترش دموکراسی، توسعه و رفاه همگانی است تضمین خواهد شد و از سوی دیگر انجمن های ایالتی بمنزله پارلمان های ایالتی و یا حکومت های محلی با اختیارات قانونی که در جمهوری غیر متمرکز ایران در عرصه های عمرانی، فرهنگی، آداب و سنن و امثالهم خواهند داشت، به خود گردانی واقعی دست خواهند یافت.

از این راه قدرت و ثروتهای ملی ایران بطور عادلانه و توسط یک دولت منتخب مردم و تحت نظارت و کنترل و مشارکت مردم یعنی انجمن های ایالتی تقسیم خواهد شد و سیاست گذاری ملی که از عناصر اساسی رشد و توسعه عمومی کشور است مختل نخواهد گردید. با پی اعتبار شدن ایدئولوژی ها و راه حلهای افراطی و ماجراجویانه در برخورد به مسائل ملی و درس آموزی از تاریخ ۱۰۰ سال گذشته، رجوع به اندیشه های نوآرانه و تجدیدخواهانه نهضت مشروطه و غنی تر کردن ابتکارات تشکیل انجمن های ایالتی، احتمالاً بهترین راه حلی است که راهگشای مسائل قومی و ملی سرزمین مادری ما خواهد بود.



سفر پزشکان مقیم خارج به

ایران

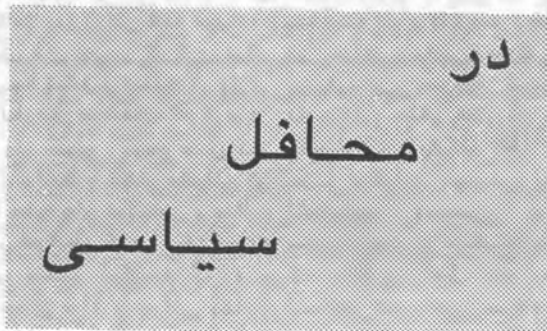
نشریه کانون وابسته به کانون پزشکان و دندانپزشکان ایرانی مقیم آلمان در شماره نوامبر خود گزارش جالبی درباره سفر يك هیئت از اعضای این کانون به ایران را به قلم دکتر ناصر اسلامی درج کرده است. در گزارش ضمن اشاره به اینکه حدود نیمی از پزشکان ایرانی در خارج از کشور بسمبیرند. از طریق مشاهدات مستقیم هیئت اعزامی به مشکلات و کمبود های چشمگیر جامعه ایران به پزشک و امکانات درمانی اشاره رفته است. هیئت اعزامی از تهران، کاشان، اصفهان، مشهد و نیشابور بازدید بعمل آورد و پزشکان همراه گروه با شرایط کار در بیمارستانهای ایران آشنا شدند. این مسافرت با همکاری مسئولین بهداشت جمهوری اسلامی ایران و نیز با هماهنگی سفارت جمهوری اسلامی در آلمان صورت گرفت. بنا به گزارش این نشریه دومین کاروان پزشکان ایرانی (۱۲۶ نفر) در سپتامبر طی دو هفته از چندین شهر ایران بازدید بعمل آوردند.



اطلاعیه درفش کاویانی

درمورد انتخابات مجلس

سازمان درفش کاویانی که یکی از جناحهای نسبتاً افراطی سلطنت طلب محسوب میشود، در اطلاعیه ای بمناسبت نمایش انتخابات مجلس چهارم جمهوری اسلامی، ضمن تحریم و نکوهش این انتخابات غیر دمکراتیک به «فرست طلبیان حرفه ای» که در چوین ژست های قبلی رفسنجانی درمورد میانه روی مردم را به صبر و حوصله دعوت میکردند، حمله کرده و این تصور را که رژیم و جناح اصلاح طلب آن سرانجام قدرت را به تکنوکراتها و ایرانیان باکفایت واگذار خواهد کرد، تصوراتی واهی قلمداد کرده است. بیانیه برای اثبات مدعای خود به افتضاح انتخابات مجلس خبرگان اشاره میکند که در آن حتی عناصر درون خود رژیم نیز حذف شدند. در ادامه گفته میشود که نحوه برگزاری انتخابات که در اطلاعیه وزارت کشور مطرح شده نشان میدهد که برای کاندیدا های غیر دولتی که با سد امکان حذف از سوی شورای نگهبان نیز مواجه اند، عملاً تنها چند روز وقت برای مبارزه انتخاباتی گذاشته شده و در کشوری که از آزادی بیان و فعالیت آزاد صنفی و سندیکائی و آزادی تشکیل احزاب خبری نیست، اینها یعنی تنها يك مضحکه بنام انتخابات مجلس، در بیانیه سپس ادعا میشود که همه جناحهای رژیم دربرابر خشم مردم متحد اند و «رژیم از محتشمی و حزب الهی های دار و دسته او نمیرسد، بلکه از خشم آکنده و نفرت مردم میترسد».



کیانوری در صحنه؟

نورالدین کیانوری دبیر اول حزب توده ایران که پس از بستگیری و تحمل شکنجه های فراوان در مصاحبه معروف تلویزیونی خود شکست کمونیسم و «خیانت» های شوروی و حزب توده را اعلام کرد، پتازگی پس از آزادی مشروط و در زیر سایه حمایت همان رسانه های تبلیغاتی رژیم که ۸ سال پیش وی را وادار به اعتراف به خیانت کمونیسم کرده بودند، در مصاحبه ای با کیهان هوائی همچون سابق به دفاع آتشین از کمونیسم و اندیشه های چپ و لینن و مارکس و سایرین پرداخته و گورباچف را خائن دانسته و از احتمال جدی بروز «قیام های توده ای» علیه وی و برای احیاء کمونیسم سخن میگوید. وی درعین حال به پریدگان از حزب و ازجمله بابک امیرخسروی حمله کرده و یکبار دیگر به «توطئه» های آمریکا علیه جمهوری اسلامی اشاره میکند و کماکان آمریکا را دشمن شماره يك میخواند. این مصاحبه آیا میتواند آغازی برای جلب بقایای معتقدین به حزب توده دوران کیانوری از سوی این یا آن جناح رژیم تلقی گردد یا آنرا تنها میتوان در چهار چوب ژست رژیم به افکار عمومی خارج از کشور برای نشان دادن ظاهر آزادمنش خود دانست. در هر حال کیانوری و رسانه های تحت کنترل رژیم بایستی تناقض حیرت آور میان گفتار وی در ۸ سال پیش و امروز را روشن سازند.



گزارش نشریه انقلاب اسلامی

درباره زندانهای

سازمان مجاهدین

در شماره ۲۶۸ نشریه انقلاب اسلامی قید شده است که تحقیق این نشریه درباره وجود زندانهای خاص برای هواداران و اعضای سازمان مجاهدین خلق که با فرقه رجوی مخالف شده اند، به این نتیجه رسیده است که این زندانها وجود دارند و گروه بزرگی از ایرانیان در آنها زندانی هستند. این نشریه همچنین نوشته است «که دو ماه و بیشتر است که جمعی بزرگ از این زندانیان را به اردوگاه رمادی فرستاده اند، وضعیت این زندانیان به تمامی سازمانهای مدافع حقوق بشر گزارش شده است و کوشش ما تا آزادی این ایرانیان و خروجشان از عراق ادامه خواهد یافت. این فرقه نیز باید بداند زمان دروغ بسمآمده است.» در ضمن در همین شماره انقلاب اسلامی خبر داده شده است که رژیم جمهوری اسلامی اعتصاب کارگران پخش نفت ایران را به خون کشیده است و شمار کشته ها و توقیف شدگان زیاد است. بنا به آخرین خبری که این نشریه دریافت کرده است ۱۲۰ تن بستگیر و ۲ تن اعدام شده اند. این نشریه افزوده است که در تهران، تبریز و اصفهان اعتراضات و نا آرامی های مستمر همچنان ادامه دارد.



ادامه بحث و جدل در درون سلطنت طلبان

در پی مقاله داریوش همایون در دفاع از سیاستهای لیبرال رضا پهلوی و تلاش وی برای گسستن از گذشته و ارائه تصویر بهتری از یک مدعی سلطنت در ایران، موج حمله شدیدی از سوی جناحهای شاه الهی و افراطی سلطنت طلب آغاز شد و همزمان صفحات روزنامه کیهان لندن به صحنه بحث و جدل مخالفان و موافقان نظرات معتدل تبدیل شد. از جمله کتانه سلطانی در شماره ۲۸۰ ماجرای بازگشت «شاهزاده» سپهاتوک را وسیله ای برای حمله غیرمستقیم به رضا پهلوی قرار داده و به طعنه از مجاهدات سپهاتوک پر برابری «انفعال» و «بحث های بی حاصل و سترون با مشتی روشنفکر کافه تشین حرفه ای» ستایش کرده مینویسد: «اگر درسی در زندگی و مبارزات سپهاتوک وجود داشته باشد، در همین دوره است و درسی که در شرایط امروز، بسیار به کار ما، و بویژه به کار شاهزادگانی که میخواهند یکبار دیگر خاک وطن را زیرپای خود احساس کنند، می آید.» در برابر یک چنین حملاتی که بوضوح تلاش رضا پهلوی برای جلب روشنفکران و جبران سرکوبگریهای دوران پهلوی را نشانه میگیرند، متقابلاً قلمزنان دیگر نیز به دفاع از وی و یا حمله به گرایشهای افراطی کسانی نظیر کتانه سلطانی میپردازند. این جدل و بحث باعث شد که داریوش همایون یکبار دیگر در نامه ای به سردبیر کیهان که در شماره ۲۸۱ چاپ شده، مراتب تأسف خود را از وجود سوءتفاهمات بسیار و دوری عمیق نظرات مختلف از یکدیگر ابراز کرده از جمله بنویسد: «در شماره ۷ نوامبر ۹۱ دو مقاله از چپ و راست درباره نوشته های پیشین من در آن روزنامه چاپ شده که قابل بحث است.» اشاره وی یکی به مقاله منوچهر ثابتیان از فعالین سابق کنفدراسیون است و دیگری به مقاله حسین کیوید تحت عنوان «پادشاه نباید از گذشته آزاد شود.» داریوش همایون ضمن رد برداشت ثابتیان از مقاله وی در مورد نقش راست در نوسازی فکری و ساختن ایران، به مقاله حسین کیوید میپردازد، و بویژه به این ادعای ایشان اشاره می کند که گویا تلاش امثال داریوش همایون از ترغیب رضا پهلوی به لیبرالیسم مانند تلاش امثال ارسنجانی در مطرح کردن مسئله اصلاحات ارضی و پوست خریزه انداختن زیر پای شاه میباشد. وی در مورد این «پوست خریزه ها» می گوید: «ما با یک جالیز سر و کار داریم. از پوست خریزه های مشهور تر، جشن های ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ساخت دربار شاهنشاهی و آن سخنرانی بود که کوروش بخواب که ما بیداریم.» اشاره غیرمستقیمی است از سوی داریوش همایون به رایزن های فرهنگی درباری و از جمله احتمالاً شجاع الدین شفا.

از مجاهدین چه خبر؟

در پی مدتها سکوت و بی خبری، در اوائل آبان ماه امسال از سوی دفتر مجاهدین خلق در اروپا اطلاعیه ای دال بر شرکت مسعود و مریم در یک نمایش نظامی در اردوگاه اشرف واقع در خاک عراق منتشر شد. مسعود و مریم رجوی در مصاحبه ای که بعد از این نمایش برپا شد از جمله یکبار دیگر به بازگشت «هرچه نزدیک تر» خود و سرنگونی «قریب الوقوع» رژیم خیر میدهند. در رژه نظامی مربوطه تعداد ۱۴ تانک و خودروهای زرهی و سکوهای پرتاب موشک و نمایش گذاشته شده است. در این مصاحبه به شکست های نظامی قبلی مجاهدین در حمله به کرمانشاه و صفحات غرب در جریان عملیات «فروغ جاودان» اشاره نشده است.



اعلامیه مشترک علیه نژاد پرستی و بیگانه ستیزی

کمیته همبستگی برای دمکراسی در ایران- سوئد متشکل از حزب دمکراتیک مردم ایران، سازمان فدایی ایران، سازمان فدائیان خلق ایران، سازمان اکثریت، حزب دمکرات کردستان ایران و کانون فرهنگی، سیاسی خلق ترکمن ایران در سوئد اعلامیه مشترکی را امضاء کرده اند. متن این اعلامیه از اینقرار است: طی ماههای اخیر راسیستها بمنظور ایجاد وحشت و هراس در میان مهاجرین دست به یک رشته عملیات خشونت آمیز زده اند که با کمال تأسف مرگ یک هموطن ما را نیز بهمراه آورد. نژاد پرستان، مهاجرین را عامل بیکاری و کمبود مسکن و سایر معضلات قلمداد مینمایند تا به این بهانه بیگانه ستیزی خشونت بار خود را توجیه نمایند، آنها در ادامه سیاستهای بیگانه ستیزانه خود محور تمامی نستاورد های دمکراتیک مردم سوئد را هدف قرار داده اند. فاشیستها و راسیستها همواره تلاش نموده اند اهداف غیر انسانی و خشونت آمیز خود را ظاهری منطقی بخشند. اما جهانیان فاجعه عظیم جنگ جهانی دوم را که فاشیستها میلیونها انسان بی گناه را قربانی نمودند، فراموش نکرده و نخواهند کرد.

هموطنان مهاجر!

با بردباری و فعالانه در تمامی حرکات اعتراضی علیه راسیسم و بیگانه ستیزی، همراه با نیروهای مترقی و همدوش با مردم سوئد شرکت نمائید. ما از نولت سوئد میخواهیم تا اقدامات معین و مشخصی بر علیه راسیسم و بیگانه ستیزی بعمل آورد.

کمیته همبستگی برای دمکراسی در ایران

۹۱/۱۱/۱۳



تحولات نیروها...بقیه از صفحه ۱۷

دیگر را ابراز کنند. نیرو های اسلامی اصلاح طلب با بررسی کارنامه بنیادگرایی مذهبی و شباهتهای کم نظیر آن با کارنامه رژیم های اروپای شرقی باید این نظریه را که اسلام پاسخگوی تمام مسایل بشر است را مورد تجدید نظر جدی قرار دهند و بپذیرند که یگانه راه حل تناقضات موجود در جامعه ایجاد یک رقابت سالم و سازنده میان گرایشها و ارزشهای گوناگون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و مذهبی است.

مسئولیت اپوزیسیون آزادبخواه

برای آن بخش از اپوزیسیون آزادبخواه که تئوری «اول انقلاب سپس مبارزه» برای دمکراسی را کنار گذاشته و به تحولات تدریجی و مصالحت آمیز در جهت آزادی و حکومت قانون و تأمین حاکمیت مردم معتقد است، شرکت فعال در مبارزات جاری موجود در جامعه از اهمیت جدی برخوردار است. تلاش برای دیالوگ با نیرو های اسلامی دگراندیش و نیز مقابله با فشار فزاینده ای که علیه این نیرو ها از طرف محافظه کاران هند دگراندیش و جریانات تند رو اسلامی در حکومت و خارج از آن صورت میگیرد، با هدف لیبرالیزه کردن فضای سیاسی کشور از جمله وظایف جاری کنونی است. اگر نیرو های افراطی و محافظه کار اسلامی همچون رسالت و سازمان تبلیغات اسلامی و در رأس آن چنتی و غیره برای برکناری کسانی مثل خاتمی از وزارت فرهنگ و ارشاد و یا تخطئه امثال بکتور سروش و دیگران تلاش انجام گسیخته ای بعمل می آورند، هیچ دلیلی وجود ندارد که اپوزیسیون آزادبخواه ضمن ارائه برنامه و راه حلهای سیاسی و اجتماعی ویژه خود، در این مبارزه بیطرف بماند. یکی از مسایل سیاسی روز در ایران مسئله انتخابات نوره چهارم مجلس شورای اسلامی در فروردین ماه آینده است. اپوزیسیون آزادبخواه بجای بحثهای کلی در زمینه انتخابات آزاد، باید از هم اکنون خواهان حق شرکت در این انتخابات گردد و کارزار وسیعی برای جلب حمایت از این خواست چه از جانب محافل بین المللی و چه از جانب مؤلفه های دگراندیش داخل کشور یعنی نهضت آزادی و نیرو های اسلامی اصلاح طلب و دگراندیش گردد. همه محافل و نولتهای بزرگ جهان و بویژه رژیم ج.ا. اپوزیسیون قانونی آن در داخل کشور بایستی درمقابل خواست برحق اپوزیسیون آزادبخواه مبتنی بر شرکت در چهارمین نوره انتخابات مجلس ناگزیر به واکنش در برابر افکار عمومی گردند.

اپوزیسیون آزادبخواه میتواند با معرفی کاندیدا های خود در داخل و خارج کشور، چهارمین نوره انتخابات مجلس شورای اسلامی را به کارزاری برای گشودن فضای سیاسی کشور مبدل کرده و کلیه گرایشهای معتدل اسلامی و لیبرالی داخل کشور را به پذیرش تقابلی راه حلهای مختلف سیاسی و اجتماعی دعوت کند.

۳ آذر ماه ۱۳۷۰

محسن حیدریان



در لابلای مطبوعات ایران

آینده چپ بعد از توفان

مقالات اصلی شماره ۶۲ و ۶۳ نشریه آدینه به بررسی تحولات شوروی و فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود و آینده چپ در پرتو این دگرگونی ها اختصاص یافته است که در اینجا چکیده این دیدگاهها را مرور میکنیم. فرخ قبادی در مقاله ای با عنوان «راه دشوار اصلاح طلبان» پس از بررسی روند رشد و رکود اقتصادی شوروی و مقایسه آن با سایر کشور های سرمایه داری تاکید کرده است که نسیم ملایمی از آزادی کافی بود تا پایه های لوزان حکومتهای توتالیتر را یکی پس از دیگری فرو ریزد. به عقیده وی: «هیچ کس نمیتوانست حواشی به تصور درآورد. اغلب تحلیل گران عقب نشینی اصلاح طلبان روسی در نیمه راه و بازگشت سوسیالیسم موجود به همان رکود و سکون دوران پرژوف را محتمل ترین واقعه میپنداشتند. این بدیلی بود که جنبش های اصلاحی پیشین، خواسته یا ناخواسته بدان تن داده بودند. گورباچف اما ظاهراً از ملاحظاتی دیگر بود. او به سراحت گفته بود که «جایی برای عقب نشینی وجود ندارد.» در واقع عقب نشینی همواره میسر بود. بشرط آنکه شکست قطعی سوسیالیسم در آن مسابقه سرنوشت ساز و بطلان آرمانهای انسان گرایانه اش یکبار و برای همیشه پذیرفته شود. گورباچف تا آنجا که میتواند از پذیرش این حکم سرباززد.»

در مقاله دیگری با عنوان «بعد از انداختن مجسمه ها» با تاکید براینکه مسأله اصلی پیش روی جهان چگونگی روند فروپاشی قدرت شوروی و یا سرنوشت گارباچف نیست، بلکه سرنوشت نسل و نسل های آینده و مبنای فکری و الگویی آنهاست، قید شده است که در ۷۰ سال گذشته بخش اعظم جوانانی که وارد اجتماع میشدند، در جهان سوم و حتی در اروپا و به نسبت کمتری در خود امریکا در قالب اندیشه چپ به تفکر خود شکل میدادند و تقریباً تمامی روشنفکران اروپا و جهان سوم در اطراف همین ایدئولوژی بسربرده بودند.

نویسنده مقاله از جمله اشاره کرده است که در آنسو هزاران هزار انسان شکست خورده وجود دارند که حالی شبیه به حال کادر های حزب توده دارند در شب ۲۸ مرداد که بعضی از

آنها می گریستند و بعضی سر به دیوار میکوفتند. تازه در آن زمان امیدی داشتند و حال بی امید و تنهایی. وی تاکید کرده است که در بطن تمامی ماجرا هائی که می گذرد چیزی در حال شکل گیری است که نسل حاضر پیش از پایان این قرن میلادی شاهد بروز آن خواهد بود. کم نیستند ساده اندیشان غربی که معتقدند که نسل جوان کشور های شوروی و اروپای شرقی ایثاتی ندارند که سرمایه داری و دمکراسی را مدح گویند. آنان می افزایند که روشنفکران چپ گرای جهان سوم همه بی پشتوانه و بی پایگاه شده اند و دور نیست که دسته جمعی به اردوی راست مهاجرت کنند و ادبیات جدیدی بنیاد نهاده شود. نویسنده پس از رد این توهم تاکید کرده است که وقتی این موج فرونشست و نفرت ها از یاد رفت، آن زمان استخوان ها زیر بار عقب ماندگی خرد میشود و در همین جاست که سرنوشت جهان آینده ترسیم میشود. مجسمه ها همگی شکسته میشود، دفاتر احزاب کمونیست مسافره میشود، داس و چکش ها پاک میشود، آن وقت نوبت به اندیشیدن میرسد. در اینجا جهان سرمایه داری چیزی برای گفتن دارد؟

فریپوز رئیس دانا در مقاله ای باعنوان «مسمومیت با سیانور پروستریکا» با اشاره به اصلاحات سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۸ شوروی از جمله نوشته است که این جنبش میتواندست با حفظ جهت گیری مردم گرایانه و ضدسرمایه داری و صرف نیرو های اقتصادی برای توسعه داخلی و حمایت از کشور های کم توسعه، حتی برای کسانی که سوسیالیسم را از نخستین پایه یعنی مرحله بلشویکی، و حتی اندیشه مارکس یا در ذات هر نوع آرمان عدالتخواهانه محکوم به جباریت تشخیص می دادند، جنبش آزادیخواهی چپ جدید شمرده شود. به اعتقاد وی ولی وقتی در اوایل ۱۹۸۹ تغییر مسیر رهبری و انحراف آن از جنبش چپ آشکار شد و نیروی جنبش فروکش کرد، دیگر نمیتوانست ایالات متحده امریکا را نگران کند.

عنایت اله رضا در همین زمینه در مقاله دیگری ابتدا به توضیح چگونگی تحول فکری خود که در اثرتجارب و مشاهدات عینی سالهای پیش از کشور های سوسیالیستی صورت گرفته بود پرداخته و شرحی درباره درد های روحی خود تا آستانه خودکشی که ناشی از

تعارض بین واقعیات و ذهنیات بوده است، داده است. وی سپس اراده گرایان در نزد مارکس، انگلس و لنین را مورد بررسی انتقادی قرار داده و از جمله نوشته است که آنچه در جامعه شوروی پدید آمد يك نظام تصنعی و ساختگی بود. سران حزب کمونیست در آغاز انقلاب به آرمان خود ایمان داشتند. اما آنها قادر به ساختن جامعه ای بر مبنای پندار نبودند، چون جامعه چیزی نیست که بر اساس ذهنیات و پندار شکل بگیرد. این درشت خوئی و خوستایی است که کسانی دریافته های خود را اوج اندیشه بشری تلقی کنند و چنین پندارند که میتوانند جامعه را دیگرگون کنند. مارکس با همه این عظمت دچار این اشتباه شد.

عنایت اله رضا همچنین تاکید کرده است که نظام سرمایه داری هم طبعاً آغاز و پایانی دارد. ولی ما قادر نیستیم آنرا بطور تصنعی پایان دهیم. این پایان باید بگونه ای طبیعی صورت پذیرد. انسانها فقط میتوانند اندکی آنرا تسریع کنند.

انور خامه ای از اعضاء گروه ۵۲ نفر نیز در میان دیدگاههای خود در این زمینه پس از وارد دانستن انتقادات جدی به نظام شوروی که از سالها پیش مورد اعتقاد وی بوده است، تاکید کرده که آنچه رخ داده شباهتی با آنچه که میخواستیم ندارد. وی از جمله نوشته است که ما بیهیج روی خواهان تحول این رژیم به سیستم اقتصادی غرب نبودیم. آنچه ما میخواستیم بازگشت به قهقرا و برگشت به سرمایه داری نبود، بلکه پیشرفت بسوی سوسیالیسم واقعی بسوی جامعه ای مبتنی بر عدالت اجتماعی و آزادی بود. ما می گفتیم باید با حفظ جنبه های مثبت مزبور یعنی در چهارچوب يك اقتصاد برنامه ریزی شده و مبتنی بر مالکیت اجتماعی، نواقص آن اصلاح شود. انور خامه ای با ذکر نمونه هایی نظیر دوران بوبچک در چکسلواکی و ایمر ناگی در مجارستان از سوسیالیسم با چهره انسانی دفاع کرده و افسوس خورده است که این هر دو نمونه بر اثر دیوانسالاری شوروی و با کمک غرب خفه گردید. وی در پایان نوشته است که شکست مارکسیسم الگویی شوروی نمیتواند نشانه شکست کلی این ایدئولوژی تلقی شود. برعکس این شکست ممکن است موجب گسترش الگوی دیگری از آن مانند تروتسکیسم، مائوئیسم، کاستریسم یا گواریسم شود.



می شود!

عیسی کلانتری وزیر کشاورزی جمهوری اسلامی در روزنامه اطلاعات ۱۸ مهر ماه اعلام کرده است که نفت ایران حد اکثر تا ۲۵ سال دیگر تمام میشود و این در حالی است که زمینهای آبی ایران رشد منفی داشته است و اختیار برای ذخیره کردن گندم نیز کم داریم و اگر زودتر نجنبیم تا ۱۰ سال دیگر تمام درآمد نفتی خود را باید صرف واردات کشاورزی کنیم و هر سه سال یکبار جمعیتی به اندازه جمعیت تهران به جمعیت کشور اضافه میشود.

درباره صمد بهرنگی

شماره مهر ماه آدینه مقالاتی درباره صمد بهرنگی، زندگی، اندیشه ها و نقش سیاسی-فرهنگی و مرگ او درج کرده است. فرج سرگوهی از دوستان نزدیک صمد شخصیت صمد را ترکیبی از همه عناصری که در آن روزگار ارج بسیار داشت (که بعد ها بسیاری از آنها در پرتو اندیشه های جدید رنگ باختند) آمیزه ای از فقرگرایی مائوئیستی، آزادی عرفانی ایرانی، رندی حافظ، طنز عبید، صداقت نست ناخورده روستایی، انقلابیگری سوسیالیستی، زندگی بوهمی، روحیه طغیانی امپر سیوریتیستی و نفی آنارشیستی تصویر کرده است.

وی از جمله نوشته است: «صمد قربانی بود اما «شهید» نشده بود. ما که جوان تر بودیم دوست داشتیم که در او چون شهیدی زنده بنگریم. روزی که غرق شد، دوست داشتیم که در او چون کسی بنگریم که ساواک او را غرق کرده است. اما میدانستیم و در آن محفل کسان دیگری انگشت شمار میدانستند که نه آن همراه صمد که دوست صمد بود قاتل است و نه ساواک. صمد غرق شده بود. آل احمد از صمد چهره شهیدی پرداخت با مقاله ای که در «آرش» ویژه صمد بهرنگی» نوشت. آن شماره «آرش» چنان برد و نفوذ و تاثیر و تیراژی یافت که در آن روزگار بی سابقه بود. صمد تبدیل شد به یک شهید- که نبود- و به قهرمان مقاومت، به معلمی انقلابی، به نمونه آرمانی، به انگیزه ای برای مبارزه- که بود- صمد تبدیل شد به یک اسطوره. اسطوره ای که ما دیده بودیم. با او حرف زده بودیم. شوخی کرده بودیم. در میان ما زیسته بود و تا زمانی که زنده بود نمیدانستیم که با يك اسطوره زندگی میکنیم. ما خواب حماسه می دیدیم، ما به قهرمان حماسی نیاز داشتیم. آن دروغ آگاهانه آل احمد- که خود بعد ها در نامه ای دلایل آنرا نوشت- درست یا نادرست- کارکردی گسترده یافت و نیازی بنیادین را برآورد. فرج سرگوهی از جمله درباره نیاز آن دوران به قهرمانان حماسی نوشته است که حزب توده در ۲۸ مرداد تنها از نظر سازمانی و سیاسی شکست نخورد... حزب اعتبار و حیثیت خود را نیز از کف وائهاد. حزب توده در مبارزه شکست نخورده بود تا از خود قهرمانان حماسی برجای بگذارد.

حزب از درون پوسیده بود. تسلیم شده بود. مرگ قهرمانانه گروهی از افسران حزبی و کسانی چون مرتضی کیوان و وارطان و... نیز نتوانسته بود دامان حزب را از لکه ای که تسلیم رهبران و بدنه اصلی بر آن نهاده بود پاک کند.

شکست بی افتخار، جز نا امیدی و یأس برجای نهاده بود. اما حزب توده فقط يك حزب سیاسی نبود. بسیاری از روشنفکران، نویسندگان، هنرمندان برجسته ما به آن تعلق داشتند. گروهی از ایرانیان نمیتوانستند و یا نمیخواستند عرصه خلاقیت فرهنگی و هنری را رها کنند. هنر، اما زاده آرمان گرائی راستین آدمیان انقلابی است و روشنفکران حزبی، آرمانهای خود را نه در يك مبارزه حماسی، که در تسلیم رهبران یافته بودند. این گروه برعکس رهبران حزب و سیاست بازان، تسلیم نشدند. از شکست خود سپری ساختند، سنگری و پرچی علیه تسلیم، علیه موقعیت نا انسانی، علیه دیکتاتوری، علیه رژیم، علیه فرهنگ انحطاط، علیه ابتذال و زندگی مصرفی.

اما اینان نیز به قهرمانانی نیازمند بودند که نه فقط در کلام، که در عمل، علیه سلطه رژیم مبارزه کنند، قهرمانانه بمیرند و آرمانها را پاس دارند، آل احمد با ستمایه آنچه در صمد بود و- نادر بود- اسطوره ای برآورد برای پاسخ به این نیاز. وی در پایان نوشته است که: «صمد بهرنگی، صمد شد و ماند چرا که از آدمی آنچه که میماند «اثر» اوست بر روزگاری که بر آدمی آشفته است.»

قدسی قاضی ثور نویسنده کودکان نیز درباره صمد نوشته است که: «صمد متعلق به دوره ای است که یکه تاز و ممتاز پا به میدان گذاشت و از آنجا که هر نوآوری تا مدتها «الگو» می شود آثاری که به تقلید از او بچوید آمده، مطلقاً نه بار ادبی داشتند، نه اجتماعی، حرفهای تکراری و اغلب بازاری. صمد رانه میشود با چند قصه بدر کرد، نه می شود ندید. صمد در ادبیات کودکان ایران بعنوان يك آغازگر برای همیشه جایگاهی خاص خواهد داشت.»

آخرین آمارگیری جمعیت ایران

آمارگیری جمعیت که در مهر ماه سال جاری در ایران انجام گرفت نشان میدهد که جمعیت ایران ۷۷/۷۹۹/۱۲۴ نفر است که ۲۲/۷ میلیون نفر در شهر ها و ۲۴/۹ میلیون نفر در روستا ها ساکن اند. رشد جمعیت در ۵ سال گذشته ۲/۱۷ درصد بوده است. جمعیت استان تهران از ۸/۷ میلیون نفر به ۱۰/۴ میلیون نفر در سال جاری افزایش یافته است. رقم پاسوآدان بالای ۶ سال از ۶۱/۸ درصد در سال ۶۵ به رقم ۷۴/۴ درصد در سال جاری رسیده است. یعنی هنوز يك چهارم جمعیت کشور بی سواد هستند.



رشد مبتلایان به ایدز در ایران

معاون امور بهداشت وزارت بهداشت و درمان ایران بمناسبت روز جهانی ایدز گفت که تعداد مبتلایان به ایدز نسبت به سال پیش دو برابر شده است. به گفته وی در سال ۶۸ تنها ۵ نفر و در سال ۶۹ ، ۱۰ نفر و در ۸ ماهه اول سال جاری ۲۰ نفر مبتلا به این بیماری مشاهده شده است و جمعاً تا کنون ۲۹ نفر چهار ایدز شده اند. به گفته وی از این افراد ۲۶ تن در نتیجه استفاده از فرآورده های خونی، ۱۰ نفر به علت تماس جنسی، یک نفر به علت استفاده از مواد مخدر به این بیماری مبتلا شده اند. ۷۵ درصد مبتلایان به ایدز بین سنین ۱۵ تا ۴۹ سال هستند.

هزینه و درآمد از زبان آمار

بنا به گزارش روزنامه ابرار ۵ آبان ماه طبق آماري که اخیراً انتشار یافته در سال ۶۸ متوسط هزینه سالانه يك خانوار شهری حدود ۲ میلیون ریال بوده که نسبت به سال قبل ۱۵/۹ درصد افزایش داشته است و متوسط هزینه سالانه يك خانوار روستایی ۱/۲ میلیون ریال بوده است که نسبت به سال قبل ۲۲/۵ درصد افزایش نشان میدهد. این روزنامه به نقل از روابط عمومی سازمان آمار ایران نوشت در سال ۶۸ متوسط درآمد سالانه يك خانوار شهری ۱/۴۶ میلیون ریال بوده است که نسبت به سال قبل ۹/۵ درصد افزایش نشان میدهد. متوسط درآمد سالانه يك خانوار روستایی در همین سال ۱/۱ میلیون ریال بوده که نسبت به سال قبل ۱۱/۴ درصد افزایش داشته است. طبق این آمار هزینه مسکن سهمی برابر ۴۹ درصد از کل هزینه غیر خوراکی يك خانوار شهری بیشترین سهم را داشته و نسبت به سال قبل ۱۷/۵ درصد افزایش داشته است.

تشدید اختلافات جناحی

روزنامه سلام در شماره ۱۸ آبان ماه خود مراتب پشتیبانی شخصیتهای گوناگون جناح تندرو و از جمله کربویی رئیس مجلس از حجت الاسلام موسویان مدیر مسئول سابق روزنامه خراسان که اخیراً معزول و از طرف دادگاه ویژه روحانیت به قم تبعید گردید را انتشار داد. در این میان نشریات هوادار جناح تندرو و سخنگویان این گرایش از سخنان رجایی خراسانی رئیس کمیسیون روابط خارجی مجلس در مورد لزوم برقراری مجدد روابط با مصر و مراکش و شناسایی دولت افریقای جنوبی شدیداً انتقاد کردند. به گزارش روزنامه کیهان ۱۶ آبان خلخال نماینده قم و رئیس کمیسیون نفاع مجلس ضمن انتقاد از پیشنهادات رجایی خراسانی گفت، وی دارای يك پرونده ۲۰ میلیون دلاری است که باید دوباره بررسی شود. به گزارش این روزنامه خلخالی در توضیح ارزش این مبلغ گفت که با هر ۵۰۰ هزار دلار آن میشود يك ویلا در امریکا درست کرد.

بقیه در صفحه ۲۷



کارنامه پنجاه سال حزب توده ایران: خدمت یا خیانت؟

مصاحبه با بابک امیرخسروی:

(قسمت دوم)

داند و کشاندن حزب توده بسوی حزبی که گویی نمایندگی ایرانی اتحاد شوروی در کشور است، بازی کردند. اینست اساس مسأله! سوالی که ذهن همه را مشغول می کند اینست که این افراد موفق شدند، اما اسکندری ها، نوشین ها، امیرخیزی ها، خلیل ملکی ها و کسان دیگری که کم هم نبودند، نتوانستند حزب را در همان مسیر اولیه اش نگهدارند؟ ارزیابی من اینست که خود اینها از نظر اعتقادی به شوروی علاقمند بودند و به وی اعتماد داشتند و صادقانه عشق می ورزیدند. درک و لمس این مسأله برای نسل جوان، آنهم بعد از فروپاشی نظام شوروی و برملاشدن اینهمه فساد و تبهکاری، شاید بسیار مشکل باشد. باید شاهد زنده آن روزهای تاریخ جهانی بود و نقش شوروی را در جریان جنگ ضد فاشیستی، شبانه روز دنبال کرد تا متوجه شد که چرا کمونیست های جهان و از جمله بسیاری از ایرانیان میهن دوست و متوقی، شوروی را صادقانه دژ آزادی و صلح و سوسیالیسم، دژ عدالتجویی می پنداشتند. هفده، هجده ساله بودم که وارد دانشگاه شدم و بلافاصله به عضویت حزب توده درآمدم. خوب بخاطر دارم که شب ها تا آخرین اخبار جبهه را گوش نمی کردم، بخواب نمی رفتم. واقعاً ضریبان قلب من با پیشرفت ها و شکست های ارتش سرخ تنظیم می شد. این وضع روحی و احساسات همه ما بود. آنچه می گویم اساساً یک پدیده جهانی بود و فقط به حزب توده ایران محدود نمی شد. بزرگ ترین ملیون ایران نسبت به شوروی اعتماد و احترام داشتند. این حرف از دکترا مصدق است که هر وقت شوروی از صحنه سیاسی ایران غایب است، استقلال ایران بخاطر می افتد. این حرف بسیار معنی دار است و نشان میدهد تا چه حد ملیون ایران، اتحاد شوروی محصول انقلاب اکتبر را عاملی برای استقلال ایران بحساب می آوردند. این را از لحاظ تاریخی می دانیم که اگر تزاریسم در روسیه واژگون نشده بود، سیاست تقسیم ایران به منطقه نفوذ روسیه و انگلستان بر اساس قرارداد های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ که کشور را تا حد مستعمره کشانده بود، عملی می شد. بعد از

فراوان و از دنیا سیر شده، به خانه های خود بازگشتند. ژنرال پناهیان در ادعاینامه ای که به پلنوم هفتم حزب توده فرستاد، با داده های تکان دهنده با ذکر نام، غلام یحیی دانشیان را مسئول قتل و تبعید آنها معرفی نمود. اگر شما مرحله به مرحله، حیات حزب توده ایران و روند انحطاط آن را بررسی بکنید، ملاحظه خواهید کرد که تا چه حد عامل جهانی و ایدئولوژی مسلط کمینترنی و پویژه دخالت های اتحاد شوروی در همسایگی ایران، در سرنوشته عبرت آموز و پایان غم انگیز حزب توده، تعیین کننده بوده است.

اگر بخواهیم حزب توده را بطور واقعی در نظر بگیریم، ملاحظه خواهد شد که حزب توده ایران، روز اوک پناهیانه یک جریان سیاسی کاملاً مستقل بوجود آمد. از پایه گذاران اصلی و معمار حزب توده ایران، ایرج اسکندری بود. اسم حزب، پیشنهاد اوست. شالوده فکری و استخوان بندی حزب توده ایران از اوست. وی از جمله پایه گذاران حزب بود که با کمینترن رابطه نداشت و چیز زیادی هم در این باره نمی دانست. تقریباً آن چیزی که امروزه ما می گوئیم، چپ دموکرات. واقعاً هم همینطور عمل کردند. در این حزب سلیمان محسن اسکندری قرار داشت که یک سوسیال دموکرات بود. اما اعتقادات مذهبی شدیدی هم داشت. مثلاً تا او بود، زنها را به حزب راه نمی داد! اما انسان بسیار دموکرات متش برای زمان خود و فرد ملی بود. افرادی مثل عبدالقدیر آزاد و نراقی و الموتی و غیره هم در رهبری حزب در کنار عناصر کمونیست قدیمی چون پیشه وری، رضا روستا و اردشیر آوانسیان، همزیستی داشتند. اسکندری و همفکران او به دنبال حرکتی بودند که بتوانند در جامعه عقب مانده آن روز، قشر وسیعی از مردم را برای یک سلسله خواست های آزادیخواهانه و عدالتجویانه جلب بکنند و موفق هم شدند. اما این روند نتوانست ادامه پیدا کند. در عامل خیلی مهم بود. از یکطرف دخالت مستقیم خود شوروی در امور داخلی ایران و کشاندن حزب توده به تأیید سیاست اش. از طرف دیگر نقشی بود که عناصر وابسته به کمینترن در سوق

راه آزادی: اینجا در مسأله پیش می آید: اول اینکه حتی آدم های سالم در این سیستم هم در واقع آدم هائی می شدند که داخل همین سیستم عمل می کردند. نمونه آن همین اسکندری و راهمش است که لحظه ای پیش گفتید. دوم اینکه این سیستم فراتر از این یا آن کشور بطور جهانی عمل می کرد. بابک: استنباط شما صد در صد درست است. منتهی باید توجه داشت که این «روابط» هم بخشی از همان سیستم جهانی بود که فرهنگ کمینترنی در میان کمونیست های جهان جا انداخته بود و از آن عملاً به نفع پیشبرد سیاست خارجی اتحاد شوروی، بهره برداری می شد. واقعیت اینست که عامل ایدئولوژی، وابستگی ایدئولوژیک بدنیال می آورد و در نهایت به وابستگی شخصی تا حد «مأمور» نیز می توانست منجر شود.

البته به ضعف های انسانی، از قبیل جاه طلبی ها و غیره در میان بعضی از افراد که آنها رابه وسوسه می انداخت و تا حد «مأمور» سقوط می داد، تا منافع خارجی را بر منافع ملی مقدم می گرفتند، کم بها نمی دهم. نقش منفی و مخرب آنها و ضرر هائی که در حیات حزب توده وارد کرده اند، چشمگیر است. نمونه همین گروه سه نفری خاوری و صفری و لاهوردی که تیر خلاص را بر پیکر زخم خورده حزب رها کردند در برابر چشمان ماست. اما تاسف من در مورد انسان های شریفی است که از مسیر ایدئولوژی و اعتقاد صادقانه به شوروی و از روی کمال حسن نیت بچنین ورطه هولناکی کشانده شدند و چه بسا سوختند و قربانی شدند. پیش از صد نفر از رهبران طراز اوک حزب کمونیست ایران در زمان استالین اعدام شدند، که از همه آنها پس از کنگره بیستم اتحاد شوروی اعاده حیثیت شد!! در میان آنها نام اشخاصی چون سلطان زاده، ذره، مرتضی علوی، نیک بین... بچشم می خورد. در جریان مهاجرت اوک صد ها نفر از اعضای حزب توده و فرقه به بازداشتگاههای مختلف روانه شدند و بسیاری جان سپردند و تعدادی پس از کنگره بیستم با تنی رنجور و بیماری های

انقلاب اکتبر بود که تمام قرارداد های استعماری از سوی روسیه شوروی باطل اعلام شد.

البته قصد من در اینجا ارزیابی دقیق و انتقادی از سیاست خارجی شوروی در این دوره نیست.

پدیده‌ی ست که در آن اوضاع و احوال زمانه و وضع روحی عمومی، که به آن اشاره کردم، کشش و سیمپاتی اشخاصی مثل اسکندری، رادمنش، نوشین، طبری و غیره، که تمایلات و زمینه های مارکسیستی داشتند، بمراتب قوی تر از دیگر دموکرات ها بود. زنده یاد اسکندری بار ها در درد دل های خصوصی می گفت که اصلاً فکر نمی کرد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ممکن است نسبت به ایران تمایلات ارضی داشته باشد. این احساس در آن روز ها و تا مدت ها عمومی بود. بسیاری با همین احساس و باور از این دنیا رفتند. کسی در آزادیخواهی و انمان دوستی و سلامت نفس رژیم شورا ها تردید نداشت.

غیر قانونی کردن حزب و اجبار آن به فعالیت زیرزمینی و تنگ شدن حیطه تماس حزب با مردم، مهاجرت اجباری افراد مهمی از کمیته مرکزی به خارج که به اعدام محکوم شده بودند و کناره گیری تدریجی عناصر ملی-دموکرات از رهبری حزب، عوامل مهمی بودند که دست بدست هم دادند و به تحوّل حزب از حالت یک حزب غیر ایدئولوژیک و مردمی به مواضع یک حزب مارکسیستی-لنینیستی یاری رساندند. البته آمادگی فکری نسل تازه ای که در شرایط مخفی و فعالیت زیرزمینی آموزش دیده بودند را نباید از نظر دور داشت. هر قدر حزب در این مسیر پیش تر رفت، وابستگی ایدئولوژیک عملاً بیشتر می شد. و در دوران مهاجرت اوّل و بویژه بعد از «وحدت» با فرقه دموکرات آذربایجان (تیر و مرداد ۱۳۲۹)، حزب توده ایران تقریباً استقلال خود را از دست داد.

موقعیت ایران و مسئله وابستگی

راه آزادی: حالا یک فروخته را در نظر بگیریم. مثلاً اگر حزب توده ایران، حزب کمونیست شیلی یا آرژانتین بود که آنور دنیا قرار داشت. نه «آدم» های شوروی بودند و نه اینقدر در همسایگی و مرز های جغرافیایی بهم نزدیک بودند. آیا باز هم فکر می کردید که این حزب سرنوشت اش فرق می کرد؟

پایک: حتماً فرق می کرد.

راه آزادی: پس این وابستگی فکری چه می شد؟

پایک: بنظر من بطور غیر مستقیم عمل می کرد. یعنی همان اندازه می شد که مثلاً الان حزب کمونیست شیلی و آرژانتین و یا پرتغال و اسپانیا و یونان است. رابطه حزب کمونیست مثلاً آرژانتین با حزب کمونیست اتحاد شوروی، از دیدگاه شوروی، عمدتاً تا آنجا مطرح بود که در آرژانتین یک حزب هوادار سیاست عمومی شوروی حضور داشته باشد. تا بتواند در ایجاد جزّ عمومی به نفع شوروی در کشور و ایجاد

سیمپاتی به وی در میان مردم و محافل حاکمه و یا در مبارزه علیه آمریکا و بوجود آوردن مشکلاتی علیه وی، نقشی ایفا کند. شوروی در کشور آرژانتین مقاصد نظامی و استراتژیک مستقیم و یا انگیزه هائی چون توسعه منطقه نفوذ نداشت و چشم به خاک آن ندوخته بود.

حال آنکه در مورد ایران، تمایلات و مصالح دولت شوروی و انگیزه های استراتژیک و توسعه طلبانه وی با امر گسترش نفوذ ایدئولوژیک و غیره از نوع آرژانتین، درهم آمیخته بود و به رابطه اش با حزب توده از همین دیدگاه می نگریست. نباید از نظر دور داشت که ما در یک موقعیت ژئوپولیتیک ویژه ای قرار داریم. متأسفانه باید انعام کرد که رابطه شوروی با ایران از جهاتی ادامه همان رابطه روسیه با وی بوده است. سیاستی که از زمان کاترین نوم و پترکیور شالوده آن ریخته شد و عهد نامه های گلستان و ترکمن چای از عواقب شوم آنست. روز هائی ما فکر می کردیم، تمامی اینها یا پیدایش اتحاد شوروی پایان یافته است و واقعاً انقلاب اکتبر صفحه تازه ای در مناسبات میان دو کشور باز کرده است. شاید در چند سال اوّل چنین بوده است. ولی با گذشت زمان دیده شد که خیر، نیت از میان نرفته است. شوروی از اوّلین فرصت زمان جنگ جهانی دوم استفاده کرد تا تمامیت ارضی ایران را خدشه دار کند و آذربایجان را از ایران جدا نماید و به جمهوری آذربایجان شوروی بپیوندد. در کرهستان ایران هم نقشه متفاوتی را دنبال کرد و جمهوری مهاباد را بوجود آورد.

هنوز ذهنیت «منطقه نفوذ» در شمال و جنوب از میان نرفته بود. در این رابطه می توان به گفتگو های دکتر مصدق با ایرج اسکندری اشاره کرد که در «خاطرات ایرج اسکندری» آمده است. یکی از بدبختی های ایران در دو قرن اخیر این بود که از نظر سوق الجیشی در موقعیتی قرار داشت که دائم ملعبه بازی های قدرت های بزرگ جهانی بود. یک وقت انگلستان

و روسیه بود. یک وقت شوروی و آمریکا و انگلستان! هر کدام دنبال این می گشتند که یک نیروی سیاسی مدافع منافع شان در ایران، بوجود بیاورند. این یک تفاوت سرنوشت سازی است که میان حزب کمونیست مثلاً شیلی با حزب توده ایران وجود داشته است. خطاست اگر تصور بشود که عیب در بی شخصیتی و صرفاً ضعف های اخلاقی رهبران حزب توده بود. قاطبه آنها بویژه کسانی که منتخب کنگره اوّل و دوم بودند، افراد با شخصیت و با فرهنگ و تحصیل کرده و بسیار میهن دوست کشور بودند و در مقایسه با رهبران کشور ها در جهان سوم و بویژه خاورمیانه، واقعاً در سطح بالاتری بودند. چه عاملی باعث شد که این افراد در چنان مسیر ضد ملی قرار بگیرند؟ من اشکال کار عمده را از یکسو در نقش ایدئولوژی حاکم می دانم که از پایه معیوب و عامل و زمینه ساز گمراهی ها بود. از سوی دیگر در دخالت ها و اعمال فشار های حزب کمونیست اتحاد شوروی می دانم که از همین زمینه ایدئولوژیک و اعتقاد رهبری و توده های حزبی بهره برداری می کرد.

وابستگی رهبری حزب

راه آزادی: یعنی اگر خلاصه کنیم، یک سیستم جهانی وجود داشته است که توی آن سیستم، احزاب کمونیست عمل می کردند. حالا این سیستم چه بصورت رابطه مستقیم، چه بصورت وابستگی ایدئولوژیک و در واقع ارتباط فکری این سیستم روی احزاب کمونیست عمل می کرده است. و حزب توده ایران بخاطر موقعیت جغرافیایی اش که ویژه و تاریخی است، مملوک و ویژه ای داشته است. حالا در میان این اشتباهات چه بخشی به رهبری باز می گردد؟

پایک: نباید از صحبت های من، چنین استنباطی دست بدهد که حزب توده هیچگاه بود. و یا هیچ مسئولیتی مترجم رهبری نیست. اما آنچه من می خواهم تاکید کنم اینست که تا عامل ایدئولوژی و وابستگی فکری نظام و مکتبی عمل می کرده است و تا سیستم جهانی کمونیستی برپایه فرهنگ و ترک و عملکرد کمینترنی می گشت، در موقعیت ژئوپولیتیک ایران، سرنوشت حزب توده ایران را این عوامل رقم می زدند. و همین موجب می شده است که تلاش ها و مقاومت ها بجائی نرسد. تجربه نشان می دهد که کسان و نیرو هائی بوده اند که به هر حال در مراحل مقاطع مختلف مقاومت و مبارزه کرده اند. خلیل ملکی و همفکران او پیش آهنگ آن بوده اند. درست است که به جایی نرسید ولی بالاخره مقاومت مهم و یک حرکت تاریخی بزرگی بود. اتفاقاً همین مورد خلیل ملکی برای این بحث ما آموزنده است. ملکی ساده لوحانه باور می کرد که چون حرف هایش به حق است، شوروی ها از آن حمایت خواهند کرد (منطقاً). آنها تا آنجا پیش رفتند که در صدد اعلام حزب جدیدی بنام «حزب سوسیالیست توده» بودند و اعلامیه آن را هم تهیه کرده بودند. اما وقتی رادیو مسکو انشعاب را محکوم کرد، عکس العمل خلیل ملکی انصراف از تشکیل آن بود. وی گفته بود که دیگر فایده ندارد. در جوهر رفتار ملکی همین ایمان و اعتقاد به شوروی نهفته بود. افراد برجسته ای از انشعابیون از فردای گفتار رادیو مسکو، ندامت نامه نوشته و به حزب توده مراجعت کردند. چندین انشعاب دیگر نیز در حزب توده رخ داد. که بیانگر این مبارزات است. منتهی جز خلیل ملکی، هیچکدام بر پایه استقلال اندیشه و عمل استوار نبود.

واقعیت اینست که یار وابستگی و فرهنگ مسلط کمینترنی-استالینی، بویژه در شرایط مهاجرت سوسیالیستی چنان رهبری حزب توده را در تار های عنکبوتی خود اسیر کرده بود که میدانی برای مانور نداشت. من نمونه آن را در جریان قاسمی و فروتن نشان دادم. اولین اقدام ما برای رهائی از این بند، خروج از شوروی و کشور های سوسیالیستی بود. اما قاطبه رفقا شرایط شوروی را تحمل می کردند. گوئی در برابر سرنوشت است که تسلیم شده اند. بعد ها

دیدیم که در سازمان اکثریت هم تا همین اواخر آن موقع که شما برمی گشتید آیا این عین همین درک حاکم بود. یکی از تهمت‌هایی که مساله وابستگی و این سیستم رهبری در پلنوم ۱۸ به من می زدند این بود که برای شما کاملاً روشن بود؟ عبارت دیگر، می گفتند بابک می گوید: برویم به غرب! چنین آیا هنوز به این ترتیبی که حالا صحبت حرفی گناه و انحراف سیاسی تلقی می شد. می کنید همه مسائل روشن نبود؟

پاپک: اگر بگویم که همه مسائل بهمان شکلی که امروز برایم روشن است، معلوم بود، حرف باورپذیر و دیگر قابل اطمینان نیستی. که امروز برایم روشن است، معلوم بود، حرف با ارزش کم نبود، ولی عموماً اسیر همین که امروز برای من مطرح است، دو سال پیش ملاحظات و پاور های ایدئولوژیک و تابع هم مطرح نبود. حوادث دو سه سال اخیر فوق مقررات و معیار هائی بودند که کمیتزترین ابداع العاده سریع و غیر منتظره بود. من هم در این کرده بود. همین عامل روانی احساس گناه کردن، پروسه بطور دائم در حال تغییر و تحول هستم. در دوره های طولانی به عامل بازدارنده ای در اگر غیر از این بود، تاسف آور بود. اما در حرکت انتقادی به شوروی مبدل شده بود و خطوط اساسی، مساله وابستگی حزب را از یلغافاصله هم مارک «صد شوروی» می خورد. خیلی پیش می دیدم. در مورد شخص من، دیدن همین ایرج اسکندری و یا رضا رادمش که واقعیت ها و آغاز تعمق و تردید درباره واقعیت واقعا آدم های مستقل و با شرفی بودند، هم شوروی به کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد تلیخی ها و ناکامی ها و حتی توهین ها را بویژه شوروی در سال ۱۹۵۶ بر می گرد. اضافه بر رادمش، به همین ملاحظات متحمل می شدند مطالعه گزارش بسیار افشاگرانه خروشچف، و تمکین می کردند. ملاحظه می کنید که قید و در همان اکتبر-نوامبر ۱۹۵۶ ماجرای بند های ایدئولوژیک چقدر بر وجدان انسانها مجارستان پیش آمد که از سوی ارتش شوروی سنگینی می کرده است. تصادفی نبود که اگر سرکوب شد. طغیان روحی من از اینجا شروع جریان هائی از حزب توده جدا شدند و از شوروی هم بریدند و توانستند تا حدی نوام سپس با ورود به ترکیب کمیته مرکزی و بیاورند، فقط آنهاش بودند که قبلاً در ذهن خود شرکت در هیات سیاسی حزب در مهاجرت، در ایدئولوژی دیگری را جاسازی کرده بودند و عملاً جریان پلنوم ها و شناخت بیشتر اعضا بدنبال قطب دیگری رفتند. خلاصه چینی یا کوباشی شدند. اگر از شوروی می بریدیم، این وابستگی که در همین مهاجرت اول بتدریج چشممان به چین بود. اگر از چین مایوس می شدیم رو به کوبا و حتی آلبانی می آوردیم باید بگویم که این تراژدی خاص حزب توده نبود. سرنوشت سازمان اکثریت از این بابت آموزنده است. اینها تا دموکرات انقلابی بودند، مستقل عمل می کردند. البته گرایش مائوئیستی یا چه گواریستی و غیره داشتند، اما وابسته نبودند. بجز اینکه مارکسیست-لنینیست شدند، در همان مسیر حزب توده افتادند و حتی در همه زمینه ها به مسابقه با وی پرداختند. می خواستند اعتبار بین المللی حزب توده را به خود اختصاص بدهند و به هر دری می زدند. بهمین جهت تا لحظات آخر باوجود آگاهی کامل از فساد رهبری حزب توده و آلودگی هایش و علیرغم رشد جنبش اعتراضی در حزب توده و حتی پیدایش و حضور فعال حرکت ما در جنبش چپ، باز مصرانه از همین دستگاه حزب توده دفاع می کردند و استراتژی وحدت چپ را بر پایه وحدت دو سازمان «مارکسیست-لنینیست واقعی» قرار می دادند و یا رهبران سازمان فدائیان خلق ایران به هر دری می زدند که بترتیبی با حزب کمونیست شوروی رابطه برقرار کنند تا آنها را برسعیت بشناسد. همین راه کارگر با تمام نیرو دنبال این بود که به شکلی با حزب کمونیست فرانسه و حزب کمونیست شوروی رابطه برقرار کند. خلاصه شناسائی بین المللی (یعنی از سوی شوروی) برای چپ های م-ل ایران يك دستاورد بود.

بازگشت رهبری به ایران

راه آزادی: پرگردیم به قبل از آخرین مرحله. منظورم بازگشت به ایران است. پاپک: در مورد بخش فرقه دموکرات آذربایجان، من آن ها را اصلاً ایرانی نمی دانستم. در حقیقت، سازمان فرقه در باکو را مثل یکی از دوابر اتحاد شوروی می دیدم. برای من شخصی مثل غلام یحیی يك آپاراتچیک در سیستم شوروی بود. حالا کجای آن قرار داشت، واقعا نمی دانستم. بعضی ها می گفتند در کا. گ. ب درجه سرهنگی دارد. این را من نمی دانم ولی شنیده ام. آدم هائی از نوع غلام یحیی، واقعا تبه شوروی بودند. اگر هم درجهت ایران کار می کردند، محلّ مأموریت شان بود. البته منظورم همه اعضا فرقه نیست. آنجا هم آدم های شریف زیادند. بسیاری از آنها را کنار گذاشتند. منظورم گردانندگان است. و یا کسانی مثل صفری و لاهوری، که آن وقت ها پادو های غلام یحیی بودند. بهمین مناسبت خیلی نگران جریان فرقه بودم. زیرا مساله تمامیت ارضی ایران را بخاطر می انداختند. می دیدیم که شوروی ها این فرقه را برای این سرپا نگه داشته اند که يك روزی آن را علم بکنند تا آذربایجان را ببلعند. ولی درباره سایر رفقای کمیته مرکزی، مساله کاملاً متفاوت است. ما می دانستیم که «رفقاشی» هستند که با شوروی ها رابطه ویژه دارند. خلاصه آدم آنها هستند. البته آن روز ها کا. گ. ب نمی گفتیم. مثلاً می گفتیم فلانی آدم آنهاست. بخاطر دارم در پلنوم ها وقتی در تنفس ها در باغ گردش می کردیم، بجز اینکه

یکی از اینها خودش را به جمع ما نزدیک می کرد، سر صحبت را عوض می کردیم و از آب و هوا صحبت می کردیم. می دانستیم که برای گزارش دادن و خبرچینی آمده است. کسانی که بعد از دستگیری ها در ایران در تلویزیون حاضر شدند و اقرار کردند که عضو کا. گ. ب هستند. بجز یکی دو نفر، هیچکدامشان برای ما تعجب انگیز نبود. درباره بعضی دیگر از رهبران دست اوگ نظیر کیانوری، می دانستیم که روابط ویژه ای با حزب کمونیست دارند و مورد اعتماد آنها هستند، خلاصه خلاف آنچه که سیاست اصلی شوروی ایجاب می کند، قدمی بر نمی دارند. ولی بصورت نوکر نمی دیدیم. کیانوری جاه طلبی های خود را با جلب حمایت شوروی و خوش خدمتی به آنها توأم کرده بود. تردیدی ندارم که اگر رهبری حزب در پکن بود و چین همان اتوریتته شوروی را داشت، او بزرگترین مائوئیست حزب می شد. زیرا راه ترقی از آنها می گذشت. بنظر من آنچه در ایران از شبکه نظامی و مخفی دستگاهی برای جمع آوری خبر و طبقه بندی آنها و ارسال به شوروی انجام می داد، مخفی از کمیته مرکزی و هیات سیاسی و بخاطر همین خوش خدمتی ها بود. البته ممکنست گفته شود که از نظر ماهوی رفتار و کردار کیانوری فرقی با توکران شماره دار ندارد، من اصراری نمی کنم. زیرا صدماتی که بویژه در ایران از چنین راهی به حزب توده وارد کرد، هیچکدام از آن خبرچین ها انجام ندادند. منتهی حرکت اصلی رهبری در این بود که زاویه ای با شوروی باز نکنند. در واقع «خود سانسوری» می کردند. خوب می دانستند که چه نیاید کرد. این وضع بخصوص در مهاجرت بیشتر بشیوه متداول و حاکم مبدل می شد.

ذکر خاطره ای در توصیف این وضع، خالی از لطف نیست. در یکی از پلنوم ها، باز غلام یحیی بالای منبر رفت و نطق چاکرانه ای در وصف حزب کمونیست اتحاد شوروی با زبان الکن خود ایراد کرد. تا نشست، قدوه اجازه صحبت خواست. چون ناطق خوبی بود و سابقه آخوندی داشت، با حرارت و شور بسیار و جملات زیبا به نطق غرآئی در ستایش از حزب کمونیست شوروی و دولت شوروی پرداخت. شعر گفت. شوروی را به آفتاب و نور تشبیه کرد. کاری کرد که حتی غلام یحیی ماتش برد! در میان تحسین عده ای، مثل پهلوانی که پشت رقیب را به خاک مالیده باشد سر جای خود نشست. البته قدوه قوی و وابسته نبود. حتی شوروی ها از وی دل خوشی نداشتند و به وی بی اعتماد بودند. قدوه در صحبت های دو نفری با ما همزیبائی می کرد. تا تنفس شد، بطرف من آمد. قبل از آنکه دهن بازکنم، با خنده و قیافه حق به جانب گفت: دیدی چه پدري ازش درآوردم؟ گفتم یعنی چه؟ توضیح داد اگر اینکار را نمی کردم، غلام خودش و جناح اش را منحصرأ هوادار شوروی معرفی می کرد! لذا روستش زدم!! از این مثال ها بدبختانه زیاد است ولی برای تصور وضع روحی حاکم بر بخشی از اعضا کمیته مرکزی، همین نمونه کافیست.

■ راه آزادی: با این تحلیل که از حزب توده دارید، بخصوص این دوره آخر، می توان گفت که عملاً این جنبش اعتراضی درون حزب توده که از دو سه سال پیش شدت گرفته است، باتوجه به آنچه در این مدت گذشته و این آخرین خیر ها که تعدادی از امضاء هیات سیاسی شان را نیز اخراج کرده اند و یا کنار گذاشته شده اند، به جایی نمی رسد؟

پاپک: فکر نمی کنم اینها موفق بشوند. زیرا معترضین فرصت های مهمی را از دست دادند. چند علت داشته است. اولاً در میان آنها چندان شخصیت و یا شخصیت های برجسته و سابقه دار نمانده بود که شهامت اقدامی جسورانه داشته باشد و حرکتی در داخل بوجود بیاورد که از آن بوی انشعاب و جدائی بیاید و یا لاقلاً قادر به اقدام مستقلانه و علیرغم سکان داران حزب توده باشند و کنفرانس صلاحیت دار و یا کنگره سوم را فرا بخوانند و سازمان بدهند. قاطبه کسانی که الان بعنوان امضاء هیات سیاسی اشاره کردید که کنار گذاشته شده اند و یا بخش دیگری که هنوز در ترکیب آنند، افرادی هستند که از همان کنفرانس کذائی ملی سربرآورده اند و به رهبری رسیده اند. اینان اغلب اعضای غیر مسئول حزبی و یا از کادر های متوسط بودند. همه این افراد را باند صفری-خاوری انتصاب کرده و از آنها «رهبر» ساخته اند. بهمین جهت، اغلب يك گیر روانی دارند و به خودشان اجازه نمی دهند در مقابل خاوری و صفری ایستاده و حرکت مستقلی از خود نشان بدهند. تا بحال چنان محتاطانه و سازشگرانه عمل می کرده اند که خاوری و صفری و همدست های آنها را با خود همراه کنند. البته دلایلی داشتند. عامل شوری در محاسبات آنها تعیین کننده بود. فقدان جسارت لازم، مانع کار جدی و بنیادی شد. سپس آنقدر کش دادند که نیروهایشان بتدریج تحلیل رفت و فرسوده شد. بنحوی که دیگر از حزب توده چیزی باقی نمانده است که بعنوان جنبش اعتراضی بشود روی آن حساب کرد.

■ راه آزادی: پنا براین شما فکر می کنید که در ایران دیگر جایی برای فعالیت حزب توده وجود ندارد؟ در حالی که می بینیم احزاب کمونیست سنتی دیگر، بهرحال سریع جنبیدند و خودشان را تغییر دادند، مثل آلمان، لهستان و مجارستان و تا حدی هم موفق هستند. آیا فکر می کنید حزب توده هیچ انتخاباتی جز اعلام انحلال و یا آنگونه که می گوئید زوال تدریجی ندارد؟

پاپک: بله فکر می کنم بهمین صورت پیش برود. همانطوری که شاهدید، حزب توده دیگر هیچ حضور سیاسی ندارد. هیچکس و هیچ جریان جدی سیاسی وی را قبول ندارد، جز بعضی جریان های سلطنت طلب. مهمترین و نزدیکترین جریان سیاسی به آنها، همین سازمان اکثریت بود که دیگر حاضر نیست با او

سر يك میز بنشینند. حزب توده در حقیقت از نظر سیاسی مرده است. پشتیبان بین المللی اش را که شریان حیاتی اش به آن وصل بود، از دست داده است. تمام فعالیتشان انتشار يك نشریه است که هر دو هفته یکبار سرهم بندی می کنند. هیچ مطلب و خط فکری اصیل در آن نیست. زنده یاد دکتر قاسملو می گفت مر نامه مردم را دو سه دقیقه می خوانم! بنظر من باید به يك نکته مهم دیگر توجه کرد و آن اینست که حزب توده در واقع به آخر خط رسیده، ولی پذیری که در ایران کاشته است، ازبین نرفته است. یعنی واقعیت ها و مسائلی که حزب توده را بوجود آورد و امکان داد که سالیان سال یکّه تاز میدان سیاسی ایران باشد و عملاً تا مدتها نماینده و سخنگوی چپ ایران باشد، از میان نرفته اند. نمایندگان هم وجود دارند. اما این حتماً لازم نیست که تحت نام حزب توده ایران استمرار بیابد. همین حرکت فدائی را کی ها بوجود آوردند! ایدئولوگ هائی چون بیژن جزئی و حسن ظریفی و چوپانزاده و غیره. اینها همه امضاء حزب توده ایران و ادامه دهندگان همان حرکت عمومی بودند که در مهر ماه ۱۳۲۰ آغاز شد. این راد مردان چون از حزب توده نا امید شده بودند، دنبال حرکت دیگری رفتند و اینبار تحت تاثیر جو دهه ۴۰ جریانی را پایه نهادند که از درون آن جنبش بزرگ فدائی بوجود آمد، که هم اکنون دو شاخه اش، یعنی سازمان اکثریت و سازمان فدائیان از متحدین ما هستند. من این جریان ها را در حقیقت ادامه دهندگان جنبش توده ای می دانم. خود ما مگر چه هستیم؟ بخشی از حزب توده ایران و مدافعان سنت ها و جنبه های مثبت آن؟ راه و آرمانهای اساسی بنیانگذاران حزب توده ایران را که عبارت از آزادی، عدالت اجتماعی، دفاع از محرومان و از استقلال ایران بود، ما ها و سازمان های دیگری، در مضمونی بهتر و انسانی تر ادامه می دهند.

يك نکته را هم در رابطه با سؤال شما باید تاکید بکنم. و آن اینست که در احزاب کمونیست سابق در آلمان شرقی و لهستان و مجارستان که اسم بریدید، تغییرات واقعاً بنیادی صورت گرفته است. آنها تمام رهبری را کنار گذاشتند، اصول تشکیلاتی و سیستم نظری قبلی خود را دور انداختند و در حقیقت به احزاب نوع سوسیال دموکرات اروپای غربی بدل شدند. فقط در چنین شرایطی بود که توانستند ۱۰ تا ۱۵ درصد آراء مردم را به خود جلب کنند. آنها حتی نام خود را عوض کردند. چنین توقعی از آدمهای کهنه فکر و وابسته ای چون صفری و لاهوردی و خاوری ها با آن همه خطا کاریها و پرونده سنگین این دهساله اخیر، واقعیهایی نیست.

ناتمام

توضیح اصلاحی

در قسمت اول مصاحبه (راه آزادی شماره ۱۶)، علی نوروزی نوشته شده که غلط است و صحیح آن داود نوروزی می باشد.

چند گزارش کوتاه

• به گزارش روزنامه ابرار ۱۴ ابان ماه يك زن ۲۰ ساله که در قم بخاطر «زنای محصنه»، به سنگسار محکوم شده بود، در هنگام اجرای حکم فوق موفق به خروج از گودال شد و مطابق احکام اسلامی مورد بخشودگی قرار گرفت.

• روزنامه سلام ۱۵ ابان ماه به نقل از مرکز آمار ایران نوشت که میزان مصرف سرانه کالری در ایران در سال ۶۷ نسبت به سال ۶۱ بیش از ۲۰۰۰ کالری بطور متوسط کاهش یافته است. به نوشته این روزنامه مصرف روزانه کالری در ایران در مقایسه با کشور های ترکیه، عربستان، شوری و کویت در سال ۶۷ کمتر بوده و فقط از میزان مصرف کالری پاکستان بیشتر بوده است.

• به گفته آقازاده وزیر نفت جمهوری اسلامی اجرای ۹ طرح پتروشیمی با نیاز ارزی ۸۷۲ میلیون دلار به بخش خصوصی واگذار شد که گام مهم دیگری در جهت سیاست خصوصی کردن صنایع دولتی است.

• در پی خود داری سیمای جمهوری اسلامی از پخش مسابقه فوتبال تیم پیروزی با تیم «المحرق» بحرین يك مسئول تیم پیروزی گفت دلیل این موضوع چاپ تبلیغ يك شرکت خصوصی به روی پیراهن بازیکنان این تیم بوده است که به اختلافات مالی با مسئولین تلویزیون انجامید. شایان ذکر است که سیمای جمهوری اسلامی از چند ماه پیش به پخش تبلیغات تجاری در سطح وسیعتری دست زده است.

• خبر گزاری جمهوری اسلامی خبر داد که از آغاز سال ۱۳۷۰ تنها در خراسان ۱۶۰ نفر بعلت محکومیت به قاچاق مواد مخدر اعدام شده اند.

• وزارت کشور اعلام کرد که انتخابات دوره چهارم مجلس شورای اسلامی روز جمعه ۲۱ فروردین ماه ۱۳۷۱ برگزار خواهد شد. مجلس شورای اسلامی ۲۷ نماینده دارد که به مدت چهار سال انتخاب میشوند.

• به نوشته روزنامه کیهان مأمورین منطقه انتظامی جنوب تهران تنها در يك هفته ۲۱۰ تن از افرادی را که این روزنامه آنها را «اراذل و اوباش و مزاحمین نوامیس مردم» خواند دستگیر شدند.

• طبق مقررات جدیدی که در اکثر روزنامه های کشور بازتاب یافت گذرنامه مسافران به خارج که تاکنون میبایست ۳ روز قبل از سفر تحویل شود، اکنون فقط ۲ ساعت قبل از پرواز میتواند تحویل گردد.



طرح زیر زمینی شدن

حزب توده ایران

بقیه از صفحه ۱۲

کمترین تصویری درباره غیرقانونی شدن و یا ضرورت مخفی شدن حزب نمیتوانستم داشته باشم معذراً در اینمورد هم سؤالی برایم مطرح نشد و پیش خود فکر کردم لابد صلاح حزب در اینست. بهر حال، این حوزه سه نفره هیچوقت تشکیل نشد زیرا حادثه دانشگاه پیش آمد و ارکانی دستگیر شد. پس از دستگیری ارکانی مستوفی بسیار ترسیده بود و مدتی مخفی بود و بالاخره هم به خارج فرستاده شد.

من بعد ها هیچگاه از هیچکس درمورد طرحی که حزب برای تشکیل حوزه های مخفی ریخته بود چیزی نشنیدم و مثل بسیاری از مطالب دیگر آنرا فراموش کردم تا اینکه بیست و چند سال بعد ضمن یک مطالعه تحقیقی در یکی از شماره های روزنامه «آتش» بتاریخ قریب یک ماه پیش از حادثه دانشگاه به خبری برخوردیم که حکایت از آن داشت که حزب توده ایران قصد دارد با تشکیل حوزه های مخفی به ایجاد یک سازمان مخفی دست بزند.

میدانیم که دکتر اقبال بلافاصله پس از تیراندازی به شاه اعلامیه غیرقانونی شدن حزب توده ایران را به بهانه رابطه فخرآرایی با این حزب در مجلس قرائت کرد و حال آنکه تنها سندی که گفته شد از او بدست آمده، بجز کارت خبرنگاری پرچم اسلام، کارت قدیمی و بی اعتبار عضویت شورای متحده اتحادیه های کارگران بود که این ادعا هم مشکوک بنظر میرسید. بهرحال صدور آن اعلامیه و سپس اشغال کلوب حزب باندازه ای وسیع صورت گرفت که این سؤال مقدر را برای خیلی ها مطرح ساخت که آیا دولت از پیش برای چنین کاری خودرا آماده کرده بوده؟ البته خبر روزنامه آتش، که در بالا نقل شد، شاید بتواند پاسخی برای این سؤال باشد که باین ترتیب دولت از مدتی پیش میخواست که به چنین کاری دست بزند و منتظر فرصت بوده است ولی آیا کسی هست که به این سؤال جواب بدهد که اگر تشکیل حوزه های مخفی تصمیم مرکزیت حزب بوده چرا چنین تصمیمی اتخاذ شده؟ و دراینصورت چه رابطه ای میان این تصمیم و تیراندازی به شاه و غیر قانونی شدن حزب وجود داشته است؟ و آیا اساساً تیراندازی به شاه، آنطور که حتی در همان زمان هم مطرح شده یک صحنه سازی برای اجرای بعضی نقشه ها و از جمله غیرقانونی کردن حزب توده ایران نبوده است، که بعضی عوامل درون حزبی هم در آن مشارکت داشته اند؟

باقر مؤمنی ۱۳۷۱/۱۲/۲

RAHE AZADI

N°:17

Dezember 1991

راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

بهاء: معادل ۱۲۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج ازکادرتحریریه به نشریه برسد، باامضاء درج میکند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع مطرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

حق اشتراك يك ساله:

برای کشورهای اروپایی:

معادل ۵۰ مارک آلمان غربی

برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل ۶۰ مارک آلمان غربی

کمک های مالی و حق اشتراك خود را به

حساب بانکی زیر واریز نمائید:

RAHE ERANI

AACHENER BANK EG

(BLZ 390 601 80)

KONTO N° : 90985

AACHEN - WEST GERMANY

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب
دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه
کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE